
عاشورا
تجلی
دوستی و دشمنی

بسم الله الرحمن الرحیم

عاشورا تجلی دوستی و دشمنی

نویسنده:

خلیل حسینی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عاشورا تجلی دوستی و دشمنی

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی خلیل ۱۳۳۳-

عنوان و نام پدیدآور : عاشورا تجلی دوستی و دشمنی/ مولف خلیل حسینی

مشخصات نشر : قم : مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : [۳۶۸] ص.

شابک : ۱۳۰۰۰ ریال ۹۶۴۸۴۸۴۳۳۳

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه ص. [۳۶۷ - ۳۶۸].

موضوع : حسین بن علی (ع ، امام سوم ۴- ۶۱ق -- جزای دشمنان

موضوع : دوستی (اسلام .

موضوع : دوستی (اسلام -- احادیث

موضوع : دوستی (اسلام -- جنبه های قرآنی

موضوع : تولی و تبری

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق -- فلسفه

شناسه افزوده : مسجد جمکران

رده بندی کنگره : BP۱۹۶/۶۵/ح ۵ع ۲ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۷۷۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۴۷۶۸

اشاره

پیشگفتار

اگرچه در زمینه عاشورا و مدرسه خون خدا، حسین بن علی علیهما السلام مطالب زیادی نوشته و سخن فراوان گفته شده است، ولی هنوز جای نوشتن و گفتن بسیار است زیرا عاشورا مدرسه ای است که قبل از برپایی آن، خبرش به گوش عالمیان رسیده و از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه وآله پیرامونش سخن گفته اند.

از آن روزی که عزیز زهراعلیهما السلام قدم به این عالم نهاد، پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله او را معلم این مدرسه معرفی نمود. آن حضرت کنار حجره ایستاده، پس از ولادت حسینش فرمود: «فرزند مرا بیاورید.» وقتی نگاه حضرت به نوزاد افتاد، فرمود:

«عَزیزٌ عَلَیَّ یا أباعَبْدِاللَّهِ؛(۱) بر من سخت است ای اباعبد اللّه.»

و وقتی در میان کوچه در مقابل مردم او را می گرفت و بوسه باران می کرد همگان را به تعجب وامی داشت، ولی حضرت می فرمود: «من جای شمشیرها را می بوسم.»(۲)

۱- ۱. ذوب النضار: ص ۲۰.

۲- ۲. بحار الانوار: ج ۱۰۰ / ص ۱۱۹.

عـاشورا اگر یـک روز عادی و معمولی بود، امیرمؤمنان علی علیه السـلام در عبور از کربلا به آن اشاره نمی کردنـد، که: «الآن در خواب دیـدم این سـرزمین دریـای خون است و حسـین در میان خون ها غرق شـده و هر چه کمک می خواهـد کسـی او را یاری نمی کند.»(۱)

کدام امام معصوم را سراغ دارید که سخن از عاشورا نگفته باشد؟ مگر امام سجّادعلیه السلام نبود که در فرصت های مختلف، یادی از امام حسین علیه السلام می کرد و اشک می ریخت و می فرمود: «فرزند زهرا را کشتند در حالی که تشنه بود.»(۲)

مگر امام صادق علیه السلام نبود که هنگام تشنگی وقتی آب نوشیدند، اشک از دیدگانشان جاری شد و فرمود: «لعنت خدا بر قاتل حسین علیه السلام.» و فرمود: «من هر وقت آب خنک می نوشم، یادی از امام حسین علیه السلام می کنم.»(۳)

آیا امام هشتم حضـرت علی بن موسـی الرضاعلیه السـلام در روز اول محرم به ریّان بن شبیب نفرمودنـد: «ای فرزند شبیب! ماه محرم، مـاهی است که این امّت حرمتش را نشـناختند و بـا ذرّیه رسول خداصـلی الله علیه وآله جنگیدنـد، زنـان ایشـان را اسـیر کردند و اموالشان را به غارت بردند.

ای فرزند شبیب! هر وقت خواستی گریه کنی، بر حسین علیه السلام گریه کن.»(۴)

۱- ۳. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۵۲.
۲- ۴. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۱۴۹.
۳- ۵. وسائل الشیعه: ج ۱۷ / ص ۲۱۶.
۴- ۶. امالی صدوق: ص ۱۹۲.

مگر امام زمان علیه السلام در زیارت ناحیه نفرمودند: «ای جدّ بزرگوارم! اگر زمانه حضور مرا به تأخیر انداخت و مرا از یاری کردن تو بازداشت، ولی هر صبح و شام بر تو گریه می کنم و به جای اشک خون می گریم.»(۱)

و مگر روز قیامت هم یاد حسین علیه السلام فراموش می شود، روزی که صدیقه کبری فاطمه زهراعلیها السلام می آید در حالی که پیراهن خون آلود فرزندش حسین علیه السلام در دست اوست و می گوید: «پروردگارا! این پیراهن فرزند من است و تو می دانی با او چه کردند.» از جانب خداوند ندا می آید: «ای فاطمه! ما تو را راضی خواهیم کرد.»(۲)

آیا حادثه ای وجود دارد که به اندازه عاشورا، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام سخن از احیا و زنده داشتن آن گفته باشند؟!

چه توصیه ها که برای بهره برداری از این کلاس نموده اند و چه مجالسی که آنان برپا کردند تا همه از آن بهره مند شوند. اینجاست که مسأله عاشورا، تأمل و تدبّر بیشتری می طلبد تا تمام ابعاد و زوایای آن مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد.

شرکت کنندگان در این کلاس افراد معمولی نبودند که به آسانی بتوان از کنار آنان گذشت، کسانی بودند که حسین بن علی علیهما السلام آموزگار این کلاس، بهتر از آنان را در طول تاریخ سراغ ندارد.

مگر می توان به آسانی از کنار مسلم بن عوسجه گذشت؟! هنگامی که با بدن مجروح روی زمین افتاده و آخرین لحظات را پشت سر می گذارد، ناگهان دوستش

۱- ۷. بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ص ۳۲۰.

۲- ۸. امالی مفید: ص ۱۳۰.

حبیب بن مظاهر را بالای سر خود می بیند که به او می گوید: «اگر وصیت و سفارشی داری به من بگو. و او با دست به حسین زهراعلیهما السلام اشاره می کند:

«أُوصِیکَ بِهذَا الرّجُلِ؛(۱) تو را به حمایت از این مرد سفارش می کنم.»

آیـا می توان انسـانی را فراموش کرد که خود را فـدایی امـام کرده و بـدنش را هماننـد سپر، در مقابـل تیرهـا قرار داده تـا امـام زمانش زنده بماند؟! و وقتی با بدن مجروح آخرین لحظات زندگی را پشت سر می گذارد، محبوبش را بالای سرش می بیند و می گوید:

«هَلْ أَوْفَیْتُ؟؛ آیا من به عهد و پیمان خود وفا کرده ام؟.»

عـاشورا درس هـای زیـادی برای بشـریت دارد، نه فقـط برای کسـانی که در آن زمان بودنـد، بلکه برای همه آنهایی که قبل از عاشورا خبرش را شنیدند و کسانی که بعد از آن با داستانش آشنا می شوند.

عـاشورا یعنی عشق ورزیـدن به ارزش ها، همان که مولا امیرمؤمنان علی علیه السـلام در مسـیر صـفّین، در عبور از کربلا به آن اشاره نمود:

«مَصارِعُ عُشَّاقِ شُهَداء؛(۲)

اینجا محل به زمین افتادن عاشقانی است که همه از شهداء هستند.»

ص:۲۰

۱- ۹. مقتل الحسین علیه السلام: ص ۱۳۷.
۲- ۱۰. بحار الانوار: ج ۴۱ / ص ۲۹۵؛ «مرّ علی علیه السـلام بکربلآء، فقال لمّا مرّ به أصـحابه: قد اغرورقت عیناه یبکی ویقول: هـذا منـاخ رکـابهم وهـذا ملقی رجـالهم، هنـا مراق دمـائهم، طوبی لـک من تربه علیهـا تراق دماء الأحبّه. وفی خبر آخر: ومناخ رکاب ومصارع عشاق شهداء لایسبقهم من کان قبلهم ولایلحقهم من بعدهم.»

در مورد عاشورا به موضوعات زیادی پرداخته شده: شجاعت، ایثار، فداکاری، نوع دوستی، عبادت، مناجات، نماز، قرآن، هدایت، امر به معروف، نهی از منکر، انفاق، مسابقه در خیرات و... ولی ما برآنیم که با توفیق الهی موضوعی را تعقیب کنیم که راز و رمز همه این موضوعات است و تمام اینها از آن شکل و رنگ می گیرد و آن موضوع «تولّی و تبرّی» است، دل به ولیّ دادن و نفرت از دشمنان ولیّ داشتن، اعلام دوستی و دشمنی برای خدا نشان دادن محبّت و عداوت در میدان عمل.

البته نمی خواهیم «تولّی و تبرّی» را به دوستی و دشمنی معنا کنیم؛ زیرا معنای دقیق تری دارد، ولی برآنیم که در قالب دوستی و دشمنی موضوع را پی بگیریم.

آنچه عاشورا را به جهانیان نشان داد و برای همیشه باقی نگاه داشت، خون هایی بود که بر اساس دوستی و دشمنی در رگ ها جاری بود، قلبی بود که خون را بر محور دوستی و دشمنی به اعضای بدن می رسانید. همان دوستی و دشمنی ای که محور دین است و حرکت دین بر آن محور به نتیجه می رسد: دوست داشتن خوبی ها و خوب ها و دشمن داشتن بدی ها و بدها. دوستی و عشق به آن اندازه که در راه رسیدن به دوست، خون قلب هدیه شود و دشمنی به آن مقدار که سرخی خون برای نابودی دشمن جلوه نمایی کند.

عاشورا یعنی حرکت تمام ذرات وجود بر محور دوست و حبیب بودن، مجاهده و تلاش برای نابودی دشمنان حق، همان چیزی که در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام به ما آموخته اند و خواندن آن یکی از نشانه های مؤمن است:

«اَلسَّلامُ عَلی حَبِیبِ اللَّهِ؛ سلام بر حبیب خدا.»

معلم عاشورا را حبیب و دوست خدا دانستن و خود را شاگرد این مکتب معرفی کردن.

«اَللَّهُمَّ إِنِّی أُشْهِدُکَ أَنِّی وَلِیٌّ لِمَنْ وَالاهُ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عاداهُ؛(۱)

خداوندا! تورا شاهد می گیرم که من دوست هستم با هرکه با حسین دوست است و دشمن هستم با هرکه با حسین دشمن است.»

همانا معیار شاگرد این مکتب بودن، دوستی و دشمنی در راه حسین علیه السلام است.

پیروان نهضت عاشورا دارای شعارهایی هستند که جابر بن عبداللّه انصاری در کنار مزار سید الشهداءعلیه السلام، هنگام زیارت به آنان آموخته و آن شعار «حبیبی یا حسین» است که، سخن از محبّت و دوستی با حسین علیه السلام است.

اگر عاشورا بر محور دوستی و دشمنی دور نمی زد، علمدار کربلا حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام در کنار علقمه با لب تشنه به یاد دوست آب را روی آب نمی ریخت و در مسیر دشمنی با دشمنان حسین علیه السلام نمی گفت:

«یا نَفْسُ! لا تَخْشَ مِنَ الْکُفّارِ؛ مبادا از دشمن بترسی.»

نه، او نمی ترسد، زیرا گفت:

«لا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ زُقی؛

از مرگ هرگز نمی هراسم چون فریاد زند.»

او آن چنان دوستی و دشمنی خود را به صحنه نمایش گذاشت که حاضر شد با دست های قطع شده نیز حمایت و پشتیبانی خود را از ولیّ اش اعلام دارد:

۱- ۱۱. بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ص ۳۳۲.

وَاللَّهِ إنْ قَطَعْتُمُوا يَمينی

إنِّی أُحامِی أَبَداً عَنْ دِينی

وَعَنْ إمامٍ صادِقِ اليَقِينِ

نَجْلِ النَّبِیّ الطّاهِرِ الأَمِين

به خدا قسم اگر دستم را جدا كنيد

من هميشه از دينم حمايت می كنيم

و نيز از امامی كه در ايمانش صادق است

و فرزند پيامبر پاک و امين است آری نثار دست ها در راه حسين عليه السلام، رمز و راز عاشورا را آشكار می سازد كه دين، جز دوستی و محبّت و بغض و دشمنی چيز ديگر نيست و عاشورا نيز كه احيا كننده دين است، همان رمز و راز را می طلبد.

ص:۲۳

فصل اول اهمیّت و ارزش دوستی و محبّت

اشاره

ص:۲۵

اشاره

قال النبی صلی الله علیه وآله:

أَفْضَلُ الأَعمالِ

اَلْحُبُّ فِی اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِی اللَّهِ؛

برترین عمل، دوستی و دشمنی در راه خداست.

بحار: ۲۵۲/۶۹

ص:۲۶

اهمّیت و جایگاه دوستی و دشمنی در مجموعه دین

در مجموعه دین، هر چیزی جایگاه خاصّ خود را دارد و همه امور دینی از یک مرتبه مساوی برخوردار نیستند، بعضی از امور مرتبه بالاتر و بعضی رتبه متوسط و بعضی پایین تر را دارا می باشند.

دین دارای دست گیره هایی است که در هنگام به خطر افتادن سعادت انسان، او را دست گیری می کند. البته استحکام و اهمیّت دست گیره ها یکسان نیست، بعضی از دست گیره های دین در خطرات جزئی، انسان را حفظ می کند ولی بعضی در خطرات عمده و مهم هم حافظ انسان است و نمی گذارد انسان از صراط مستقیم به بیراهه رود و سعادت او تهدید شود.

روزی رسول اکرم صلی الله علیه وآله همین مسأله را در بین اصحاب خود مطرح کردند و به صورت سؤال فرمودند: در بین دست گیره های ایمان کدام یک محکم تر است؟ آنان پاسخ دادند: خدا و پیامبرش بهتر می دانند، ولی بعضی از آنها گفتند: نماز مهم ترین است، و بعضی گفتند: روزه، و بعضی پاسخ دادند: حج و عمره، و بعضی گفتند: مهم ترین آن، جهاد در راه خداست.

ص:۲۷

رسول خداصلی الله علیه وآله در مقابل پاسخ آنان فرمودند: همه آنچه را که گفتید دارای ارزش است، هم نماز ارزش دارد، هم روزه و هم حج و عمره و جهاد، لکن مهم ترین و محکم ترین دست گیره نیست، بلکه محکم ترین دست گیره ایمان، دوستی و دشمنی برای خداست، دوست داشتنِ دوست خدا و بیزاری نسبت به دشمنان خدا.(۱)

از این روایت استفاده می شود که دین دارای بخش های مختلف و اعمال گوناگون است که بعضی از آنها مربوط به اعضا و جوارح انسان است، همانند نماز و روزه، و بعضی از آنها مربوط به قلب است، همانند محبّت و دوستی و عداوت و دشمنی.

ولی در بین این دو دسته، اعمال قلبیه از اهمّیت بالاتری برخوردار است و قدرت محافظت آن نسبت به انسان در حوادثی که ممکن است انسان را از دین خدا و صراط مستقیم خارج کند، بیشتر می باشد.

آری، اگر محبّت خدا و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام و نیز محبّت نسبت به کارهای پسندیده و...در قلب قرار گرفت، به این آسانی، حوادث روزگار - از قبیل: مریضی ها، مشکلات مادی، از دست دادن عزیزان، شکست در زندگی و به عبارت دیگر: «فتنه ها» نمی توانند انسان را از دین، یعنی خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام و دستورات آنان جدا کنند.

۱- ۱۲. وسائل الشیعه: ج ۱۱ / ص ۴۳۹؛ «عن أبی عبد اللَّه علیه السلام قال: قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: أیّ عری الإیمان أوثق؟ فقالوا: اللَّه ورسوله أعلم، وقال بعضهم: الصلوه، وقال بعضهم: الزکوه، وقال بعضهم: الصوم، وقال بعضهم: الحجّ والعمره، وقال بعضهم: الجهاد. فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: لکلّ ما قلتم فضل ولیس به ولکن أوثق عری الإیمان، الحبّ فی اللَّه والبغض فی اللَّه وتوالی أولیآء اللَّه والتبرّی من أعدآء اللَّه.»

ممکن است انسان نماز بخواند ولی نه بر اساس محبّت، روزه بگیرد یا اعمال پسندیده دیگر را انجام دهد، ولی بعضی از حوادث در زندگی او پیش آید که موجب شود بگوید: من دیگر نماز نمی خوانم، روزه نمی گیرم. نعوذ باللَّه بگوید: دین چه فایده ای دارد؟

اما اگر قلب، جایگاه محبّت خدا و رسول و دشمنی نسبت به دشمنان شد، به این آسانی در بین حوادث از خدا و اولیایش جدا نمی شود، همه ناگواری ها را به پای محبّت می ریزد و نه تنها از خدا جدا نمی گردد، بلکه به محبّت او افزوده می شود. از این روست که رسول خداصلی الله علیه وآله باارزش ترین اعمال را، دوستی و دشمنی در راه خدا می داند، چنان که می فرماید:

«أَفْضَلُ الأَعْمالِ الحُبُّ فِی اللَّهِ وَالبُغْضُ فِی اللَّهِ.»(۱)

اساساً مطلبی را که در باب محبّت و دوستی و عداوت و دشمنی می توان گفت، این است که؛ دوستی و دشمنی در کنار اعمال دیگر مطرح نمی شود، بلکه این دو اصل مهمّ به اعمال دیگر روح می بخشد، یعنی محبّت و دشمنی همانند بند تسبیحی است که در تمام دانه ها جریان دارد و اگر نباشد، همه آنها از حیّز انتفاع خارج می شوند. دین، نمازی را که با محبّت خدا و بیزاری از دشمنان خدا قرین نباشد نمی خواهد و چنین است روزه و سایر اعمال.

ص:۲۹

۱- ۱۳. بحار الانوار: ج ۶۹ / ص ۲۵۲.

در روایت جالبی این نکته به چشم می خورد که امام صادق علیه السلام فرمود:

«کُلُّ مَنْ لَمْ یُحِبُّ عَلیَ الدِّینِ وَلَمْ یُبْغِضْ عَلیَ الدِّینِ، فَلا دَینَ لَهُ(۱)؛

هرکس محبّت و دوستی و عداوت و دشمنی اش بر اساس دین نباشد، دین ندارد.»

ممکن است برای بعضـی پـذیرش این موضوع سـهل و آسان نباشـد، ولی وقتی به کتاب آسـمانی یعنی قرآن مجید مراجعه می نماییم، مطلب آسان می شود؛ زیرا در قرآن، خداوند حکیم به پیامبرش در این باره می فرماید:

«قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْه أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی ؛(۲)

«ای رسول! بگو: من از شما مزد و پاداش نمی خواهم مگر مودّت و دوستی ذوی القربی را.»

پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله بعـد از آوردن دین اسـلام و آن همه زحمت و تلاش، چیزی را به عنوان مزد مطرح می کند که اگر حفظ شود، تمام دین و روح آن حفظ شـده است و اگر از آن محافظت نشود، دین می میرد و بی خاصیت می شود، و آن محبّت و مودّت و دوستی نسبت به اهـل بیتِ عصـمت و طهارت علیهم السـلام است که ذوی القربای پیامبرصـلی الله علیه وآله هستند.

رسول خداصـلی الله علیه وآله نفرمود: «اجر و مزد من این است که نمـاز بخوانیـد، یـا روزه بگیریـد یا حـج برویـد»، نکته ای را مطرح کردند که اگر به آن عمل شود، هم نماز

۱- ۱۴. بحار الانوار: ج ۶۹ / ص ۲۵۰.

۲- ۱۵. سوره شوری / آیه ۲۳.

و هم روزه و هم همه دین برپا می ماند. پیامبرصلی الله علیه وآله در سال آخر عمر خود بعد از اینکه مراسم حج را انجام داد، در راه بازگشت، نکته ای را فرمود که برای همه جالب بود.

حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «کسی وارد بهشت نمی شود مگراینکه مسلمان باشد.» ابوذر غفاری - که با ذکاوت خود می دانست این جمله مطالبی را در پی دارد و اِلّا این کلام را رسول خداصلی الله علیه وآله به تنهایی در این شرایط حساس نمی فرمود - برخاست و گفت: یا رسول اللّه! اسلام چیست؟ حضرت فرمود: «اسلام برهنه است؛ و لباسش تقوی و پرهیزکاری، و زینتش حیا، و نظام و تکیه گاهش پاک دامنی، و کمال آن دین، و ثمره آن عمل است، هرچیزی را اساس و پایه ای است، و پایه اسلام، محبّت ما اهل بیت علیهم السلام است.»(۱)

در روایات ما تعبیری آمده که قابل توجّه می باشد و آن این است که: «آیا ایمان غیر از دوستی و دشمنی چیز دیگری است؟» فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا دوستی و دشمنی از ایمان است؟ حضرت فرمود: آیا ایمان غیر از دوستی و دشمنی است؟!

ص:۳۱

۱- ۱۶. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۳۷۹؛ «لمّا قضی رسول اللّه صلی الله علیه وآله مناسکه من حجّه الوداع، رکب راحلته وأنشأ یقول: «لایدخل الجنّه إلّا من کان مسلماً»، فقام إلیه أبوذررحمه الله فقال: «یا رسول اللّه! وما الإسلام؟» فقال صلی الله علیه وآله: «الإسلام عریان ولباسه التقوی وزینته الحیاء وملاکه الورع وکماله الدین وثمرته العمل، ولکلّ شی ء أساس، وأساس الإسلام حبّنا أهل البیت علیهم السلام.»

سپس این آیه قرآن را تلاوت فرمود:

«حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ»؛(۱)

«خداونـد ایمان را برای شـما دوست داشـتنی گردانیـد و آن را در دل های شـما بیاراست و کفر و پلیـدکاری و سرکشـی را در نظرتان ناخوشایند ساخت، آنان که چنین اند ره یافتگانند.»(۲)

آینده انسان در گرو دوستی و دشمنی

حال این سؤال مطرح می شود که: چرا دوستی و دشمنی چنین جایگاهی دارد و از چنین ارزش بالایی برخوردار است؟

در پاسـخ باید گفت: چرا چنین نباشد، در حالی که دوستی و دشـمنی خطّمشـی زندگی انسان را تعیین می کند، اعمال و رفتار انسـان بر اساس آن شـکل می گیرد، مگر می شود انسان چیزی را دوست داشـته باشـد و خود را به او نزدیک نکنـد؟ مگر می شود فردی را دوست داشته باشد و از جهت رفتار، خود را همرنگ او ننماید؟

آری، ممکن است در ابتدا میان انسان و محبوبش در شکل اعمال و رفتار فاصله باشد، ولی به تدریج همرنگ می شود.

۱- ۱۷. سوره حجرات / آیه ۷.

۲- ۱۸. اصول کافی: ج ۲ / ص ۱۲۵؛ «عن فضـیل بن یسار قال: سألت أباعبد اللّه علیه السـلام عن الحبّ والبغض، أ من الإیمان هو؟ فقال: وهل الْإیمان إلّا الحبّ والبغض. ثمّ تلی هذه الآیه: «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الإِیمانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ».»

لـذا جای تعجّب نیست اگر انسان در روایتی ببینـد، شخصـی به محضـر رسول خداصـلی الله علیه وآله می رسد و می گوید: «یا رسـول اللَّه! من نمـازگزاران را دوست دارم ولی خودم نمـاز نمی خوانم، من روزه داران را دوست دارم، ولی خودم روزه نمی گیرم»

و پیامبرصـلی الله علیه وآله در پاسـخ می فرمایـد: «تو بـا آن کسـی هسـتی که او را دوست داری و آنچه را که به دست آوری، برای تو می ماند.»(۱)

آیـا می شود انسـان اهل نماز را دوست بـدارد، ولی در طول زمان، خود از نمازگزاران نشود؟ آیا می شود اهل خیر را دوسـت بـدارد و خود نیکوکار نشود؟ خیر چنین نیست، بلکه محبّت و دوستی انسان را به آن سو می کشانـد و شاهـد این ادعا، کسانی هسـتند که در زنـدگی، اهـل خیرات و انجـام وظایف دینی نبوده انـد ولی دوستی و محبّت، آنها را به اهل خیر نزدیک کرده و کم کم خود نیز از اهل خیر گشته و به وظایف دینی خود عمل نموده اند.

در روایتی دیگر آمـده است: مردی خـدمت رسول خداصـلی الله علیه وآله رسـید و عرض کرد: «اهل نماز را دوست دارد ولی خودش فقط نمازهای واجب را می خواند، - یعنی اهل نمازهای مسـتحبّی نیست - و کسانی را که اهل صدقات هستند دوست دارد، ولی خـودش فقـط صـدقات واجـب را می پردازد و همچنیـن اهـل روزه را دوست دارد، ولی خـودش فقـط مـاه مبـارک رمضان روزه می گیرد.» رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انسان با آن کسی است که او را دوست می دارد.»(۲)

۱- ۱۹. اصول کـافی: ج ۸ / ص ۸۰؛ «إنّ رجلاً أتی النبیّ صـلی الله علیه وآله فقـال: یـا رسول اللَّه! أُحبّ المصـلّین ولا أصـلّی وأُحبّ الصائمین ولا أصوم. فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: أنت مع من أحببت ولک ما اکتسبت.»

۲- ۲۰. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۷۰؛ «أتی رجل النبیّ صلی الله علیه وآله فقال: یا رسول اللَّه! رجل یحبّ من یصلّی ولایصلّی إلّا الفریضه، ویحبّ من یتصدّق ولایتصدّق إلّا بالواجب، ویحبّ من یصوم ولایصوم إلّا شـهر رمضان. فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: المرء مع من أحبّ.»

امـام بـاقرعلیه السـلام فرمود: «اگر خواستی بـدانی که آیا در تو خیری هست یا نه، نگاه به قلب خود کن، اگر دیـدی قلبت اهل طاعت و بندگی خدا را دوست دارد و از اهل معصیت و نافرمانی خدا نفرت دارد، پس در تو خیر است و خداوند تو را دوست دارد. ولی اگر نسبت به اهل طاعت و بندگی خدا، نفرت و نسبت به اهل معصیت و نافرمانی خدا محبّت دارد، پس درتو خیری نیست و خداوند نسبت به تو بغض و نفرت دارد و انسان با کسی است که او را دوست دارد.»(۱)

نگرانی نسبت به آینده

شخصـی به نام ثوبان از محضـر پیامبرصـلی الله علیه وآله پرسـید: «قیامت چه وقت خواهد بود؟ پیامبرصـلی الله علیه وآله پرسید: چه چیز برای قیـامت آمـاده کرده ای که از آن سؤال می نمـایی؟ پاسـخ داد: عمـل زیادی نکرده ام اِلّا اینکه خـدا و رسولش را دوست دارم. حضـرت پرسـید: چقدر رسول خداصـلی الله علیه وآله را دوست داری؟ گفت: قسم به آن کسـی که تو را نبی به حقّ فرسـتاده، آن قدر دوست دارم که حاضـرم با شمشیر بدنم قطعه قطعه شود و یا بدنم بریده بریده شود و یا به آتش سوزانده شود و یا بدنم زیر سنگ آسیاب پودر شود امّا دوستی شما از قلبم نرود، نه تنها نسبت به شما، بلکه حتی نسبت به

ص:۳۴

۱- ۲۱. اصول کـافی: ج ۲ / ص ۱۲۶؛ «عن أبی جعفرعلیه السـلام قـال: إذا أردت أن تعلم أنّ فیـک خیراً فانظر إلی قلبک، فإن کـان یحبّ أهـل طـاعه اللَّه ویبغض أهـل معصـیته ففیـک خیر واللَّه یحبّک، وإن کان یبغض أهل طاعه اللَّه ویحبّ أهل معصـیته فلیس فیک خیر واللَّه یبغضک والمرء مع من أحبّ.»

اهل بیت و اصحاب شما. حضرت فرمود: انسان در روز قیامت با کسی است که او را دوست دارد.(۱)

آیا دوستی و محبّت آینده ساز است و زندگی آخرت انسان را ترسیم می کند و سعادت و خوشبختی را به دنبال دارد؟ داستان زیر گویای این مطلب است.

مرد سیاه پوستی از دنیا رفته بود در حالی که چهار نفر بدن او را حمل می کردند تا او را به قبر نزدیک کنند.

رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که با عده ای از اصحاب خود بودند، وقتی این منظره را دیدند، فرمودند: او را نزد من بیاورید. بدنش در مقابل رسول خداصلی الله علیه وآله قرار گرفت، حضرت پارچه را از روی صورت او کنار زند، سپس فرمود: یا علی! این شخص، رباح غلام آل نجار است.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: به خدا قسم! وقتی زنده بود هر وقت مرا می دید

ص:۳۵

۱- ۲۲. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۰۰؛ «قام ثوبان مولی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وقال: بأبی أنت وأمّی یارسول اللَّه! متی قیام الساعه؟ فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: ما أعددت لها إذ تسأل عنها؟ قال: یا رسول اللَّه! ما أعددت لها کثیر عمل إلّا أنّی أحبّ اللَّه ورسوله. فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: وإلی ماذا بلغ حبّک لرسول اللَّه صلی الله علیه وآله؟ قال: والّذی بعثک بالحقّ نبیّاً! أنّ فی قلبی من محبّتک ما لو قطّعت بالسیوف ونشرتُ بالمناشیر وقرضت بالمقاریض وأحرقت بالنیران وطحنت بارح الحجاره، کان أحبّ إلیّ وأسهل علیّ من أن أجد لک من قلبی غشّاً أو غلاًّ أو بغضاً لأحد من أهل بیتک وأصحابک، وأحبّ الخلق إلیّ بعدک أحبّهم لک، وأبغضهم إلیّ من لایحبّک ویبغضک أو یبغض أحداً من أصحابک. یا رسول اللَّه! هذا ماعندی من حبّک و حبّ من یحبّک وبغض من یبغضک أو یبغض أحداً ممّن تحبّه، فإن قیل هذا منّی فقد سعدت، وإن أرید منّی عمل وغیره فما أعلم لی عملاً أعتمده وأعتدّ به غیر هذا، أحبّکم جمیعاً أنت وأصحابک وإن کنت لاأطیقهم فی أعمالهم. فقال صلی الله علیه وآله: أبشر فإنّ المرء یوم القیامه مع من أحبّه، یا ثوبان! لو کان علیک من الذنوب ملأ ما بین الثری إلی الأرض لانحسرت وزالت عنک بهذه الموالاه أسرع من انحدار الظلّ عن الصخره الملسآء المتویه إذا طلعت علیه الشمس ومن انحسار الشمس إذاغابت عنها الشمس.

آن چنـان خوشـحال می شـد و نشاط پیـدا می کرد که روی پای خود نمی ایسـتاد و به من می گفت: یا علی! من تو را دوسـت دارم. رسول خداصـلی الله علیه وآله دسـتور دادنـد بدنش را غسل دهند و او را با لباسـی از لباس های پیامبرصـلی الله علیه وآله کفن کنند. سپس حضرت بر بدن او نماز خواندند و مسلمان ها به همراه ایشان بدن او را تا کنار قبر تشیيع کردند.

رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمودنـد: «هفتاد هزار گروه از ملائکه در تشـییع جنازه او شـرکت کردنـد، به خدا قسم! به چنین مقـامی نرسـید مگر به خـاطر محبّت و دوسـتی تـو یـاعلی. پیامبرصـلی الله علیه وآله وارد قـبر شدنـد، لحظه ای صـورت خود را برگرداندنــد و سـپس خشـت هـا را چیدنــد. اصـحاب وقـتی ایـن منظره را دیدنــد سؤال کردنـد: چرا صـورت خـود را از او برگرداندید؟ حضـرت فرمودند: ولیّ خدا در حالی از دنیا رفته بود که تشـنه بود، حورالعین از همسـران او برایش شراب بهشتی آوردند، ولیّ خدا غیرت دارد، نخواستم با نگاه خود به همسران بهشتی او، ناراحتش کنم، لذا صورت خود را برگرداندم.»(۱)

ص:۳۶

۱- ۲۳. بحار الانوار: ج ۳۹ / ص ۲۸۹؛ «عن الصادق علیه السـلام قال: بینا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله فی ملأ من أصحابه وإذا أسود تحمله أربعه من الزنوج ملفوف فی کسآء یمضون به إلی قبره، فقـال رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله: علیّ بالأسود، فوضـع بین یـدیه فکشف عن وجهه، ثمّ قال لعلیّ علیه السـلام: یا علی! هـذا رباح غلام آل النجار. فقال علی علیه السـلام: واللَّه ما رآنی قطّ إلّا وحجل فی قیوده وقال: یا علی! إنّی أحبّک. قال: فأمر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله بغسله وکفنه فی ثوب من ثیابه وصلّی علیه وشـیّعه والمسـلمون إلی قبره وسـمع الناس دویّاً شدیداً فی السـمآء، فقال رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله: إنّه قد شیّعه سبعون ألف قبیـل من الملائـکه، کلّ قبیله سـبعون ألف ملک، واللَّه ما نال ذلک إلّا بحبّک یا علی! قال: ونزل رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله فی لحده، ثمّ أعرض عنه، ثمّ سوی علیه اللبن. فقال له أصـحابه: یا رسول اللَّه! رأیناک قد أعرضت عن الأسود ساعه سویت علیه اللبن. فقـال: نعم إنّ ولیّ اللَّه خرج من الـدنیا عطشانـاً فتبـادر إلیه أزواجه من الحور العین بشـراب من الجنّه وولیّ اللَّه غیور، فکرهت أن أحزنه بالنظر إلی أزواجه، فأعرضت عنه.»

بالاترین ارزش ها

انسان گاهی در زندگی سرمایه های زیادی را کسب می کند، ولی توجّه به آنها ندارد و این بی توجهی موجب می شود که خود را فقیر و نیازمند بداند، همانند کوری که سکه های طلا در دست دارد، ولی ارزش آنها را نمی داند و این بی توجهی موجب نگرانی و اضطراب او می شود.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از فقر و نداری به حضرت شکایت کرد، حضرت فرمود: من تو را فقیر نمی بینم. عرض کرد: آقا من فقیر هستم، لکن نداریِ من آشکار نیست. سپس مقداری از مشکلات خود را برای حضرت بیان کرد، دوباره حضرت فرمود: «تو فقیر نیستی.» تا اینکه حضرت فرمود: «از تو سؤالی می پرسم، به من جواب ده. آیا اگر صد دینار به تو بدهند و از تو بخواهند که دست از دوستی ما برداری و اعلام بیزاری نمایی، چنین می کنی؟»

پاسخ داد: نه. حضرت فرمود: «اگر بیشتر ازاین مبلغ، بلکه تا هزاران دینار به تو بدهند تا دست از محبّت ما برداشته و اعلام بیزاری کنی، چنین خواهی کرد؟» آن شخص قسم یاد کرد که حاضر نیست چنین کند.

حضرت فرمود: «کسی که دارای چنین متاعی است و حاضر نیست به چنین مبلغ زیادی بفروشد، آیا فقیر است؟.»(۱)

---

۱ – ۲۴. بحار الانوار: ج ۶۷ / ص ۱۴۷؛ «عن موسی بن جعفرعلیه السلام قال: إنّ رجلاـ جآء إلی سیّدنا الصادق علیه السلام فشکی إلیه الفقر، فقال علیه السلام: لیس الأمر کما ذکرت، وما أعرفک فقیراً. قال: واللّه یا سیّدی! ما استبنت وذکر من الفقر قطعه و الصادق علیه السلام یکذّبه، إلی أن قال علیه السلام: خبّرنی لو أعطیت بالبرآئه منّا مائه دینار، کنت تأخذ؟ قال: لا. إلی أن ذکر ألوف دنانیر والرّجل یحلف أنّه لایفعل، فقال علیه السلام له: من معه سلعه یعطی هذا المال لایبیعها هو فقیر؟!.»

آری دوستی و محبّتِ خوبی ها و خوب ها آن چنان ارزشی دارد که گاهی قابل تصوّر برای انسان نمی باشد.

مخصوصاً علاقه به انسان هایی که همه خوبی ها را در خود جمع کرده و در زندگی به نمایش گذاشته اند، مگر می توان برای محبّت و علاقه به تندیس خوبی ها، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام که موجودات عالم، شیفته کمالات اویند، ارزشی تعیین نمود.

مردی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسید و گفت: فلانی با سرمایه کم برای تجارت به مسافرت رفته و طولی نکشیده برگشته، ولی سود زیادی به دست آورده است، به طوری که مورد توجّه دوستان و فامیل قرار گرفته و به او حسادت می ورزند. حضرت فرمود: «مال دنیا هرچه زیادتر و بیشتر شود، امتحان بیشتری برای صاحبش در پیش دارد، شما به اموال دیگران غبطه نخورید. بله، اگر کسی ثروتش را در راه خدا مصرف می کند، جا دارد که نسبت به آن غبطه ورزید.»

سپس حضرت فرمود: «آیا می خواهی برای تو بگویم از کسی که سرمایه اش کمتر از آن شخص بوده و زودتر از او هم برگشته، ولی غنیمت بیشتری به دست آورده و خیرات زیادی برایش آماده شده و در خزائن عرش خداوند رحمان محفوظ است؟!»

عرض کرد: آری یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله بفرمایید. حضرت فرمود: «نگاه کنید به این شخصی که می آید، این شخص آن قدر خیرات برای او به آسمان رفته که اگر به تمام اهل آسمان ها و زمین تقسیم کنند، کمترین سهمیه هرنفر بخشایش گناهان و اعطای بهشت است.»

پرسیدند: مگر چه کاری انجام داده؟ حضرت فرمود: «از خودش سؤال کنید.»

اصحاب آمدند سراغ او و گفتند: گوارا باد بر تو آنچه را که رسول خداصلی الله علیه وآله بشارت داده، چه کرده ای که این چنین پاداشی برای تو نوشته شده است؟!

پاسخ داد: کاری نکردم، تنها یک کار انجام دادم و آن اینکه از خانه ام بیرون رفتم برای کاری که داشتم، ولی دیدم دیر شده و به آن کار نمی رسم، پیش خود گفتم: خوب است از فرصت استفاده کنم و به دیدار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام بروم، زیرا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده ام: «نگاه کردن به صورت علی علیه السلام عبادت است.»

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «آری عبادت است و چه عبادتی، ای بنده خدا! تو رفتی که دیناری برای خرجی زن و بچّه ات به دست بیاوری و موفّق نشدی، ولی در مقابل، براساس محبتی که به علی بن ابی طالب علیهما السلام داشتی، به سراغ او رفتی و به چهره اش نگاه کردی در حالی که می دانستی که علی علیه السلام دارای فضایلی است، این محبّت و این دیدار بامعرفت برای تو ارزشش بیشتر است از اینکه تمام دنیا پر از

طلای سرخ بود و آن را در راه خدا انفاق می کردی، تو در مسیر حرکت برای دیدار علی علیه السلام به تعداد هر نفسی که کشیدی، شفاعت هزار انسان را خواهی کرد و خداوند آنها را به شفاعت تو از آتش نجات خواهد داد.(۱)

ص:۴۰

۱- ۲۵. بحار الانوار: ج ۳۸ / ص ۱۹۸؛ جاء رجل فقال: یا رسول اللّٰه! اما رأیت فلاناً رکب البحر ببضاعه یسیره و خرج الی الصّین فاسرع الکره و اعظم الغنیمه حتّی حسده اهل ودّه و أوسع قراباته و جیرانه. فقال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: ان مال الدّنیا کلّما ازداد کثره و عظماً ازداد صاحبه بلاءً، فلا تغتبطوا اصحاب الاموال الّا بمن جاء بماله فی سبیل اللّٰه لکن الا اخبرکم بمن هو اقلّ من صاحبکم بضاعه و اسرع منه کرّه اعظم منه غنیمه و ما اعدّ له من الخیرات محفوظ له فی خزائن عرش الرّحمن؟ قالوا: بلی یا رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله! فقال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: انظروا الی هذا المقبل الیکم فنظرنا فاذا رجل من الانصار رثّ الهیئه. فقال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: انّ هذا لقد صعد له فی هذا الیوم الی العلوّ من الخیرات و الطّاعات مالو قسّم علی جمیع اهل السموات و الارض لکان نصیب اقلّهم منه غفران ذنوبه و وجوب الجنّه له. قالوا: بماذا یا رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله؟ فقال: سلوه یخبرکم عمّا صنع فی هذا الیوم. فاقبل علیه اصحاب رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله و قالوا له: هنیئاً لک ما بشّرک به رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله فما صنعت فی یومک هذا حتی کتب لک ما کتب؟ فقال الرّجل: ما اعلم انّی صنعت شیئاً غیر انّی خرجت من بیتی و اردت حاجه کنت ابطات عنها فخشیت أن تکون فاتتنی، فقلت فی نفسی لأعتأضّنّ منها النّظر الی وجه علی بن ابی طالب علیه السلام فقد سمعت رسول اللّٰه:صلی الله علیه وآله النّظر الی وجه علیّ علیه السلام عباده. فقال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله: ای واللّٰه عباده و ایّ عباده، انّک یا عبداللّٰه ذهبت تبتغی ان تکتسب دیناراً لقوت عیالک، ذلک فاعتضت منه النّظر الی وجه علیّ علیه السلام و انت له محبّ و لفضله معتقد و ذلک خیر لک من ان لو کانت الدنیا کلّها لک ذهبه حمراء فانفقتها فی سبیل اللّٰه ولتشفعنّ بعدد کلّ نفس تنفّسته فی مصیرک فی الف رقبه یعتقهم اللّٰه من النار بشفاعتک.

فصل دوم دوست داشتنی ها

اشاره

ص:۴۱

توضیح

دعای روز اول ماه رجب:

أغْرِسْ فی قَلْبِی حُبَّ الْمَعْرُوفِ؛

بارالها! ریشه دوستی نسبت به خوبی ها را

در دلم قرار ده.

بحار: ۲۸۳/۹۸

ص:۴۲

دوست داشتنی ها

در اینکه انسان چه چیزهایی را باید دوست بدارد، نیاز به تکلیف نیست، زیرا فطرت انسانی اقتضا می کند انسان خوب ها و خوبی ها را دوست بدارد، هر انسانی که دارای فطرت سالم و بیدار است، نسبت به آنچه که «معروف و زیبا» است، علاقه نشان داده و نسبت به خوبی ها عشق می ورزد، لذا محبّت و دوستی خداوند فطری انسان بوده و با خلقتش عجین گردیده است. خداوند موجودات را آفرید، سپس آنان را در راه اراده و خواست خویش روان گردانید و در راه محبّت و دوستی خود برانگیخت.(۱)

آری، نکته مهم، تشخیص خیر و خوبی از غیر، آن است که در همه یکسان نمی باشد، چه بسا افرادی که کارهایی را خوب و افرادی را نیک بدانند و به آن سمت زندگی خود را سوق دهند در حالی که در این تشخیص دچار اشتباه هستند، آیا فردی که به دنبال موادّ مخدّر می رود، فطرتاً از زشتی ها منزجر نیست و نسبت به خوبی ها گرایش ندارد؟ پس چرا موادّ مخدّر را انتخاب نموده و در زندگی به دنبال چیزی می رود که برای او خطرناک است؟

ص:۴۳

---

۱ - ۲۶. صحیفه سجادیه: دعای اول؛ «ابتدع بقدرته الخلق ابتداءاً واخترعهم علی مشیّته اختراعاً، ثمّ سلک بهم طریق إرادته وبعثهم فی سبیل محبّته.»

پاسخ این است که: او موادّ مخدّر را زیبا و لذّت بخش می بیند، منتها در این راه دچار اشتباه و خطا شده، که اگر روزی نسبت به این خطا آگاهی پیدا کند تنفّر و انزجارش را نسبت به آن ابراز می دارد. و همچنین انسانی که از تحصیل علم و کمال فرار می کند و نسبت به آن تمایل ندارد، فطرتاً به خوبی ها گرایش دارد، لکن علم و دانش را زیبا نمی بیند، زیرا دچار جهل و نادانی گردیده است.

نقش نادانی در وارونه جلوه دادن زیبایی و زشتی

آری جهل و نادانی، زیبا را زشت و زشت را در نظر انسان، زیبا جلوه می دهد و دوستی و دشمنی را در همان مسیر می کشاند. مگر آدم و حوّا طالب کمال و زیبایی نبودند و نسبت به آن عشق نمی ورزیدند، پس چه چیز موجب شد به سوی درختی بروند که آینده ای تاریک را برای آنان دربر داشت؟! آیا جز خطا و اشتباه در تشخیص خوبی ها چیز دیگری بود؟!

آنان تشخیص داده بودند که این درخت و استفاده از آن می تواند سعادت و خوشبختی را به دنبال داشته باشد و آنان را برای همیشه در نعمت های الهی پایدار نماید، لذا به سوی آن حرکت کرده تا بهره مند گردند، ولی دیری نپایید که به اشتباه خود پی بردند و فهمیدند چه خطایی مرتکب شدند.

پس می توان گفت: این سخن، کلام باطلی است که هرچه دل می خواهد و دوست دارد، باید به او داد و آنچه را که نمی خواهد، باید از آن به دور داشت، زیرا دل سرمایه محبّت و دشمنی را براساس شناختی که دارد مصرف می کند، چه

چیزی به دل نشان داده شده که اظهار محبّت می کند، حتماً به او زیبایی جلوه داده شده که این چنین سخاوتمندانه، محبّت خود را نثار می کند.

جوانی که به آسانی دریچه قلب را باز نموده و محبّتش را به پای دوست می ریزد و نسبت به همه عواملی که عامل جدایی آنان شود بیزاری نشان می دهد، سعادت خود را در رسیدن به آن می بیند و به دل گفته است که با رسیدن به محبوب، خوشبختی و سعادت تأمین می گردد، ولی اگر روزی پرده جهل کنار رود و ببیند همان چیزی را که زیبا می دید، جز هلاکت و بدبختی برای او در پی ندارد، دیگر نسبت به آن، دوستی ابراز نمی کند.

یوسف هم دل داشت و از سرمایه محبّت برخوردار و هم زیبایی های ظاهر را می دید، لکن پرده جهل و نادانی در مقابل چشمانش نبود و واقع را می دید، لذا حاضر نبود به طرف زلیخایی برود که جز سقوط و انحطاط چیز دیگری را دربر نداشت.

نقش آرایشگر در زیبا جلوه دادن زشت ها

شخصی از کنار آرایشگاهی زنانه رد می شد، مردمی را دید که جمع شده و صحنه نزاع و دعوایی را تماشا می کنند، ایستاد ببیند چه خبر است، اینجا که باید شادی و سرور باشد، مگر عروس و داماد با هم اختلاف نزاعی دارند، کنجکاو شد، دید جوانی با آرایشگر درگیر شده و فریاد می زند: تو زن مرا آن چنان آرایش کرده و آراستی که دل مرا ربود، زیرا او را زیبا دیدم، ولی پس از گذشت زمان و از بین رفتن آرایش ها، فهمیدم که او زیبا نبوده، بلکه آن چنان زشت و کریه است که

زندگی با او قابل تحمّل نمی باشد، تو این بلا را بر سر من آوردی و باید انتقامش را پس دهی.

شیطان، آرایشگر بدی ها

ابلیس و شیطان نقشی را که در رابطه با انسان بازی می کند، زیبا جلوه دادن بدی ها و زشتی ها و زشت جلوه دادن خوبی ها و زیبایی ها است.

«قالَ رَبِّ بِما أَغْوَيْتَنِی لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ».(۱)

و او بود که در مقابل آدم و حوا قسم یاد کرد که شجره ممنوعه عامل جاودانه بودن شما در نعمت است و آن قدر گفت و گفت که آن درخت به نظر زیبا جلوه کرد، ولی درعمل معلوم شد که ابلیس آنان را فریب داده است.

عقل، روشن کننده واقعیت ها

خداوند علاوه بر احساسات، در وجود انسان عقلی را قرار داده که چراغ راه انسان است و واقعیت ها را آن گونه که هست به انسان نشان می دهد. سپردن احساسات، دوستی ها و دشمنی ها به دست عقل عاملی برای نجات از افتادن در وادی هلاکت است. دوستی ها و دشمنی هایی که به هدایت عقل بنا نهاده شود جز خوشبختی و سعادت به دنبال نخواهد داشت، ولی دل دادن هایی که بدون اعتناء به چراغ عقل و تنها و تنها سوار شدن بر مرکب احساسات باشد چه بسا انسان را در وادی پشیمانی افکنده، در آن لحظه هم که پشیمانی سودی نخواهد داشت.

۱- ۲۷. سوره حجر / آیه ۳۹.

در دعـای روزاول مـاه رجب ازخداونـد می خواهیم ریشه هـای دوسـتی نسـبت به خوبی هـا را در قلب مـا قرار داده و آگـاهی سودمند نیز به ما عطا فرماید.

«وَأَغْرِسْ فِی قَلْبِی حُبَّ الْمَعْرُوفِ وَاجْعَلْ لِی عِلْماً نافِعاً.»(۱)

انسان های پاک و عشق به خوبی ها

اشاره

حسـین بن علی علیهما السـلام وقتی در مقابل زشتی ها قرار می گیرد و از او می خواهنـد که با مثل یزیـد بیعت نماید، کنار قبر جدّش رسول خداصـلی الله علیه وآله می آید و در پیشـگاه خداوند عرضه می دارد: «خدایا! این قبر پیامبر تو محمّد است و من پسر دختر پیـامبر تو هسـتم و برای من پیش آمـدی رخ داده که خود می دانی، خـدایا! من معروف و نیکی را دوست دارم و از بدی و منکر بی زارم.(۲)

حرکت حسـین بن علی علیهما السـلام از مدینه به سوی مکه و از آنجا به سوی کوفه سـپس سـرزمین کربلا، براساس دوستی و دشمنی شکل گرفت، دوستی نسبت به خوبی ها و دشمنی نسبت به بدی ها. نفرت نسبت به بدی ها فرزند زهراعلیهما السلام را از مدینه جدا کرد، زیرا در مدینه بودن یعنی بیعت با جرثومه بدی ها یزید؛ دوستی و محبّت نسـبت به خوبی ها حضـرتش را به سوی ملاقات با پروردگارحرکت داد، او زندگی با فساد را ذلّت و مرگ در راه عدل و نیکی را سعادت می داند.

۱- ۲۸. بحارالانوار: ج ۹۸ / ص ۳۸۳.
۲- ۲۹. مقتل خوارزمی: ج ۱ / ص ۱۸۶؛ اللهم ان هذا قبر نبیک محمد وأنا ابن بنت نبیِّکَ و قد حضـرنی من الامر ما قد علمت اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر.

۱) دوستی فقط برای خدا

اگر بنا است انسان دل به خوبی ها دهد، تمام خوبی ها در وجود خالق هستی آفریدگار جهان جمع است، دوستی نسبت به خداوند ندایی است که از باطن وجود انسان شنیده می شود.

«وَلكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيانَ»؛(۱)

خداوند ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل های شما بیاراست و کفر و پلیدی و سرکشی را ناخوشایند ساخت.»

خانه دل را برای خدا باز کردن و او را در دل جا دادن، حرکت به سوی خوبی ها است و از آنجا که تمام خوبی ها در وجود خداوند جمع است، خانه دل فقط برای اوست و راه دادن دیگران به این خانه، شریک برای خدا آوردن است، تنها کسانی می توانند به خانه دل راه پیدا کنند که با خدا پیمان دوستی بسته باشند و از دوستان خدا به شمار روند که اینان همراه خداوند به خانه دل می آیند.

۲) تقاضای دوستی نسبت به دوستان خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که دل به خوبی ها داده است از خداوند می خواهد:

«اَللَّهُمَّ إِنِّی أَسْئَلُك حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَالْعَمَلَ الَّذِی یَبْلُغُنِی حُبَّکَ؛(۲)

بار الها! دوستی ات و دوستی دوستانت را و کرداری که مرا به دوستی ات برساند، عطا کن.»

ص:۴۸

۱- ۳۰. سوره حجرات / آیه ۷.

۲- ۳۱. میزان الحکمه: ج ۱ / ص ۵۰۳.

دوستی دوستان خدا، جدا از دوستی خدا نیست، همان انگیزه ای که انسان را به دلدادگی خدا می کشاند، کسانی را هم که با پیوند با خداوند رنگ محبوب را گرفته اند، دوست می دارد. دوستی با غیر خداوند که رنگ الهی ندارد شرک است، لکن شرک در محبّت. و از آنجا که خداوند برای خود شریک نمی پذیرد، قدم گذاردن دیگران به خانه دل یعنی خالی شدن دل از خدا، به همان نسبتی که انسان با غیر خدا پیمان دوستی ببندد، رشته دوستی اش با خدا سست و بریده می شود.

۳) دوستی با اهل بیت علیهم السلام، برترین دوستان خدا

دوستان خدا دارای رتبه های متفاوتند و هر کس به اندازه آشنایی اش با خداوند خانه دل را به او می سپارد. در عالم آفرینش تنها کسی که توانست خدا را بشناسد، وجود مقدس پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله بود، لذا دوستی و محبّت حضرت نسبت به خداوند وصف پذیر نمی باشد و در رتبه بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله، اهل بیت پاک و مطهر او هستند که به محبّت و دوستی خدا رسیدند. در زیارت جامعه کبیره خطاب به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این گونه سلام می کنیم:

«اَلسَّلامُ عَلَی الدُّعاهِ إِلَی اللَّهِ وَالْأَدِلَّاء عَلی مَرْضاتِ اللَّهِ وَالْمُسْتَقِرّینَ فِی أَمْرِ اللَّهِ وَالتَّامّینَ فِی مَحَبَّهِ اللَّهِ؛

سلام بر اهل بیتی که دعوت کننده به سوی خدا و راهنما به آنچه مورد رضایت اوست و عمل کننده به دستورات الهی و دارای بالاترین رتبه در محبّت و دوستی خدا می باشند.»

ص:۴۹

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«أَحِبُّوا اللَّهَ لِما یَغْذُوکُمْ بِهِ مِنْ نِعَمِهِ وَأَحِبُّونِی لِحُبِّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَحِبُّوا أَهَلَ بَیْتِی لِحُبِّی؛(۱)

خداونـد را دوست بداریـد به خاطر نعمت هایی که به شـما ارزانی داشـته و مرا دوست بدارید به خاطر دوستی خدا و اهل بیت مرا دوست بدارید به خاطر دوستی من.»

دوستی با اهل بیت پیامبرعلیهم السلام امانتی است الهی که در دل ها به ودیعه گذارده شده که باید تا روز قیامت باقی بماند.

نبیّ خـاتم صـلی الله علیه وآله فرمود: «اهل بیت من و پیروان و یاران آنان را دوست بداریـد، زیرا وقتی مرا به آسـمان دنیا سـیر دادند و جبرئیل مرا به اهل آسمان معرفی کرد، خداوند دوستی و محبّت من و اهل بیتم و پیروانشان را در دل ملائکه قرار داد و این دوستی، امانت است تا روز قیامت و سـپس به زمین آورده شـدم و جبرئیل مرا به اهل زمین معرفی کرد، لذا مؤمنین از امّت من، این امانت را تا روز قیامت حفظ و نگهداری می نمایند.»(۲)

تصـوّر نشود که پیـامبر گرامی صـلی الله علیه وآله دوسـتی علی و اهـل بیت خودعلیهم السـلام را به عنوان اینکه از خویشـان او هسـتند، مطرح نموده و به آنان محبّت ورزیده است، بلکه این مسأله یک امر الهی است و خداوند از آن حضرت چنین خواسته است.

۱- ۳۲. بحارالانوار: ج ۲۷ / ص ۷۶.

۲- ۳۳. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۳۴۱؛ «قال رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله: فأحبّوا أهل بیتی وشیعتهم وأنصارهم، فإنّه لمّا أسری بی إلی السـمآء الدنیا فنسـبنی جبرئیل لأهل السـمآء، فاستودع اللَّه حبّی وحبّ أهل بیتی وشیعتهم فی قلوب الملآئکه، فهو عندهم ودیعه إلی یوم القیـامه، ثمّ هبط بی إلی أهل الأرض فنسـبنی إلی أهل الأرض، فاسـتودع اللَّه حبّی وحبّ أهل بیتی وشـیعتهم فی قلوب أمّتی فمؤمنو أمّتی یحفظون ودیعتی فی أهل بیتی إلی یوم القیامه.»

این نکته را رسول اکرم صلی الله علیه وآله ضمن ماجرایی مطرح نمود، آن گاه که به حضرتش خبر دادند که عدّه ای از دشمنان درصدد هستند به مدینه حمله کنند و پیامبر خداصلی الله علیه وآله را به قتل برسانند، حضرت از مردم خواستند برای مبارزه با آنان حرکت کنند، ولی کسی پاسخ نداد در حالی که اشک از دیدگان پیامبر خداصلی الله علیه وآله جاری بود، در همین حال امیرمؤمنان علی علیه السلام از راه رسید و علّت آن را جویا شد.

حضرت قضیه را نقل فرمود، امیرمؤمنان علیه السلام داوطلب شدند که برای سرکوب آنان حرکت کنند، لذا با عدّه ای به راه افتادند و پس از درگیری و شکست دشمن به مدینه برگشتند.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله برای استقبال از امیرمؤمنان علیه السلام به خارج مدینه رفت و تمام اصحاب، حضرت را همراهی می کردند، علی علیه السلام با چهره ای گرد و غبارآلود از راه رسید، پیامبر خداصلی الله علیه وآله پیش رفت و با دست مبارک گرد و غبار از چهره علی علیه السلام پاک کرد و بین دیدگان حضرت را بوسید، در حالی که اشک می ریخت و حمد و سپاس خداوند را به جا می آورد...

سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: «اصحاب من! مرا در محبّت و دوستی علی علیه السلام ملامت نکنید، زیرا دوستی من نسبت به علی به خاطر امر خداوند است و خدا مرا امر نموده که او را دوست بدارم.»

سپس خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! هرکه تورا دوست بدارد، مرا دوست داشته و هرکه مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هرکه خدا را دوست بدارد، خداوند او را دوست می دارد و سزاوار است خداوند دوستان خود را در بهشت جا دهد.»(۱)

۱- ۳۴. بحار الانوار: ج ۲۱ / ص ۹۰.

۴) دوستی نسبت به دوستان اهل بیت علیهم السلام

دوستی اگر حقیقی باشد نه ادّعا، در محدوده دوست باقی نمانده و به دوستان دوست هم سرایت می کند و آن کس و آنچه را که دوست، علاقه داشته باشد، انسان به آن هم محبّت می ورزد، لذا همیشه دوستی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام همراه است با دوستی دوستان آنان. در معارف دینی نه تنها توصیه به دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام شده، بلکه از ما خواسته اند با دوستان آنان نیز دوست باشیم، اگرچه گناه کار و معصیت کار باشند، گناه آنان مانع دوستی نمی گردد، زیرا دوستان اهل بیت علیهم السلام ولو آلوده به گناه شوند، ولی این اکسیر محبّت، گناهان را زدوده و از بین می برد.

محبّت و دوستی یا آنان را وادار به توبه و پشیمانی نسبت به گناه می کند و یا در زندگی، خداوند با سختی هایی که برای آنان پیش می آورد، گناهانشان را می آمرزد. خداوند نمی گذارد دوستان اهل بیت علیهم السلام در آلودگی گناه باقی بمانند و با شکل های مختلف و پیش آمدهای گوناگون، آلودگی گناه را از بین برده و آنان را پاکیزه در وادی محبّت باقی می گذارد.

آلوده ای که پاک می شود

شخصی به نام حذیفه می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی وارد شد و به امام علیه السلام عرض کرد: برادری دارم که نسبت به شما اهل بیت علیهم السلام محبّت می ورزد و شما را بزرگ می دارد، اِلّا اینکه شراب هم می خورد.

ص:۵۲

حضرت فرمود: «این مسأله بزرگی است که دوستدار ما شراب مصرف کند، ولی بدتر از او هم پیدا می شود و او ناصب یعنی دشمن ما اهل بیت است.» حضرت فرمود: «پایین ترین مؤمن می تواند دویست نفر را شفاعت کند، ولی ناصب و دشمن ما اهل بیت، اگر اهل آسمان و زمین و دریاها برای او شفاعت کنند، شفاعت آنان پذیرفته نمی شود. آگاه باش! برادر تو از دنیا نمی رود مگر اینکه یا توبه خواهد کرد و یا اینکه خداوند او را مبتلا به بلایی در جسمش می کند که موجب از بین رفتن گناهان او می شود، به طوری که هنگام ملاقات با خدا گناهی نداشته باشد.» آن گاه حضرت فرمود: «پیروان ما در خیر هستند و راه آنان، استوارترین راه ها است.»

امام علیه السلام فرمود: پدرم این مطلب را مکرّر می فرمود:

«أَحْبِبْ حَبیبَ آلِ مُحَمَّدٍ وَإنْ کانَ مُرْهِقاً ذَیّالاً وَأَبْغِضْ بَغیضَ آلِ مُحَمَّدٍ وَإِنْ کانَ صَوّاماً قَوّاماً؛(۱)

دوست بدار دوستدار آل محمد را و لو اینکه گناه کار باشد و دشمن بدار دشمن آل محمد را و لو عبادت زیاد داشته باشد.»

دوستی و محبّت اهل بیت علیهم السلام انسان را بیمه می کند و اگر در زندگی مرتکب خطا و اشتباهی شود، حوادث تلخ روزگار آلودگی ها را می برد. انسان نباید دوستی دوستان اهل بیت علیهم السلام را با وسوسه هایی که می گوید: او گناه کار و آلوده است، چرا محبّت نثارش می کنی، از دست بدهد، بلکه باید روزی را ببیند که به برکت

۱- ۳۵. بحارالانوار: ج ۶۸ / ص ۱۲۶.

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پاك و پاكیزه و به دور از گناه و آلودگی، دنیا را پشت سر می گذارد.

گناه، سدّی شكستنی كه مانع دوستی نمی شود

گـاهی انسان به خود نگاه می كنـد كه جز آلودگی در خود نمی بینـد و نگاهی به پیامبر و اهل بیت علیهم السـلام كه همه اش طهارت و پاكی انـد، به فكر فرو می رود، آیا پیونـد دوستی بین من و آنان ممكن است و ناامیـدانه از در خانه آنان می گـذرد. ولی امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام دست انسان را می گیرد و با سخن دلنشین خود می فرماید:

«كُنْ مُحِبّاً لِآلِ مُحَمَّدٍعلیهم السلام وَإِنْ كُنْتَ فاسِقاً وَمُحِبّاً لِمُحِبِّهِم وَإِنْ كانُوا فاسِقینَ؛(۱)

دوسـتدار آل محمدعلیهم السـلام باش ولو انسانی گناه كار باشـی، و دوسـتداران آل محمدعلیهم السلام را نیز دوست بدار ولو فاسق و آلوده باشند.»

پیوند دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام همانند سلمان، ابوذر و مقداد

بهشت در وجود اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام - همان سـتارگانی كه در زمین می درخشـند - خلاصه می شود و راه دسترسـی به آن، پیونـد و دوستی بـا آنـان است، لكن دوستی بـا آنان به تنهایی كافی نیست، بلكه بایـد دوسـتان آنان را نیز دوست

ص:۵۴

۱- ۳۶. مستدرك وسائل الشیعه: ج ۱۲ / ص ۲۳۲.

داشت، حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بعضی دوستان را با نام به مردم معرفی کرد تا مردم با آنان پیوند دوستی و محبّت برقرار نمایند.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند به من دستور داده که چهار نفر را دوست بدارم.» پرسیدند: این چهار نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی بن ابی طالب علیهما السلام.»

سپس ساکت شد، دوباره فرمود: خداوند به من دستور داده که چهار نفر را دوست بدارم. پرسیدند: چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی بن ابی طالب و مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی.»(۱)

یعنی تنها دوستی امیرمؤمنان علیه السلام کافی نیست، بلکه کسانی هم که به علی علیه السلام دل داده اند و عاشقانه اطراف او را گرفته اند، سزاوار دوستی و محبّت شما می باشند. دوستان اهل بیت علیهم السلام که از آنان جدا نیستند، تا دوستی نسبت به اهل بیت علیهم السلام شامل حال آنان نگردد. مگر دوستان حسین علیه السلام از او جدا هستند که انسان، حسین علیه السلام را دوست بدارد، ولی دوستان او را در معرض محبّت و دوستی خود قرار ندهد.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله دست حسین علیه السلام را گرفت و به مردم معرفی نمود و گفت:

«ای مردم! این حسین بن علی علیهما السلام است او را بشناسید، قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، او در بهشت است، و دوستان او و دوستان دوستان او هم در بهشت هستند.»(۲)

۱- ۳۷. بحار الانوار: ج ۲۲ / ص ۳۵۳.

۲- ۳۸. بحار الانوار: ج ۴۳ / ص ۲۶۲؛ «عن حذیفه الیمان قال: رأیت النبیّ صلی الله علیه وآله أخذاً بید الحسین بن علی علیهما السلام وهو یقول: أیّها الناس! هذا الحسین بن علی فاعرفوه، فوالّذی نفسی بیده! أنّه لفی الجنّه ومحبّیه فی الجنّه ومحبّی محبّیه فی الجنّه.»

مهرورزی نسبت به بندگان خوب خدا

خانه دل پـذیرای خـدا و رسول و اهل بیت گرامش علیهم السـلام و دوسـتان آنان و کسانی است که طوق بندگی و فرمان بری خداونـد را به گردن انداخته اند، دوستی بندگان مطیع خدا نسـبت به فرمان بری خود نسـبت به خداوند می توانند در دل ما جا گیرند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«أَحْبِبِ الْإخوانَ عَلی قَدْرِ التَّقْوی (۱)

برادران دینی خود را به مقدار تقوا و پرهیزکاری آنان دوست بدارید.»

درب خـانه دل را باز کردن و اجازه ورود به بنـدگان خوب خـدا دادن، نشانه خیری است که در وجود انسان است و بالعکس، مهرورزی نکردن نسبت به بندگان مطیع خدا، دور شدن از مهر و محبّت خداوند است.

امـام بـاقرعلیه السـلام فرمود: «هرگـاه خواستی بـدانی در تو خیری هست یـا نه، به قلبت نگاه کن، اگر پیروان خـدا را دوست و معصـیت کـاران را دشـمن می دارد، پس در تـو خیر اسـت و خداونـد تـو را دوسـت می دارد. و اگر پیروان خـدا را دشـمن و معصـیت کـاران را دوسـت می دارد، پس در تـو خیری نیسـت و خداونـد دشـمنت می دارد، زیرا انسـان همراه کسـی است که دوستش می دارد.»(۲)

ص:۵۶

۱- ۳۹. بحار الانوار: ج ۷۵ / ص ۹۸.

۲- ۴۰. بحار الانوار: ج ۶۹ / ص ۲۴۷؛ «عن أبی جعفرعلیه السـلام قـال: إذا أردت أن تعلم أنّ فیک خیراً، فانظر إلی قلبک، فإن کـان یحبّ أهـل طـاعه اللَّه عزّوجـلّ ویبغض أهل معصـیته، ففیک خیر واللَّه یحبّک، وإذا کان یبغض أهل طاعه اللَّه ویحبّ أهل معصیته، فلیس فیک خیر، واللَّه یبغضک والمرء مع من أحبّ.»

نشانه دوستی نسبت به بندگان خوب

اگر درب خانه دل بر کسی گشوده شد و محبتش در دل قرار گرفت، دیگر درب منزل بر او بسته نمی شود و انسان از نعمت های الهی نسبت به او دریغ نمی ورزد، آن کسی همه چیز را برای خود می خواهد و دیگران را محروم می سازد که مهر و محبّت دیگران را در دل ندارد.

اسحاق بن عمّار می گوید: در کوفه زندگی می کردم، دوستان زیادی نزد من می آمدند و من خوش نداشتم که سرشناس و مشهور شوم به غلام خود گفتم: هرکس آمد و سراغ مرا گرفت، به او بگو اینجا نیست.

اتّفاقاً در همان سال به حجّ رفتم و خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، دیدم امام برخورد سنگینی با من می کند و با گذشته فرق کرده است، عرض کردم: چه چیز باعث شده که نظر شما نسبت به من تغییر کند؟ حضرت فرمود: همان چیزی که تو را نسبت به مؤمنین تغییر داده. عرض کردم: من به خاطر اینکه مشهور نشوم و شناخته نگردم، چنین کردم، در حالی که خدا می داند من محبّت زیادی نسبت به مؤمنین دارم.

حضرت فرمود: از زیارت و دیدار مؤمنین خسته نشو، زیرا:

«فَإنَّ الْمُؤْمِنَ إذا لَقی أَخاهُ الْمُؤْمِنَ، فَقالَ لَهُ: مَرْحَباً، کُتِبَ لَهُ مَرْحَباً إلی یَوْمِ الْقیامَهِ ثُمَّ أَقْبَلَ اللّهُ عَلَیْهِما بِوَجْهِهِ فَکَأَنَّ عَلی أَشَدِّهِما حُبّاً لِصاحِبِهِ أَشَدُّ إقبالاً؛(۱)

مؤمن وقتی مؤمنی را ملاقات نماید و به او خوش آمد گوید، تا روز قیامت برای او خوش

ص:۵۷

۱- ۴۱. بحارالانوار: ج ۷۶ / ص ۲۰.

آمد نوشته می شود سپس خداوند به آن دو توجه می کند رو آوردن خداوند نسبت به آن کسی که دوستی و محبتش زیادتر است بیشتر می باشد.»

و اگر با او مصافحه نماید، خداوند بین دو انگشت ابهام آنان صد رحمت قرار می دهد که نود و نُه رحمت آن، مال کسی است که محبّت بیشتری نسبت به دیگری داشته است.

آیا دوستی حدّ و مرز می شناسد؟

وقتی از دوستی و محبّت سخن گفته می شود، باید دید آیا حدّ و مرزی هم دارد؟ آیا تمام خانه دل را باید در اختیار دوست گذاشت و یا بخشی از آن را؟ پاسخ این است که اگر محبوب، تمام وجودش زیبایی و کمال است و هیچ نقص و عیبی ندارد و خطا و اشتباهی در زندگی او دیده نمی شود، جا دارد که همه دل به او سپرده شود.

خداوند هستی که جز زیبایی در او دیده نمی شود، تمام خانه از آن اوست، خداوندی که مهرورزی او نسبت به انسان از همه موجودات بیشتر است، تمام دل را به او ندادن، کمال بی انصافی و بی عدالتی است. همچنین انسان هایی که طهارت و پاکیزگی، تمام وجود آنان را گرفته و لحظه ای در زندگی از خداوند جدا نیستند و در همه جای زندگی آنان خداوند حضور دارد و آنان نیز در محضر دوست هستند، دلدادگی به آنان نیز حدّ و مرزی ندارد. انسان هایی که یک لحظه از خداوند غافل نیستند و حاضر نیستند به اندازه پَرِ کاهی ظلم و نافرمانی او کنند و همه جا

و همیشه رضایت او را می طلبند، صاحبان اصلی خانه دل هستند و صاحب خانه در خانه محدودیتی ندارد.

مگر می شود تمام خانه دل را برای پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام خصوصاً عزیز خدا، حسین بن علی علیهما السلام آب و جاروب نکرد؟!

آری، دیگرانی که پیوندشان با خداوند و بندگان پاکیزه و مطهر او که خاندان عصمت و طهارتند، محدود است و در تمام بخش های زندگی آنان، خدا و اهل بیت علیهم السلام به چشم نمی خورند، خانه دل نیز برای آنان محدودیت دارد، هر مقدار که دوستی خدا را پذیرفته و دل به اولیای او داده اند، در دل ما نیز جا دارند.

مهر و دوستی دوستان خدا و اهل بیت طهارت علیهم السلام در قلب ما است، ولی نسبت به اعمال زشت و ناپسندی که مرتکب می شوند و خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام را از خود می رنجانند، نفرت و بیزاری می جوییم، اینجاست که محبّت و دوستی مرز می شناسد و مهرورزی مطلق نبوده و در دایره نسبیت قرار می گیرد.

ثامن الائمّه علی بن موسی الرضاعلیه السلام فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ عاصِیاً فَهُوَ عاصٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُطِیعاً فَهُوَ مُطِیعٌ؛(۱)

کسی که معصیت کاری را دوست بدارد، او نیز معصیت کار محسوب می شود و کسی که فرمان بری را دوست بدارد، او نیز مطیع و فرمان بر به حساب می آید.»

نکته دقیق و قابل توجّه این است که بیزاری و نفرت داشتن از معصیت و نافرمانی به معنای بیزاری از شخص معصیت کار نمی باشد، کسی که دوستدار

۱- ۴۲. بحارالانوار: ج ۷ / ص ۲۴۱.

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشد، ولی لغزش هایی در زندگی دارد و گاهی در دام شیطان می افتد، نسبت به لغزش ها و گناهانش نفرت و بیزاری نشان داده، ولی نسبت به خود او مهرورزی می نماییم.

زید نرسی می گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام عرض کردم: مردی از دوستان و شیعیان شما گنهکار است، شراب می نوشد و مرتکب گناهان کبیره می شود، آیا از او بیزاری جویم؟ حضرت فرمود: «از کارش بیزاری جویید نه از خودش، او را دوست داشته باشید، ولی با عملش دشمنی کنید.»

عرض کردم: آیا اجازه داریم به او بگوییم: فاسق فاجر؟! حضرت فرمود: نه؛ فاسقِ فاجر، کافری است که ما را انکار می کند و با دوستان ما دشمنی می کند، خداوند اِبا دارد از اینکه شیعه ما فاسقِ فاجر باشد، اگرچه عمل زشت انجام دهد، ولی شما به او بگویید: بدکار زشت کار، کسی که خودش مؤمن است، پاکیزه روح و پاکیزه بدن است. ولی کارش خبیث است.

به خدا سوگند! دوست ما از دنیا نمی رود مگر در حالی که خدا و رسولش و ما از او راضی باشیم و خداوند به رغم گناهانش، او را با چهره ای نورانی محشور خواهد کرد در حالی که عورت او پوشیده است و از وحشت در امان است و ترس و اندوهی به دل ندارد. و این همه به خاطر این است که دوست ما از دنیا خارج نمی شود تا اینکه از گناهان پاک شود به سبب، ضرر مالی و جانی یا مصیبت فرزند یا بیماری. و کمترین چیزی که سبب پاک شدن دوست ما می شود، این است که خداوند رؤیای وحشتناکی به او نشان می دهد تا از این راه اندوهگین شود و همین

انـدوه کفّاره او می شود، یا ترسـی از اهل دولت باطل بر او وارد می کنـد، یا در هنگام مرگ بر او سـخت گیری می کنـد، در نتیجه خداونـد را در حالی ملاقات می کند که به واسـطه پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السـلام از گناهان پاک شده و وحشت او به امنیت بدل گشته است.

پس از آن نیز با یکی از این دو امر رو به رو خواهد شد: یا رحمت فراگیر خداوندی که وسیع تر از گناهان اهل زمین است، یا شفاعت پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام؛ اگر رحمت خدا او را دربر نگیرد شفاعت پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام او را فرا خواهد گرفت و بدین سان رحمت فراگیر پروردگار هم شامل حال او خواهد شد.»(۱)

مهر نورزیدن نسبت به بیگانگان و نیکی نمودن به آنان

دوستی نکردن با بیگانگان به این معنی نیست که به آنان نیکی ننماییم، بلکه هرکدام جای خود را دارد. قرآن کریم مسلمانان را از اینکه دوستی و سرپرستی غیر مسلمانان را بپذیرند سخت برحذر داشته، ولی از نیکی کردن به آنان و به قسط و عدل عمل کردن منع ننموده است.

«لاـ یَنْهاکُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الـدِّینِ وَلَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»؛(۲)

ص:۶۱

۱- ۴۳. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۱۴۷ و ج ۲۷ / ص ۱۳۷.

۲- ۴۴. سوره ممتحنه / آیه ۸.

خداوند باز نمی دارد شما را از اینکه نیکی کنید به کسانی که با شما در دین مقاتله و جنگ نکرده اند و شما را از خانه هایتان بیرون نرانده اند، و نسبت به آنان دادگری کنید، همانا خداوند دادگران را دوست می دارد.»

در اسلام نیامده است که کار پسندیده و نیک فقط نسبت به مسلمانان باشد و به هیچ وجه خیری از شما به دیگران نرسد، بلکه از این جهت که خیر رساندن به غیر مسلمانان ممکن است موجب هدایت آنان گردد و نسبت به خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام گرایش پیدا کنند، امری پسندیده و مورد قبول می باشد.

مشرکین و کفار از این جهت که بندگان خدا هستند و خداوند آنان را برای بندگی آفریده است، مورد توجه و نیکی ما هستند، تا شاید در مسیر هدایت الهی قرار گرفته، بندگی خدا کنند، ولی از این جهت که کفر ورزیده و از راه به بیراهه رفته اند، مبغوض و منفور ما می باشند.

دعا برای گمراهان

اشاره

سید بن طاووس در کتاب «إقبال الأعمال» در بخش فضایل شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان می فرماید: «در شب مبارکی از ماه رمضان بودم و در سحر برای کسانی که به طور معمول انسان دوست دارد برای آنها دعا کند و همین طور برای خودم دعا می کردم که ناگهان به فکرم رسید، سزاوار است ابتدا برای کسانی که منکر ربوبیت الهی و نعمات او هستند و حریم الهی را خفیف می شمرند، دعا شود.

به این گونه که بخواهیم از آن گمراهی خارج شوند، زیرا جنایت آنها نسبت به خدا و رسول صلی الله علیه وآله بدتر و شدیدتر از ناسپاسی عارفان به خدا و رسول صلی الله علیه وآله است. پس اقتضای بزرگداشت مقام الهی و همچنین مقام رسولش این است که ابتدا برای کسانی که بیشتر متضرّر شده اند، دعا شود. لذا برای هر گمراهی دعا کردم تا هدایت شود و به خدا و رسول صلی الله علیه وآله برگردد، سپس برای انسان های راه یافته دعا نمودم که بر هدایتشان باقی مانده و بر آن افزون گردد، و در آخر برای خود و کسانی که مربوط به من هستند، دعا نمودم.»(۱)

۵) دوستی نسبت به ماندگارها

مهرورزی نسبت به چیزهایی که از بین رفتنی است، امری ناپسند و قابل نکوهش است. انسانی که برای همیشه ماندگار است، دل دادنش به چیزی که برای همیشه او را همراهی نمی کند، شایسته نیست، دل دادن به فرشی عتیقه و یا خانه ای پُرقیمت و یا کاری که از گذشتگان به ما رسیده و عنوان سنّت را به خود گرفته است، فروختن دوستی و محبّت است به چیزی که بها و ارزش ماندگاری را ندارد. ملاک معامله و دل را به چیزی فروختن، همراهی آن برای همیشه با انسان می باشد. وابسته شدن به چیزی که روزی باید از او دل بکند، جز دردسر و گرفتاری بهره و سودی به دنبال نخواهد آورد.

ص:۶۳

۱- ۴۵. اقبال الاعمال: ج ۱ / ص ۳۸۵.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«عَلَّمَنِی جَبْرَئِیلُ وَأَوْجَز فَقالَ: یا مُحَمَّدُ! أَحْبِبْ ما شِئْتَ فَإِنَّکَ مُفارَقُهُ؛(۱)

جبرئیل به من آموخت هر چیزی را می خواهی دوست بدار، ولی روزی از آن جدا خواهی شد.»

همان گونه که انسان دوست دارد برای همیشه بماند و از بین نرود، به چیزهایی هم عشق می ورزد که ماندگار باشد، لکن غفلت و بی توجهی نسبت به فنا و نابودی اشیاء، انسان را به سوی آنها کشیده و دل را اسیر می نماید و عمری را با محبّت و دوستی نسبت به اموری می گذراند که عاقبتش فناء و نابودی است. ولی در آن روز که پرده غفلت و بی توجهی کنار رود و انسان با چشمانی تیزبین به همه چیز نگاه کند دچار حسرت و پشیمانی گشته، می گوید:

«یا لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلاً؛(۲)

ای کاش دوستی و محبّت خود را صرف فلان چیز نمی کردم.»

اگر بناست انسان خانه ای را هم دوست داشته باشد، به خانه خدا، مسجد و کعبه دل بدهد که ماندگار و باقی است و روزی به نفع انسان شهادت می دهد و اگر بناست سنگ های رنگارنگ، دل از انسان ببرند، دل به سنگی دهد که حجر الاسود است و رنگی سیاه دارد، ولی روزی با شهادتش انسان را روسفید می نماید.(۳)

۱- ۴۶. مستدرک الوسائل: ج ۱ / ص ۱۲۲.

۲- ۴۷. سوره فرقان / آیه ۲۸.

۳- ۴۸. بحار الانوار: ج ۹۹ / ص ۲۲۱.

و اگر بناست زمین خاکی، انسان را زمین گیر کند، چه بهتر دل به تربت حسینی دهد که نشان از عشق ورزی نسبت به خدا دارد و شاهد آخرین زمزمه های عاشقانه در گودال قتلگاه می باشد.

دوست داشتنی هایی که برای انسان می ماند به ما معرفی گردیده، مهرورزی نسبت به عالم و دانشمندی که انسان را با خدا آشنا نماید، کودکی که آلوده به گناه و معصیت نگردیده و فطرت سالمش فریاد توحید سر می دهد، انسان فقیر و محرومی که فقط دست نیاز به سوی بی نیاز هستی دراز می کند، همه و همه قابلیت دوستی و نثار محبّت انسان را دارند.

ولی آنچه بوی فنا و نابودی و از بین رفتن و بی محتوایی دارد، ارزش دل بستگی انسان را ندارد، دوستان موقّتی که ارتباط و پیوندی با ابدیت ندارند، برای انسان هایی که دل به خدا داده و انتظار بازگشت به سوی او را دارند، جذّابیتی نخواهند داشت.

دل دادن به عاشوراییان که جز به حق نمی اندیشیدند و جز عشق او در سر نداشتند، دل دادن به خدا و امور ماندگار است. در فراق چنین دوستانی اشک ریختن، در مسیر خالق هستی است و به یاد آنان زندگی کردن، دوستی در راه خدا است.

عشق امام سجادعلیه السلام به دیدار سر بریده حسین علیه السلام

پس از جریان عاشورا و کربلا، مدتی گذشت و عزیزان حسین علیه السلام در فراق او سوختند و ساختند، روزی یزید بن معاویه به امام سجادعلیه السلام یادگار عشق و فضیلت گفت: سه چیزی که خواسته توست و من وعده داده ام برآورده کنم، مطرح کن.

حضـرت فرمود: «خواسـته اول من؛ دیـدار روی آقـا و مولایم حسـین بن علی علیهما السـلام است، می خواهم به آن چهره نگاه کرده و خداحافظی نمایم. خواسـته دوم؛ آنچه از ما به غارت بردید، به ما برگردانید. خواسته سوم؛ اگر بنا داری مرا بکشی، این زن ها را به حرم رسول خداصلی الله علیه وآله برگردان.»

یزید ملعون پاسخ داد: تصـمیم به قتل و کشـتن ندارم و خودت آنان را به مدینه برگردان، اما دیدن روی پدر امکان ندارد و تو دیگر چهره پدر را نخواهی دید، اما آنچه به غارت برده شده، من چند برابر قیمت آن را به شما می دهم.

حضـرت فرمود: «ما قیمت آن را از تو نمی خواهیم، بلکه خود آنها را می خواهیم، زیرا در بین آنها چیزهایی بوده که با دسـت دختر پیـامبر، فـاطمه زهراعلیها السـلام بافته شـده و مقنعه دختر پیامبر در بین آنها بوده است و همچنین لباس و گردن بنـد دختر رسول خدا.» یزید ملعون دستور داد که همه آنها را به ایشان برگردانند.(۱)

۱- ۴۹. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۱۴۴.

فصل سوم سنگ محک و ادعای دوستی

اشاره

ص:۶۷

اشاره

قال اللّه تعالی:

کَذِبَ مَن زَعَمَ أَنَّهُ یُحِبُّنِی

فَإِذا جَنَّهُ اللَّیْلُ نامَ عَنِّی؛

دروغ می گوید کسی که فکر می کند مرا دوست دارد، ولی در تاریکی شب، خوابیده و به سراغ من نمی آید.

بحار: ۳۲۹/۱۳

ص:۶۸

ادعای محبّت و سنگ مَحک

از آنجا که دوستی و دشمنی در راه خدا از ارزش بالایی برخوردار است، به گونه ای که محور دین حساب شده و سرنوشت انسان به آن گره خورده و سعادت ابدی مرهون آن می باشد، مدعیان محبّت زیاد می شوند و چه بسا در ادعا پا را فراتر گذاشته و ادعای عشق می کنند.

چه بسیار افرادی که خود را عاشق علی علیه السلام و یا شیفته امام حسین علیه السلام یا واله و شیدای امام زمان علیه السلام می دانند و این الفاظ در زبان آنها مکرر ذکر می شود و تکرار می کنند. اینجاست که احتیاج به یک سنگ محک است تا انسان خود را بیازماید و ببیند آیا ادعایش واقعیت دارد، یا ادعایی دروغین و یا جهل مرکب است و حتی خودش هم نمی داند که ادعایش واقعیت ندارد. در این زمینه سنگ محک های مختلفی وجود دارد که به آنها می پردازیم.

البته قبل از اینکه به سراغ این محک ها برویم، توجه به این نکته لازم است که محبّت ها همه یکسان نیست، بعضی محبّت ها ضعیف و بعضی شدید و بعضی شدیدتر است، لذا ممکن است برخی از این محک ها در بعضی محبّت ها جواب ندهد به خاطر اینکه محبّت ضعیف است.

ص:۶۹

بله! در محبّت شدید، همه آنها جواب می دهد و نیز باید توجه داشت اگر در محبتی سنگ محک پاسخ نداد هرگز نباید یأس و ناامیدی به درون انسان راه پیدا کند که: پس ما محبّت به خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام نداریم، زیرا ممکن است سنگ محکی دیگر جواب دهد، اگر شخص دید هیچ کدام جواب نمی دهد، باید حرکتی کند و راه حل پیدا نماید و خودش را توبیخ و سرزنش کند که چرا این گونه هست و به سراغ راه های پیدایش محبّت برود.

۱) به یاد محبوب بودن

انسان هر چیزی را که دوست داشته باشد به نسبت و میزان محبتش، محبوب را فراموش نمی کند و از یاد او نمی رود، مادری که به فرزندش علاقه دارد او را فراموش نمی کند حتی اگر به سفر برود دائماً در فکر است که فرزند او در چه حالی است، آیا غذا دارد؟ آیا سرما و گرما اذیتش نمی کند؟ آیا مریض نشده؟ با دیگران که سخن می گوید، مرتب می خواهد فرزندش را مطرح کند، به بهانه های مختلف نام او را می برد، فرزندم به این غذا خیلی علاقه دارد، این رنگ لباس را خیلی دوست دارد. عکس او را همراه خود بر می دارد، به دوستانش نشان می دهد و خلاصه همه جا سخن از او می گوید.

حضرت یعقوب علیه السلام آن قدر سخن از یوسف گفت، که به او گفتند: چقدر صحبت از یوسف می کنی و به یاد او هستی، آخر مریض خواهی شد، و خود را با این کار هلاک می کنی.

ص:۷۰

«قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتّی تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهالِكِينَ»؛(۱)

گفتند: به خدا سوگند كه پیوسته یوسف را یاد می كنی تا بیمار شوی یا هلاك گردی.»

یاد خدا نشانه محبّت و دوستی

انسانی كه دوستدار خداوند است به نسبت دوستی اش او را یاد می كند، از خانه بیرون می رود به یاد اوست و با یاد او و نام او كه «اللّه» است خانه را ترك می كند، هر كاری كه انجام می دهد به یاد اوست، غذا می خورد از او یاد می كند با نام او شروع می كند، درس می خواند، مطالعه می كند، به تفریح می رود، مسافرت می رود، همه جا با نام اوست، حتی وقتی می نشیند مكانی را انتخاب می كند كه در مقابل خانه او یعنی كعبه باشد و رو به قبله می نشیند حتی وقتی می خوابد به یاد اوست و به طرف كعبه می خوابد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«عَلامَهُ حُبِّ اللَّهِ حُبُّ ذِكْرِ اللَّهِ؛(۲) نشانه محبّت خدا دوست داشتن یاد اوست.»

در بعضی روایات آمده، یكی از فرشته ها گفت: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ.» و ملك دیگری گفت: «رَبُّ الْمَلائِكَهِ وَالرَّوحِ» حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی شنید، فرمود: دوباره

ص:۷۱

۱- ۵۰. سوره یوسف / آیه ۸۵.

۲- ۵۱. بحارالانوار: ج ۶۹ / ص ۲۵۲.

بگویید، من نصف مالم را به شما می دهم. دوباره فرمود: یک بار دیگر بگویید، همه اموالم و فرزندانم و بدنم مال شما.(۱)

آری نام محبوب شنیدن آن چنان لذت بخش است که انسان مُحبّ حاضر است از هستی خود به خاطر او بگذرد. حال اگر من به یاد خدا نیستم حتی در بهترین شرایط که نماز است، او را فراموش می کنم، همه چیز به ذهن من می آید و نزد من حضور پیدا می کند و تنها خدا از ذهنم می رود، معلوم می شود که محبتم و دوستی ام با او ضعیف است، دوستی با دیگران و علاقه مند شدن به غیر او، مانع حضور ذهنم نسبت به او می گردد.

۲) تلاش برای رسیدن به محبوب

محبّت و دوستی، انسان محبّ را آرام نمی گذارد، در او حرکت ایجاد می کند که هرچه زودتر خود را به دوست برساند و فراق تبدیل به وصال گردد. تنها یاد محبوب بودن او را سیر نمی کند، بلکه می خواهد با او باشد، مکان هایی را که احتمال می دهد محبوبش آنجا باشد می رود، ساعت ها می ماند شاید لحظه ای او را ببیند. زمان هایی را انتخاب می کند که فرصت بیشتری برای دیدار است.

خلاصه آن قدر برنامه ریزی می کند برای دیدار که روزی، ساعتی، لحظه ای، به آرزویش برسد.

۱- ۵۲. تفسیر صافی: ج ۱ / ص ۵۰۵.

امام صادق علیه السلام فرمود: در مناجاتی که بین حضرت موسی علیه السلام و خداوند عالمیان بود، خداوند به او فرمود: پسر عمران! دروغ گفته است کسی که فکر می کند مرا دوست دارد ولی هنگام شب می خوابد و به سراغ من نمی آید. مگر هر دوستی نمی خواهد با دوستش خلوت کند؟ دوستان من کسانی هستند که وقتی شب فرا می رسد به سراغ من می آیند و با من به گونه ای سخن می گویند که گویا مرا می بینند و در کنار خود درک می کنند.(۱)

اُویس در جست و جوی پیامبرصلی الله علیه وآله

جوانی که در نقطه ای دور از مکه همراه مادر خود زندگی می کند، پیامبر خداصلی الله علیه وآله را ندیده ولی محبّت او را پیدا کرده و مشتاق او شده؛ چه کند محبّت، او را به سوی پیامبرصلی الله علیه وآله می کشاند. شغل او شتربانی است از این راه زندگی خود و مادرش را اداره می کند.

روزی به مادر گفت: اجازه می دهی که به مدینه روم و به زیارت رسول خداصلی الله علیه وآله نایل شوم؟ مادر گفت: اجازه می دهم ولی نباید بیش از نصف روز در مدینه بمانی. او مسیر طولانی را طی کرد و به مدینه رسید.لحظه شماری می کند که به محبوب

۱- ۵۳. بحار الانوار: ج ۱۳ / ص ۳۲۹؛ «عن المفضّل قال: سمعت مولای الصادق علیه السلام یقول: کان فیما ناجی اللَّه عزّوجلّ به موسی بن عمران علیهما السلام أن قال له: یابن عمران! کذب من زعم أنّه یحبّنی فإذا جنّه اللیل نام عنّی، ألیس کلّ محبّ یحبّ خلوه حبیبه؟ ها أناذا یابن عمران مطّلع علی أحبّآئی إذا جنّهم اللیل حوّلت أبصارهم من قلوبهم ومثّلت عقوبتی بین أعینهم، یخاطبونی عن المشاهده ویکلّمونی عن الحضور. یابن عمران! هب لی من قلبک الخشوع ومن بدنک الخضوع ومن عینیک الدموع فی ظلم اللیل وادعنی فإنّک تجدنی قریباً مجیباً.»

خود برسد، سراغ خانه پیامبرصلی الله علیه وآله را گرفت به خانه رسید، ولی پیامبر خدا در خانه نبود، مدتی صبر کرد پیامبر نیامد. مادر به او گفته است که باید زود برگردی، چه کند؟ لذا برگشت.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله به منزل آمد، فرمود: «این نور کیست که در این خانه می بینم؟» گفتند: شتربانی که اویس نام داشت اینجا آمد و برگشت. فرمود: «در خانه ما این نور را هدیه گذاشت و رفت.»(۱)

پیامبر خداصلی الله علیه وآله مکرر از اویس یاد می کرد در حالی که او را ندیده و اویس هم پیامبر را ندیده، ولی محبّت، ارتباط را برقرار نموده است. پیامبر فرمود:

«یَفُوحُ رَوائِحُ الْجَنَّهِ مِنْ قِبَلِ الْقَرَنِ، واشَوْقاهُ إِلَیْکَ یا أُوَیْسُ الْقَرَنِ؛(۲)

بوی بهشت از جانب قرن می وزد، چقدر اشتیاق به تو دارم ای اویس! هر که او را ملاقات کند سلام مرا به او برساند.»

هرچند او نتوانست به دیدار پیامبر خداصلی الله علیه وآله نایل شود، ولی پس از سال ها توانست خود را به کسی برساند که جان پیامبر خداصلی الله علیه وآله بود، آری در جنگ صفین خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام رسانید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نزدیکی بصره فرمود: «هزار نفر از طریق کوفه خواهند رسید و همگی با من پیمان مرگ بسته و آمادگی خود را برای کشتن و کشته شدن در رکاب من اعلام خواهند کرد.»

۱- ۵۴. منتهی الآمال: ج ۱ / ص ۱۴۲.
۲- ۵۵. کتاب الفضائل: ص ۱۰۷

طولی نکشـید که گروهی با علی علیه السـلام بیعت کردند، ولی تعداد آنها نهصد و نود و نه نفر بود. ابن عباس که پسر عمو و از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السـلام بود و در میان نیروهای علی علیه السـلام شـرکت داشت، می گویـد: در این هنگام من سخت در تعجب فرو رفتم و اضـطراب مرا گرفت که چرا شـماره این جمعیت به هزار نفر نرسید، زیرا ممکن است مخالفان این پیشـگویی را دسـتاویز قرار داده و بر علیه علی علیه السـلام تبلیغ کنند، ولی ناگهان مرد مسـلّح و پشمینه پوشی از راه رسید و به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد،

- گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم.

- بر چه اساسی بیعت می کنی؟

- بر اساس پیروی از فرمان تو و مبارزه و فداکاری در رکاب تو تا هنگامی که جان بسپارم یا اینکه پیروزی نصیب شما گردد.

- اسم تو چیست؟

- اویس.

- اویس قرنی؟!

- بلی!

- اللَّه اکبر، پیامبر اسـلام صلی الله علیه وآله به من خبر داده که من شخصی از امّت او را ملاقات می کنم که نام او اویس قرنی است و او از اعضای حزب خدا و رسول صلی الله علیه وآله است، او در راه خدا به شهادت می رسد.(۱)

ص:۷۵

۱- ۵۶. ارشاد مفید: ج ۱ / ص ۳۱۶.

آری، او پس از سال ها تحمّل فراق رسول خداصلی الله علیه وآله توانست به دیدار امیرمؤمنان علیه السلام نایل گردد و محبّت و عشق خدا را در مسیر شهادت و رسیدن به محبوب حقیقی، در رکاب علی علیه السلام به نمایش بگذارد.

در جست و جوی مهدی علیه السلام

آیا می شود انسان نسبت به امامان معصومش محبّت داشته باشد، ولی برای رسیدن به آنها تلاش نکند؟! سید بن طاووس رحمه الله در وصیتی که به فرزندش دارد می نویسد: ای فرزندم محمد! به تو و برادرت و هر کسی که این کتاب را بخواند وصیت و سفارش می کنم به حفظ رعایت آنچه خدا و رسول صلی الله علیه وآله درباره مولای ما مهدی علیه السلام بیان فرموده که قول و عمل بسیاری از مردم درباره آن حضرت از جهات کثیره با عقیده آنان مخالفت دارد.

از آن جمله مکرر دیده ایم که اگر عبدی یا اسبی یا درهمی از آنان مفقود شود، ظاهر و باطن ایشان یک باره متوجّه آن چیز است و در پیدا کردن آن، کمال جدّ و جهد را بنمایند، اما ندیدم که در تأخیر ظهور آن حضرت متأثر باشند.(1)

چه بسا افرادی مثل علی بن مهزیار، حدود بیست سفر به حج و زیارت خانه خدا می روند تا امام زمان علیه السلام را ملاقات کنند، مدت یک سال شب های چهارشنبه به مسجد سهله می روند تا ملاقات برای آنان حاصل شود و...

۱- ۵۷. کشف المحجّه لثمره المهجه: ص ۱۴۸.

دوستی محبوب، انسان را وادار می کند به زیارت قبر او برود، نه فقط سالی یک بار به زیارت امام هشتم علیه السلام یا به زیارت قبر حسین بن علی علیهما السلام برود، بلکه هر فرصتی که پیدا شود از آن استفاده نموده و دیداری تازه می کند، این کارها نشانه محبّت است.

جابر بن عبد اللّٰه انصاری و زیارت امام حسین علیه السلام

آیا آن چیزی که جابر بن عبد اللّٰه انصاری را وادار کرد که حرکت کند و به زیارت حسین بن علی علیهما السلام بیاید، جز محبّت و دوستی او بود؟!

عطیه می گوید: با جابر بن عبد اللّٰه انصاری برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام می رفتیم، وقتی وارد کربلا شدیم جابر نزدیک فرات رفت و غسل کرد و همانند شخصی محرم جامه ای به کمر بست و جامه ای بر دوش انداخت و بدن خود را معطر کرد، هر گامی که برمی داشت ذکر خدا می گفت تا نزدیک قبر شد.

به من گفت: مرا به قبر بچسبان. وقتی به قبر رسید (رسیدن به محبوب) بیهوش روی قبر افتاد. آب بر او ریختم، به هوش آمد.پس سه مرتبه گفت: یا حسین! سپس گفت: آیا دوست جواب دوست را نمی دهد؟

سپس گفت: چگونه جواب می دهی در حالی که رگ هایت بریده شده و بین بدن و سرت فاصله افتاده است. سپس جملاتی را گفت و بر اصحاب امام حسین علیه السلام سلام کرد. آن گاه گفت: ای اصحاب حسین! ما با شما شریک هستیم در آنچه وارد شدید.

عطیه گفت: جابر! ما آن راهی را که آنها رفتند، نرفتیم و همانند آنان شمشیر نزدیم و فرزندانمان یتیم نشدند و همسران ما بیوه نگشتند.

جابر گفت: از حبیب خود رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم می فرمود: «کسی که قومی را دوست بدارد با آنان محشور می شود و در عمل با آنان شریک است.» قسم به خداوند که نیّت من و اصحابم بر آن چیزی است که حسین و اصحابش بر آن بودند. سپس گفت: عطیه! شاید بعد از این سفر تو را نبینم، می خواهم تو را سفارش کنم: دوست بدار کسی که آل محمد را دوست دارد، دشمن بدار کسی که آل محمد را دشمن می دارد، ولو بسیار در عبادتِ روزه یا نماز باشد، با دوست آل محمد مدارا کن، زیرا اگر قدمی از آنها به لغزش بلرزد، قدم دیگر آنها در محبّت استوار است. به درستی که دوستان آنها یعنی آل محمدعلیهم السلام به بهشت می روند و دشمنان آنها در جهنم.(۱)

---

۱ – ۵۸. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۱۳۰؛ «عن عطیّه العوفی قال: خرجت مع جابر بن عبد اللّٰه الأنصاری رحمه الله زائرین قبر الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام، فلمّا وردنا کربلآء، دنی جابر من شاطئ الفرات فاغتسل ثم ائترز بإزار و ارتدی بآخر، ثمّ فتح صرّه فیها سعد، فنثرها علی بدنه ثمّ لم یخط خطوه إلّا ذکر اللّٰه حتی إذا دنی من القبر قال: أَلمسنیه! فألمسته، فخرّ علی القبر مغشیّاً علیه، فرششت علیه شیئاً من المآء فأفاق، ثمّ قال: یا حسین! ثلاثاً ثمّ قال: حبیب لا یجیب حبیبه؟ ثمّ قال: وأنّی لک بالجواب وقد شحطت أوداجک علی أثباجک وفرّق بین بدنک ورأسک. فأشهد أنّک ابن النبیّین وابن سیّد المؤمنین وابن حلیف التقوی، وسلیل الهدی وخامس أصحاب الکسآء، وابن سیّد النقبآء وابن فاطمه سیّده النسآء، وما لک لا تکون هکذا وقد غذتک کفّ سیّد المرسلین وربّیت فی حجر المتّقین ورضعت من ثدی الإیمان وفطمت بالإسلام، فطبت حیّاً وطبت میّتاً غیر أنّ قلوب المؤمنین غیر طیّبه لفراقک ولا شاکه فی الخیره لک، فعلیک سلام اللّٰه ورضوانه. وأشهد أنّک مضیت علی ما مضی علیه أخوک یحیی بن زکریّا. ثم جال ببصره حول القبر وقال: السلام علیکم أیّها الأرواح الّتی حلّت بفنآء الحسین علیه السلام وأناخت برحله، أشهد أنّکم أقمتم الصلوه وآتیتم الزکوه وأمرتم بالمعروف وجاهدتم الملحدین وعبدتم اللّٰه حتی أتاکم الیقین، والّذی بعث محمّداً بالحقّ لقد شارکناکم فیما دخلتم فیه. قال عطیّه: فقلت لجابر: وکیف! ولم نهبط وادیاً ولم نعل جبلاً ولم نضرب بسیف، والقوم قد فرّق بین رؤوسهم وأبدانهم واوتمّت أولادهم وأرملت الأزواج؟ فقال لی: یا عطیّه! سمعت حبیبی رسول اللّٰه یقول: «من أحبّ قوماً حشر معهم ومن أحبّ عمل قوم أشرک فی عملهم»، والّذی بعث محمّداً بالحقّ نبیّاً! أنّ نیّتی ونیّه أصحابی علی ما مضی علیه الحسین وأصحابه، خذوا بی نحو أبیات کوفان، فلمّا صرنا فی بعض الطریق، فقال لی: یا عطیّه! هل أوصیک؟ وما أظنّ أنّنی بعد هذه السفره ملاقیک، أحبب محبّ آل محمد ما أحبّهم وأبغض مبغض آل محمد ما أبغضهم، وإن کان صوّاماً قوّاماً، وأرفق بمحبّ آل محمد، فإنّه إن تزلّ قدم بکثره ذنوبهم، ثبتت لهم أُخری بمحبّتهم، فإنّ محبّهم یعود إلی الجنّه ومبغضهم یعود إلی النّار.»

زیارت امام حسین علیه السلام

دوستی امامان معصوم علیهم السلام موجب حرکت برای دیدار آنها می شود و لو این دیدار بعد از شهادت آنها باشد، به کنار قبر امام رفتن نشانه محبّت انسان است.

شخصی به نام سدیر می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آیا هر روز به زیارت امام حسین علیه السلام می روی؟ عرض کردم: نه. فرمود: هفته ای یک بار می روی؟ عرض کردم: نه. فرمود: ماهی یک بار می روی؟ عرض کردم: نه. فرمود: سالی یک بار می روی؟ عرض کردم: گاهی چنین است. فرمود: چقدر نسبت به امام حسین علیه السلام جفا می کنید.(۱)

علی بن عبید اللّٰه از نوادگان امام سجادعلیه السلام بود، دوست داشت به دیدار امام هشتم علیه السلام برود، اما به خودش اجازه نمی داد و عظمت امام مانع می شد. تا اینکه روزی امام هشتم علیه السلام مریض شد و مردم به عیادت حضرت می رفتند، او هم به بهانه عیادت به دیدار امام رفت.

ص:۷۹

۱- ۵۹. بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ص ۶؛ «قال أبوعبد اللّٰه علیه السلام: یا سدیر! تزور قبر الحسین علیه السلام فی کلّ یوم؟! قلت: لا. قال: تزوره فی کلّ جمعه؟! قلت: لا. قال: تزوره فی کلّ شهر؟! قلت: لا. قال: فتزوره فی کلّ سنه؟ قلت: قد یکون ذلک. قال: یا سدیر! ما أجفاکم بالحسین علیه السلام، أما علمت أنّ للّٰه ألف ملک شعثاً غبراً یبکون ویرثون لا یفترون زوّاراً لقبر الحسین وثوابهم لمن زاره.»

امام علی بن موسی الرضاعلیه السلام وقتی او را دیدند، خیلی به او احترام کردند. این دیدار برای او خیلی لذّت بخش بود، امّا طولی نکشید که خودش بیمار شد و امام برای عیادت او آمدند. همسر او از پشت پرده، امام را نظاره می کرد و وقتی حضرت از منزل خارج شد به خاطر شدّت علاقه به حضرت، محلی را که حضرت در آنجا نشسته بود می بوسید و بر آن مکان دست می کشید. آری محبّت چنین آثاری دارد.(۱)

۳) جدا نشدن از محبوب در سختی ها

محبّت اگر ضعیف باشد، سختی ها و مشکلات زندگی مخصوصاً اگر از دوست برسد، چه بسا انسان را از محبوب جدا کند، در حالی که محبّت شدید، سختی ها را قابل تحمّل کرده و حتی سختی ها در کام او شیرین می شود و می گوید: هر چه از دوست رسد نیکوست.

۱- ۶۰. بحار الأنوار: ج ۴۹ / ص ۲۲۲؛ «عن سلیمان بن جعفر قال: قال لی علیّ بن عبید اللَّه بن الحسین بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب علیهم السلام: أشتهی أن أدخل علی أبی الحسن الرضاعلیه السلام أسلم علیه. قلت: فما یمنعک من ذلک؟ قال: الإجلال والهیبه له وأتّقی علیه. قال: فاعتلّ أبوالحسن علیه السلام علّه خفیفه وقد عاده الناس، فلقیت علی بن عبید اللَّه فقلتُ: قد جآءک ما ترید، قد اعتلّ أبوالحسن علیه السلام علّه خفیفه وقد عاده الناس، فإن أردت الدخول علیه فالیوم. قال: فجآء إلی أبی الحسن علیه السلام عائداً، فلقیه أبوالحسن علیه السلام بکلّ ما یحبّ من المنزله والتعظیم، ففرح بذلک علیّ بن عبید اللَّه فرحاً شدیداً. ثمّ مرض علیّ بن عبید اللَّه، فعاده أبوالحسن علیه السلام وأنا معه فجلس حتی خرج من کان فی البیت، فلمّا خرجنا أخبرتنی مولاه لنا أنّ أمّ سلمه امرأه علیّ بن عبید اللَّه کانت من ورآء الستر تنظر إلیه، فلمّا خرج خرجت وانکبّت علی الموضع الّذی کان أبوالحسن فیه جالساً، تقبّله وتتمسّح به. قال سلیمان: ثمّ دخلت علی علیّ بن عبید اللَّه فأخبرنی بما فعلت أمّ سلمه، فخبرت به أبوالحسن علیه السلام قال: یا سلیمان! إنّ علیّ بن عبید اللَّه وامرأته وولده من أهل الجنّه، یا سلیمان! إنّ ولد علیّ وفاطمهعلیهما السلام إذا عرّفهم اللَّه هذا الأمر لم یکونوا کالنّاس.»

آیا سختی های طفل از محبّت مادری که تا صبح از گریه فرزند نخوابیده و مرتّب به او رسیدگی می کرده، می کاهد؟!

آیا پدری که زحمات طاقت فرسا برای بهبودی فرزند مریضش کشیده از محبتش کاسته می شود؟!

آیا سختی های فرزندی که معلول و فلج به دنیا آمده و سال ها گذشته و پدر و مادر به او رسیدگی کرده اند، از محبّت آنان می کاهد؟!

در راه خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام هر قدر انسان سختی ببیند، اگر محبتش زیاد باشد، راه را ترک نکرده، بلکه به محبّت او افزوده می شود. کسی که به زیارت یکی از امامان می رود و در بین راه بر اثر حادثه ای فرزندش را از دست می دهد، یا خسارت مالی به او می خورد و تصادفی می کند، اگر علاقه و محبتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام زیاد باشد، نمی گوید: چرا چنین شد؟!

داستان عدی بن حاتم

عدی بن حاتم یکی از پیروان مخلص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام است که سه نفر از فرزندانش به نام طرفه و طریف و طارف در جنگ صفّین در رکاب علی علیه السلام شهید شدند.

پس از سال ها و بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، این پدر سه شهید با معاویه مواجه شد، او برای اینکه خاطره تلخی برایش تجدید شود و از او اعتراف بگیرد که از طرفداری علی علیه السلام زیان دیده است، به او گفت: پسرانت کجایند؟ پسرانت چه شدند؟

گفت: در صفّین پیشاپیش علی علیه السلام شهید شدند. گفت: علی انصاف را در حق تو رعایت نکرد، پسران خود را نگاه داشت و پسران تو کشته شدند.

عدی بن حاتم جواب داد: ای معاویه! بدان که قطع حلقوم و سکرات مرگ بر ما آسان تر است از اینکه سخن ناهمواری در مورد علی علیه السلام بشنویم.

معاویه دید خیلی علاقه به علی علیه السلام دارد و نمی تواند او را از علی علیه السلام جدا کند و قلبش را نسبت به او از کار بیاندازد! این علی کیست که این چنین او را مجذوب کرده، صدا زد: می توانی مقداری از اوصاف و خصوصیات علی علیه السلام را برایم بگویی؟ گفت: ای معاویه! مرا معذور بدار. معاویه اصرار کرد، او هم مقداری از خصوصیات فردی علی علیه السلام را بیان کرد.

رابطه او با خدا را ذکر کرد، مناجات های شبانه علی علیه السلام را گفت، قضاوت های به حق او را برشمرد، لباس و غذای او را مطرح کرد و آن قدر گفت که اشک معاویه جاری شد، با آستین لباسش اشک ها را پاک کرد و گفت: خدا ابوالحسن را رحمت کند! بله، این چنین بود.

معاویه دید عدی بن حاتم نه تنها دوست علی علیه السلام، بلکه عاشق دلسوخته اوست. گفت: چگونه در فراق علی علیه السلام صبر می کنی؟ گفت: مثل صبر مادری که فرزندش را در دامانش سر ببرند، گریه اش تمام نمی شود و ناراحتی اش همیشگی است.

معاویه گفت: آیا می شود علی علیه السلام را فراموش کنی؟ پاسخ داد: مگر روزگار می گذارد که علی علیه السلام را فراموش کنم؟!(۱)

۱- ۶۱. سفینه البحار: ج ۲ / ص ۱۷۰؛ «إنّ عدیّ بن حاتم دخل علی معاویه بن أبی سفیان فقال: یا عدی! أین الطرفات یعنی بنیه طریفاً وطارفاً طرفه. قال: قتلوا یوم صفّین بین یدی علیّ بن أبی طالب علیهما السلام فقال: ما أنصفک ابن أبی طالب، إذ قدّم بنیک وأخّر بنیه. قال: بل ما نصفت أنا علیّا إذ قتل وبقیت. قال: صف لی علیّاً. فقال: إن رأیت أن تعفینی. قال: لا أعفیک. قال: کان واللّه بعید المدی شدید القوی، یقول عدلاً ویحکم فصلاً، تنفجّر الحکمه من جوانبه والعلم من نواحیه، یستوحش من الدنیا وزهرتها ویستأنس باللیل ووحشته وکان واللّه عزیز الدمعه طویل الفکره، یحاسب نفسه إذا خلا ویقلّب کفّیه علی ما مضی، یعجبه من اللباس القصیر ومن المعاش الخشن وکان فینا کأحدنا، یجیبنا إذا سألناه ویدنینا إذا أتیناه ونحن مع تقریبه لنا وقربه منّا لا نکلّمه لهیبته ولا نرفع أعیننا إلیه لعظمته، فإن تبسّم فعن اللؤلؤ النظوم، یعظّم أهل الدین ویتحبّب إلی المساکین، لا یخاف القویّ ظلمه ولا ییأس الضعیف من عدله، فأُقسم لقد رأیته لیله وقد مثل فی محرابه وأرخی اللیل سرباله وغارت نجومه ودموعه تتحادر علی لحیته وهو یتململ تململ السلیم ویبکی بکآء الخرین، فکأنّی الآن أسمعه وهو یقول: یا دنیا إلیّ تعرّضت أم إلیّ أقبلت، غرّی غیری، لا حان حینک، قد طلّقتک ثلاثاً لا رجعه لی فیک، فعیشک حقیر وخطرک یسیر، آه من قلّه الزاد وبعد

السـفر وقلّه الأـنيس. قـال: فوكفت عينـا معـاويه وجعل ينتشفهما بكمّه، ثمّ قال: يرحم اللّه أباالحسن! كان كـذلك، فكيف صبرك عنه؟ قـال: كصبر من ذبـح ولـدها فى حجرها، فهى لا ترقى دمعتها ولا تسـكن عبرتها. قال: فكيف ذكرك له؟ قال: وهل يتركنى الدهر أن أنساه.»

محبّت وقتی در قلب پیـدا شـد، سـختی برای انسـان مفهومی نـدارد و تمـام نـاهمواری هـای زنـدگی بر انسـان هموار می شود، گذشـتن از امکانـات مـادی سـهل و آسان می شود. زنـدگی بـدون امکانات مادّی ولی همراه محبّت خـدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام یعنی همه چیز، و غرق در نعمت بودن ولی جدای از محبوب، یعنی دنیایی تیره و تار.

نمونه ای دیگر؛ محبّت رسول خداصـلی الله علیه وآله در قلب جوانی قرار گرفت که از نظر امکانات مادّی در رفاه بود و پدر و مادر نسـبت به او خیلی علاقه داشـتند و بر فرزندان دیگر، او را ترجیح می دادند، ولی محبّت، او را به رسول خداصـلی الله علیه وآله نزدیک کرد و اسلام آورد.

به خاطر مسلمان شدن، با مخالفت پدر و مادر مواجه شد، ولی استقامت کرد، پدر و مادر چون مخالف پیامبر خداصلی الله علیه وآله بودند، فرزند خود را طرد نموده و او را از امکانات بی بهره ساختند به طوری که از نظر زندگی به سختی افتاد.

ص:۸۳

جوانی که خوش قیافه و همیشه لباس های شیک و گران قیمت می پوشید، آن قدر در سختی قرار گرفت که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله به او نگاه کرد در حالی که لباس کم ارزش در تن داشت. فرمود: «نگاه کنید به کسی که خداوند قلب او را نورانی نموده، او کسی است که در کنار پدر و مادر بهترین خوراکی ها و نوشیدنی ها را داشت، ولی محبّت خدا و رسولش، او را به این روز که می بینید، کشانید.»(۱)

آری؛ او مصعب بن عمیر بود، نه تنها محبّت، او را به سوی پیامبر خداصلی الله علیه وآله کشانید، بلکه به سراغ جوان های دیگر هم رفت و آنان را نیز با محبوب خود آشنا نمود. زمانی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله در مکه بود، مسلمانان مدینه تقاضای معلم قرآن نمودند، پیامبر خدا مصعب بن عمیری را که هنوز از مکه، شهر خود خارج نشده بود، به مدینه فرستاد تا قرآن را به آنان بیاموزد و در این راه موفّقیت های زیادی کسب کرد و عاقبت در جنگ اُحد در راه محبّت خود سر نهاد و به فیض شهادت در راه معشوق نایل آمد.

مطالب عجیبی را انسان در تاریخ می بیند و با خود فکر می کند که خداوند چه منّتی بر ما نهاده که این چنین امامان معصومی برای ما قرار داده و ما را مفتخر به محبّت آنان نموده است.

۱- ۶۲. شرح ابن أبی الحدید: ج ۱۰ / ص ۱۵۶؛ «أنّ النبیّ صلی الله علیه وآله نظر إلی مصعب بن عمیر مقبلاً وعلیه إهاب کبش قد تمنطق به، فقال صلی الله علیه وآله: انظروا إلی الرجل الّذی قد نوّر اللّٰه قلبه، لقد رأیته بین أبوین یغذوانه بأطیب الطعام والشراب، فدعا حبّ اللّٰه ورسوله إلی ما ترون.»

انسان هایی که کمترین آشنایی با آنان موجب دلدادگی می شود و هرچه آشنایی با آنها بیشتر باشد محبّت های دیگر در ذائقه انسان، بی طعم و در دیده انسان کم رنگ تر می گردد و بی جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله مودّت و محبّتشان را به عنوان اجر و مزد رسالت خود توصیه نموده است.

مبادا در فردا روز انسان ها ادّعای ضرر کنند و بگویند: ما چرا چنین انسان هایی را نشناختیم و قلب خود را از محبّت آنان پر ننمودیم؟ چرا به ما نگفتند و چرا تعریف نکردند! تاریخ پاسخ همه این سؤالات را می دهد، فقط کمی تأمّل و دقت لازم است.

دوستی تو از دلم بیرون نمی رود

غلامی را، به جرم اینکه دزدی و سرقت نموده و خود او هم به این مسأله اقرار داشت دستگیر کرده نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. پس از آنکه جرمش نزد حضرت ثابت شد، دستور داد که دست راست او را قطع کنند.

وقتی قطع کردند، دست قطع شده را با دست چپ خود گرفت و در حالی که قطرات خون می ریخت به راه افتاد و رفت. در بین راه شخصی او را دید، از او پرسید: چه کسی دست تو را قطع کرده؟ گفت: آن کسی که باب یقین است، ریسمان محکم الهی است، شافع روز قیامت است و ...گفت و گفت.

این شخص خدمت علی بن ابی طالب علیهما السلام آمد و داستان را عرض کرد و گفت: آقا! شما دست این غلام سیاه را قطع کردید، ولی او شما را ستایش می کرد و چه خوبی هایی برای شما می گفت.

ص:۸۵

امام به دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: بروید و او را بیاورید. به سراغ او آمدند و گفتند: امیرالمؤمنین تو را خواسته. آمد خدمت حضرت. حضرت فرمود: غلام! من دست تو را قطع کردم، ولی تو از من تعریف می کنی!

پاسخ داد: یا امیرالمؤمنین! شما به حق دست مرا قطع کردید، خدا و رسول این کار را واجب کرده است، و شما با این کار مرا از گناه پاک کردی. یا علی! محبّت تو آن چنان با گوشت و استخوان من آمیخته که اگر مرا قطعه قطعه کنی، دوستی تو از قلبم بیرون نمی رود.

علی علیه السلام وقتی این صحنه را دید فرمود: دست قطع شده را به من بده. آن گاه دست او را زیر عبا بردند، تکبیر گفتند و کلمات دیگری و در آخر هم دعا و آمین یا ربّ العالمین و دست قطع شده را به محلّ اصلی اش قرار دادند. وقتی عبا کنار زده شد، دیدند دست غلام به اذن خداوند صحیح و سالم است.(۱)

۱- ۶۳. بحار الانوار: ج ۷۹ / ص ۱۸۸ و مستدرک الوسائل: ج ۱۸ / ۱۵۱؛ «روی عن الأصبغ بن نباته قال: دخلت فی بعض الأیّام علی أمیرالمؤمنین علیه السلام فی جامع الکوفه وإذا بجمّ غفیر ومعهم عبد أسود، فقالوا: یا أمیر المؤمنین! هذا العبد سارق. فقال له الإمام: أ سارق أنت یا غلام؟! فقال له: نعم. فقال له مرّه ثانیه: أ سارق أنت یا غلام؟! فقال: نعم یا مولای! فقال له الإمام: إن قلتها ثالثه قطعت یمینک. فقال: أ سارق أنت یا غلام؟! قال: نعم یا مولای! فأمر الإمام بقطع یمینه، فقطعت فأخذها بشماله وهی تقطر دماً، فلقیه ابن الکوا وکان یشنأ أمیر المؤمنین علیه السلام، فقال له: من قطع یمینک؟ قال: قطع یمینی الأنزع البطین وباب الیقین وحبل اللّه المتین والشافع یوم الدین، المصلّی إحدی وخمسین وذکر مناقب کثیره إلی أن قال: فلمّا فزع الغلام من الثنآء ومضی لسبیله، دخل عبد اللّه ابن الکوا علی الإمام فقال: السلام علیک یا أمیر المؤمنین! فقال له أمیر المومنین علیه السلام: السلام علی من اتّبع الهدی وخشی عواقب الرّدی فقال له: یا أباالحسن! قطعت یمین غلام أسود وسمعته یثنی علیک بکلّ جمیل. قال: ما سمعته یقول؟ قال: قال کذا وأعاد علیه جمیع ما قال الغلام. فقال الإمام لولدیه الحسن والحسین علیهما السلام: امضیا وائتیا بالعبد. فمضیا فی طلبه فی کنده فقالا له: أجب أمیر المؤمنین یا غلام! قال: فلمّا مثل بین یدی أمیر المؤمنین، قال له: قطعت یمینک وأنت تثنی علیّ بما قد بلغنی. فقال: یا أمیر المؤمنین! ما قطعتها إلّا بحقّ واجب أوجبه اللّه ورسوله. فقال الإمام علیه السلام: أعطنی الکفّ. فأخذ الإمام الکفّ وغطّاه بالردآء وکبر وصلّی رکعتین وتکلّم بکلمات سمعته یقول فی آخر دعآئه: آمین ربّ العالمین، ورکبه علی الزند وقال لأصحابه: اکشفوا الردآء عن الکفّ. فکشفوا الردآء عن الکفّ وإذا الکفّ علی الزند بإذن اللّه تعالی.»

در این داستان آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ما اگر دوستان خود را قطعه قطعه کنیم، جز زیاد شدن محبّت آنها چیز دیگری پیدا نمی شود و دشمنان ما این چنین هستند که اگر بهترین خوبی ها را نسبت به آنان داشته باشیم و چرب و شیرین هم به آنان بدهیم، نتیجه ای جز زیاد شدن دشمنی آنان را در پی نخواهد داشت.

انسانی که دست او را امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر حکم الهی قطع نمود، آن چنان شیفته علی علیه السلام شد که دست از ایشان برنداشت و در جنگ همراه حضرت می جنگید تا در نهروان به فیض شهادت نایل شد.(۱)

۴) همرنگ شدن با محبوب

محبّت و دوستی آن چنان تأثیری در وجود انسان می گذارد که انسان را در ابعاد مختلف همرنگ محبوب می نماید، آنچه را می پسندد که دوست می پسندد، به دنبال چیزی می رود که محبوب به دنبال آن است. مگر می شود ذائقه دوست با دوست متفاوت باشد.

۱- ۶۴. بحار الانوار: ج ۴۱ / ص ۲۱۰؛ «فقال: یابن الکوّا! إنّ محبّینا لو قطعنا هم أرباً أرباً ما ازدادوا لنا إلّا حبّاً، وإنّ فی أعدآءنا من لو العقناهم السمن والعسل، ما ازدادوا منّا إلّا بغضاً، وقال للحسن علیه السلام: علیک بعمّک الأسود. فأحضر الحسن علیه السلام الأسود إلی أمیر المؤمنین علیه السلام فأخذ یده ونصبها فی موضعها وتغطّی بردآئه وتکلّم بکلمات یخفیها، فاستوت یده وصار یقاتل بین یدی أمیر المؤمنین علیه السلام إلی أن استشهد بالنهروان ویقال: کان اسم هذا الأسود أفلح.»

اگر در شب عاشورا حسین بن علی علیهما السلام می فرماید: از دشمن مهلت بگیرید، زیرا من نماز را دوست دارم و می خواهم امشب نماز بخوانم، آن کسی هم که ادّعای دوستی نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام دارد، دوستدار نماز می باشد.

دوستدار نماز

مرد شجاعی که مدّتی را در جنگ ها در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام و دورانی را هم کنار امام مجتبی علیه السلام و سپس در کربلا همراه حسین بن علی علیهما السلام بود. روز عاشورا متوجّه شد وقت نماز است، خدمت محبوبش آمد و عرض کرد: جانم به فدای شما! دشمن به شما نزدیک شده است و به خدا قسم من قبل از شما باید کشته شوم، ولی دوست دارم وقتی خدا را ملاقات می کنم نماز ظهر امروز را که وقتش نزدیک شده خوانده باشم.

امام حسین علیه السلام می بیند دوستی است که همرنگ اوست و بی جهت ادعای دوستی نمی کند، در حق او دعا کرد و فرمود: نماز را به یاد آوردی، خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد. نماز را خواند و سپس خدمت امام علیه السلام عرض کرد: خوش ندارم که زنده باشم و شما را در میان خانواده ات تنها و کشته ببینم. امام فرمود: برو ما هم به زودی به تو ملحق می شویم. رفت و جنگید و زخم های زیادی برداشت و با شهادت به لقای دوست رسید.(۱)

۱- ۶۵. أبصار العين: ص ۷۰؛ «انّ أباثمامه لمّا رأى الشمس يوم عاشورآء زالت وأنّ الحرب قآئمه، قال للحسين عليه السلام: يا أباعبد اللَّه! نفسى لنفسک الفدآء! إنّى أرى هؤلآء قد اقتربوا منک ولا واللَّه لا تقتل حتى أقتل دونک إن شاء اللَّه، أحبّ أن ألقى اللَّه ربّى وقد صلّيت هذه الصلوه الّتى دنا وقتها. فرفع الحسين عليه السلام رأسه ثمّ قال: ذكرت الصلوه، جعلک اللَّه من المصلّين الذاكرين، نعم هذا أوّل وقتها. ثمّ قال: سلوهم أن يكفو عنّا حتى نصلّى فسألوهم، فقال الحصين بن تميم: أنّها لا تقبل منكم. فردّ عليه حبيب، ثمّ إنّ أباثمامه قال للحسين عليه السلام وقد صلّى: يا أباعبد اللَّه! أنّى قد هممت أنّ الحقّ بأصحابى وكرهت أن أتخلّف وأراک وحيداً من أهلک قتيلاً. فقال له الحسين عليه السلام: تقدّم فإنّا لاحقون بک عن ساعه. فتقدّم فقاتل حتى أثخن بالجراحات، فقتله قيس بن عبد اللَّه الصائدى ابن عمّ له، كان له عدوّاً وكان ذلک بعد قتل الحرّ.»

به یاد تشنگی دوست

همرنگی با محبوب به جایی می رسد که نمی تواند سیر باشد در حالی که دوستش گرسنه است، سیراب باشد در حالی که محبوبش تشنه است. چگونه مادر می تواند غذا بخورد در حالی که فرزند او در گرسنگی به سر می برد، وقتی کنار سفره می نشیند می گوید: نمی دانم فرزندم که در سفر است آیا غذا دارد یا نه؟! با سختی دستش را به سوی غذا می برد.

ابوذر غفاری که نامش برای همه آشناست، در جنگ تبوک از سپاه رسول خداصلی الله علیه وآله عقب افتاد، زیرا مرکبی ضعیف داشت و در بین راه از حرکت وا ماند. ناچار بار بر دوش گرفت و پیاده به راه ادامه داد و سه روز گذشت تا توانست خود را به پیامبر خدا و اصحابش برساند.

روز بالا آمده بود، مسلمانان نگاه کردند شخصی از دور می آید. پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: ابوذر است، می آید. اصحاب دیدند آری ابوذر است. پیامبر رؤوف و مهربان فرمود: آب برایش ببرید، از راه رسیده و تشنه است. به سراغ او آمدند، با تعجّب دیدند او تشنه است ولی آب همراه اوست.

پیامبر فرمود: ابوذر! آب همراه توست، ولی تشنه هستی؟

عرض کرد: بله یا رسول اللّه! پدر و مادرم به فدایت! در بین راه به مکانی رسیدم که آب باران جمع شده بود، از آن آب چشیدم، دیدم آب گوارایی است، به خود گفتم: نه، از این آب نمی نوشم تا حبیب من رسول اللّه صلی الله علیه وآله از این آب بنوشد، سپس من بنوشم.

پیامبر خدا فرمود: ابوذر! خدا تو را رحمت کند، تو کسی هستی که تنها زندگی می کنی و تنها می میری و تنها مبعوث خواهی شد و وارد بهشت می شوی.(۱)

ذهن خواننده محترم ممکن است متوجّه مسأله ای شود که مکرر آن را شنیده و آن آمدن قمر بنی هاشم علیه السلام کنار آب فرات و ننوشیدن از آب است. انسانی که هشتاد نفر را کشته تا خود را به آب رسانده، در حالی که تشنگی بر او غلبه کرده، همه شرایط برایش فراهم است که از آن آب بنوشد، فقط یک مانع دارد و آن مسأله محبّت و دوستی حسین علیه السلام است که به او اجازه نمی دهد آب بنوشد. لذا این حالت را بر زبان آورد و گفت: ای نفس! حسین تشنه است در میدان جنگ، تو می خواهی آب گوارا بنوشی؟! نه، دین چنین اجازه ای به من نمی دهد. نقل شده است که تشنگی امام حسین و اهل بیتش علیهم السلام آب را از دست او گرفت.(۲)

۱- ۶۶. بحار الانوار: ج ۲۲ / ص ۴۲۹؛ «کان أبوذر تخلّف عن رسول اللّه صلی الله علیه وآله فی غزوه تبوک ثلاثه أیّام وذلک أنّ جمله کان أعجف، فلحق بعد ثلاثه أیّام ووقف علیه جمله فی بعض الطریق فترکه وحمل ثیابه علی ظهره، فلمّا ارتفع النهار نظر المسلمون إلی شخص مقبل، فقال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: کان أباذر. فقالوا: هو أبوذر. فقال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: أدرکوه بالمآء فإنّه عطشان. فأدرکوه بالمآء ووافی أبوذر رسول اللّه صلی الله علیه وآله ومعه أداوه فیها مآء. فقال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: یا أباذر! معک مآء وعطشت؟ فقال: نعم یا رسول اللّه بأبی أنت وأُمّی! انتهیت إلی صخره وعلیها مآء السمآء، فذقته فاذا هو عذب بارد، فقلت: لا أشربه حتی یشربه حبیبی رسول اللّه صلی الله علیه وآله. فقال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: یا أباذر رحمک اللّه! تعیش وحدک وتموت وحدک وتبعث وحدک وتدخل الجنّه وحدک.»

۲- ۶۷. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۴۱؛ «فقال الحسین علیه السلام: فاطلب لهؤلآء الأطفال قلیلًا من المآء، فذهب العباس ووعظهم وحذّرهم، فلم ینفعهم فرجع إلی أخیه فأخبره فسمع الأطفال یناحون: العطش العطش. فرکب فرسه وأخذ رمحه القربه وقصّه نحو الفرات، فأحاط به أربعه آلاف ممّن کانوا موکّلین بالفرات ورموه بالنبال فکشفهم وقتل منهم علی ما روی ثمانین رجلًا حتی دخل المآء، فلمّا أراد ان یشرب غرفه من المآء، ذکر عطش الحسین وأهل بیته، فرمی المآء وملأالقربه. یا نفس من بعد الحسین هونی وبعده لا کنت أن تکونی هذا الحسین وارد المنون وتشربین بارد المعین تاللّه ما هذا فعال دینی

البته همرنگی قمر بنی هاشم علیه السلام با محبوبش حسین بن علی علیهما السلام در بخش های مختلف زندگی او به چشم می خورد، حتی روز نهم محرم، عصر تاسوعا این مسأله را صراحتاً مطرح نمود، وقتی شمر از طرف عبیداللّه امان نامه ای برای قمر بنی هاشم و برادرانش آورده بود، به خیمه ها نزدیک شد و فریاد زد: «أین العباس؛ عباس کجاست؟» ولی کسی جواب او را نداد، امام حسین علیه السلام فرمود: اگرچه انسان فاسقی است، ولی جواب او را بدهید.

قمر بنی هاشم به او فرمود: چه می خواهی؟ گفت: برای تو امان نامه آورده ام، یعنی جان حسین در خطر است ولی تو در امان هستی. قمر بنی هاشم فرمود: خدا تو و امان نامه ات را لعنت کند، آیا من در امان باشم ولی حسین فرزند رسول خدا در امان نباشد.

آری، محبّت همرنگی می آورد، جوانی که به یک قهرمان ورزش علاقه پیدا کرده است، از این به بعد ناخودآگاه زندگی اش از او رنگ می گیرد. زندگی خود را مطابق با زندگی او قرار می دهد، فرم لباس هایش همانند او می گردد، نوع غذایش از او شکل می گیرد و کیفیت سخن گفتنش مثل او می شود.

ص:۹۱

همرنگی با اهل بیت علیهم السلام

کسانی که دل به امیرمؤمنان علی و فرزندانش علیهم السلام داده اند، نمی شود زهد و بی رغبتی به دنیا و نشاط در عبادت و بیداری و شب زنده داری آن بزرگواران در او تأثیرگذار نباشد.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «دوستان اهل بیت من در دنیا، ده ویژگی دارند: زهد و بی رغبتی نسبت به دنیا، تلاش زیاد برای آخرت، پرهیزکاری در دین، رغبت و تمایل در عبادت، توبه و بازگشت قبل از مرگ، نشاط در شب زنده داری، چشم ندوختن به آنچه دیگران دارند، محافظت از دستورات خداوند، دشمنی نسبت به دنیا، و سخاوتمندی.»(1)

۵) اطاعت

ادعای محبّت، با مخالفت و نافرمانی نسبت به محبوب سازگاری ندارد. آیا می شود باور کرد که دوستی باشد ولی خواسته های محبوبش را برآورده نکند. خدادوستی با نافرمانی خدا سازگاری ندارد. البته نمی خواهیم بگوییم کسی که نافرمانی می کند اصلاً محبّت خدا در قلب او نیست، بلکه می گوییم به همان نسبت که مخالفت با خداوند می شود، محبّت هم نیست.

ص:۹۲

۱- ۶۸. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۶۳؛ «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: من أحبّ الائمّه من اهل بیتی فقد أصاب خیر الدّنیا و الآخره، فلا یشکّنّ أحد انّه فی الجنّه، فانّ فی حبّ اهل بیتی عشرین خصله: عشر فی الدنیا و عشر فی الآخره، اما فی الدنیا فالزّهد و الحرص علی العمل و الورع فی الدین و الرّغبه فی العباده و التوبه قبل الموت و النّشاط فی قیام اللیل و الیأس فما فی ایدی الناس و الحفظ لأمر اللَّه عزّوجلّ و نهیه، و التاسعه بغض الدنیا و العاشره السّخاء.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ما أَحَبَّ اللّهُ مَنْ عَصاهُ؛

کسی که خدا را نافرمانی می کند دوستدار خدا نیست.»

تُعْصِی الْإلهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ

هذا مَحالٌ فِی الْفِعال بَدِیعٌ

لَوْ کانَ حُبُّکَ صادِقاً لَاَطَعْتَهُ

إِنَّ الْمُحِبّ لِمَنْ یُحِبُّ مُطِیعٌ(۱)

معصیت و نافرمانی خدا می کنی در حالی که اظهار محبّت نسبت به او می نمایی. چنین چیزی محال است و شدنی نیست. اگر دوستی تو صادقانه بود از او فرمانبری می کردی، زیرا دوست نسبت به محبوب فرمانبر می باشد.

شخصی خیلی به رسول خداصلی الله علیه وآله علاقه داشت، به خدمت حضرت رسید در حالی که رنگ او تغییر کرده و لاغر شده بود. حضرت فرمود: چرا چنین شده ای؟ عرض کرد: کسالتی ندارم جز آنکه وقتی شما را دیر می بینم و مشتاق دیدارتان می شوم این چنین می شود، تازگی برایم این ناراحتی پیدا شده که در قیامت، فراق تو را چگونه تحمل کنم، زیرا اگر به بهشت هم بروم، مقام من پایین تر از مقام شماست، لذا این فکر مرا ضعیف و ناراحت کرده. آیه نازل شد:

«وَمَنْ یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً»؛(۲)

ص:۹۳

۱- ۶۹. وسائل الشیعه: ج ۱۱ / ص ۲۴۳.

۲- ۷۰. سوره نساء / آیه ۶۹.

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو رفیقانی اند.»

پس اگر نسبت به محبوب آن قدر محبّت دارد که فراق در قیامت هم موجب ناراحتی است لازمه اش اطاعت و فرمانبری محبوب - که پیامبر خداست - می باشد. مخالفت کردن و ادّعای محبّت، با هم همخوانی ندارد. آیا محبّت بدون اطاعت می شود؟ اگر صداقت در این گفتار باشد که؛ تو را دوست دارم، فرمانبری لازمه آن می باشد. خداوند در قرآن می فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛(۱)

بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است.»

پاسخ به خواسته دوست

نشانه محبّت و دوستی، اطاعت از محبوب است، آن گاه که دوست، چیزی از انسان خواست، پاسخ به اطاعت، امضای صداقت در محبّت است و مخالفت با او محبّت را زیر سؤال می برد.

۱- ۷۱. سوره آل عمران / آیه ۳۱.

شخصـی به امام صادق علیه السـلام مراجعه کرد و گفت: در پرونـده من مالیاتی نوشـته انـد که مسؤولیت آن با شخصـی به نام نجاشـی است، او مطیع شما است. نامه ای به او بنویسید که نسبت به این مالیات صرف نظر کند. حضرت نامه مختصری نوشتند که متن نامه همین مقدار بود:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم، سُرَّ أَخاکَ یَسُرُّکَ اللّهُ؛

برادرت را خوشحال کن، خدا تو را خوشحال می کند.»

این شـخص نامه را گرفت و آورد نزد نجاشـی، دید دیگران هم هسـتند، صبر کرد وقتی خلوت شد، نامه امام علیه السـلام را به دست او داد و گفت: این نامه امام صادق علیه السلام است. نامه را گرفت و بوسید و بر روی چشمانش گذاشت.

چون نامه نوشـته نشده بود که این شخص چه تقاضایی دارد، لذا نجاشی سؤال کرد: چه درخواستی داری؟ گفت: مالیات برای من نوشته اند.

پرسید: چه مقدار؟ گفت: ده هزار درهم. مسؤول دفتر را احضار کرد و به او گفت: بدهکاری این شخص را از طرف من بپرداز و بدهکاری او را حذف کن و در مورد سال آینده او هم همین کار را انجام بده. سـپس رو کرد به این شـخص و گفت: آیا تو را مسرور و خوشحال نمودم؟ او جواب داد: آری. سپس دستور داد مرکب و غلام و لباس هم در اختیار او بگذارند. آن گاه به او گفت: فرش این اتـاق را هم که زیر پـای توست بردار و ببر. همـان فرشـی که هنگـام دادن نـامه امام به من، روی آن نشسـته بودی.

مرد در حالی که خوشحال بود خارج شد و آمد خدمت امام صادق علیه السلام و تمام جریان را برای حضرت تعریف کرد. سپس گفت: مثل اینکه شما هم با این عمل خوشحال شده اید. حضرت فرمود: «آری، به خدا قسم نه تنها من هم خوشحال شدم، بلکه خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله هم خوشحال شدند.»(۱)

بلی کسی که به امامش محبّت دارد، وقتی امام علیه السلام از او چیزی خواست، آن کار را به نحو احسن انجام می دهد و اگر در انجام آن کوتاهی نمود یا به طور ناقص انجام داد، سستی در محبّت را از خود نشان داده است. آیا می شود کسی به امام زمانش علاقه داشته و ادعای عاشق بودن نسبت به آن بزرگوار نماید لکن وقتی امام علیه السلام از او می خواهد که مال حرام نخورد، او زندگی خود را از حرام اداره کند؟! وقتی امامش از او می خواهد که از محرّمات الهی چشم پوشی کند، او به حرام چشم دوزد؟!

حاشا وکلّا! محبّت آن چنان نیرویی برای اطاعت و پیروی از محبوب در انسان ایجاد می کند که فکر نافرمانی هم در ذهن او خطور نمی کند. مگر محبّت می گذارد که انسان تصمیم به عصیان و مخالفت با محبوب بگیرد.

ص:۹۶

۱- ۷۲. بحار الانوار: ج ۴۷ / ص ۳۷۰؛ «کان النجاشی وهو رجل من الدهاقین عاملاً علی الأهواز و فارس، فقال بعض أهل عمله لأبی عبد اللَّه علیه السلام: إنّ فی دیوان النجاشی علیّ خراجاً وهو مؤمن یدین بطاعتک، فإن رأیت أن تکتب إلیه کتاباً؟ قال: فکتب إلیه أبوعبد اللَّه علیه السلام: «بسم اللَّه الرحمن الرحیم سُرّ أخاک یسرّک اللَّه.» قال: فلما ورد الکتاب علیه، دخل علیه وهو فی مجلسه، فلمّا خلا ناوله الکتاب وقال: هذا کتاب أبی عبد اللَّه علیه السلام، فقبّله ووضعه علی عینیه وقال له: ما حاجتک؟ قال: خراج علیّ فی دیوانک. فقال له: وکم هو؟ قال: عشره آلاف درهم. فدعا کاتبه وأمره بأدآئها عنه، ثمّ أخرجها منها وأمر أن یثبتها له لقابل، ثم قال له: سررتک؟! فقال: نعم جعلت فداک! ثم أمر برکب وجاریه وغلام وأمر له بتخت ثیاب فی کلّ ذلک یقول: هل سررتک؟! فیقول: نعم جعلت فداک! فکلّما قال: نعم، زاده حتی فرغ، ثمّ قال له: احمل فرش هذا البیت الّذی کنت جالساً فیه حین دفعت إلی کتاب مولای الّذی ناولتنی فیه وارفع إلی حوآئجک. قال: ففعل وخرج الرجل، فصار إلی أبی عبد اللَّه علیه السلام بعد ذلک. فحدّثه بالحدیث علی جهته، فجعل یسر بما فعل، فقال الرجل: یابن رسول اللَّه! کأنّه قد سرّک ما فعل بی؟ فقال: أی واللَّه لقد سرّ اللَّه ورسوله.»

آری ممکن است محبّت کم رنگ شود، یا عواملی همانند غفلت، حجاب و پرده ای شود که در مقابل آن قرار گیرد و محبّت را از اثر بیندازد، لکن مادامی که محبّت در وجود انسان زنده است، نافرمانی و مخالفت در آن محدوده راه ندارد.

بیداری و محبّت، یاوری برای اطاعت

اسوه محبّت و عشق، وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در مناجات شعبانیه - که مورد توجه امامان معصوم علیهم السلام بوده - در پیشگاه خداوند می گوید:

«إِلهِی! أَنَا عَبْدٌ أَتَنَصَّلُ إِلَیْکَ مِمَّا کُنْتُ أُواجِهُکَ بِهِ مِنْ قِلَّهِ اسْتِحْیآئِی مِنْ نَظَرِکَ، وَأَطْلُبُ العَفْوَ مِنْکَ، إِذِ الْعَفْوُ نَعْتٌ لِکَرَمِکَ. إِلهِی! لَمْ یَکُنْ لِی حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِیَتِکَ إِلاَّ فِی وَقْتٍ أَیْقَظْتَنِی لِمَحَبَّتِکَ؛(۱)

معبود من! از اعمالی که در مقابل تو انجام دادم، معذرت می خواهم و طلب عفو و بخشش می کنم. معبود من! توان ترک معصیت و نافرمانی تو را ندارم، مگر در آن وقتی که مرا در بیداری محبّت خود قرار دادی.»

ادعای محبّت هیچ مشکلی را در زندگی حل نمی کند و هیچ مرتبه ای را به دنبال ندارد. اگر ادعا موجب کمال انسان شود، هرکسی بزرگ ترین ادعاها را خواهد کرد. امام باقرعلیه السلام به جابر جعفی فرمود: آیا همین مقدار کافی است که شخصی بگوید: من علی علیه السلام را دوست دارم، ولی به گفتار علی علیه السلام عمل نکند؟ پیامبر خداصلی الله علیه وآله که بالاتر از علی است، پس اگر بگوید: پیامبر خدا را دوست دارم. و به گفتار رسول خدا هم عمل نکند، ادّعای محبّت برای او کافی نیست.

۱- ۷۳. بحار الانوار: ج ۹۴ / ص ۹۸.

حضرت فرمود: تقوا داشته باشید و اهل عمل باشید، بین خداوند و بنده اش خویشاوندی نیست، لذا هر کس اطاعت خدا کند دوست ماست. و کسی که خداوند را نافرمانی کند دشمن ماست. و هیچ کس به دوستی و ولایت ما نمی رسد، مگر از راه عمل و پرهیزکاری.(۱)

چگونه ممکن است انسان مدعی محبّت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و مجلس ذکر امام علی علیه السلام بگیرد، ولی زندگی او در ابعاد مختلف، هیچ تناسبی با زندگی حضرت نداشته باشد.

آیا صرف نصب کردن عکسی که منسوب به حضرت است، می تواند دلیل بر محبّت انسان باشد؟! و تنها «علی علی» گفتن، نشانه عشق به امیرالمؤمنین علیه السلام است؟! و اگر چنین است، پس عاشق مولا شدن کار آسانی است. در صورتی که محبّت و دوستی، اطاعت و فرمانبری محبوب را می طلبد و چه بسا چنین ادّعایی بدون اطاعت، موجب رنجش و ناراحتی گردد.

---

۱ – ۷۴. بحارالانوار: ج ۷۰ / ص ۹۷؛ «عن جابر عن أبی جعفرعلیه السلام: قال: قال لی: یا جابر! أیکفنی من ینتحل التشیّع أن یقول بحبّنا أهل البیت؟ فواللّه ما شیعتنا إلّا من اتّقی اللّه وأطاعه وما کانوا یعرفون، یا جابر! إلّا بالتواضع والتخشع والأمانه وکثره ذکر اللّه والصوم والصلوه والبرّ بالوالدین والتعهّد للجیران من الفقرآء وأهل المسکنه والغارمین والأیتام وصدق الحدیث وتلاوه القرآن وکفّ الألسن عن الناس إلّا من خیر وکانوا أمنآء عشآئرهم فی الأشیآء. قال جابر: فقلت: یابن رسول اللّه! ما نعرف الیوم أحداً بهذه الصفه. فقال علیه السلام: یا جابر! لا تذهبن بک المذاهب، حسب الرجل أن یقول: أحبّ علیّاً أتولّاه، ثمّ لا یکون مع ذلک فعّالاً؟ فلو قال: إنّی أُحبّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله، فرسول اللّه خیر من علیّ علیه السلام، ثم لا یتبع سیرته، ولا یعمل بسنّته ما نفعه حبّه إیّاه شیئاً، فاتّقوا اللّه واعملوا لما عند اللّه لیس بین اللّه وبین أحد قرابه، أحبّ العباد إلی اللّه عزّوجلّ أتقاهم وأعملهم بطاعته. یا جابر! فواللّه ما یتقرّب إلی اللّه تبارک وتعالی إلّا بالطاعه وما معنا برآءه من النار ولا علی اللّه لأحدٍ من حجّه من کان للّه مطیعاً فهو ولیّ ومن کان للّه عاصیاً فهو لنا عدوّ ولا تنال ولایتنا إلّا بالعمل والورع.»

اطاعت و فرمانبری در کربلا

محبّت واقعی در کربلا خودنمایی کرد و چون محبّت، اطاعت به دنبال دارد، مطیع بودن هم در عاشورا معنا پیدا کرد.

انسانی که از روزهای ولادتش می شنید که ازدواج پدر با مادرش برای این بوده که فرزند شجاعی به دنیا بیاید، برای روزی که به برادرش یاری رساند و این سخنان در وجود او جا گرفته بود، می بینیم که تا چه حد مطیع برادر بود به طوری که عصر تاسوعا و روز نهم محرم وقتی امان نامه برای او آوردند، زهیر این مسأله را به او گوشزد کرد که مبادا از برادرت امام حسین علیه السلام جدا شوی، زیرا ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با مادرت امّ البنین برای این بود که فرزندی شجاع به دنیا بیاید تا حسین علیه السلام را یاری کند و عباس علیه السلام هم به او جواب داد به این مضمون که؛ یاری خودم از حسین را به تو نشان خواهم داد. وقتی روز عاشورا شد و همه در میدان جنگ، شجاعت خود را نشان دادند تا جایی که کسی جرأت نمی کرد برای جنگ تن به تن در مقابل آنها حاضر شود، عباس دید دیگر کسی باقی نمانده و الآن فرصت مناسبی است که به میدان بیاید و نشان دهد که شجاع کیست و شجاعت چیست و آنچه تا آن روز بر سر زبان ها بود، تحقق پیدا کند. به محضر امام زمانش برادری که مولای اوست رسید و اجازه میدان رفتن خواست، وی با گریه شدید امام حسین علیه السلام مواجه شد در حالی که می فرمود: برادرم تو علمدار منی، وقتی تو بروی، سپاه من متفرق می شود.

ص:۹۹

عباس علیه السلام ادامه داد: من می خواهم از این منافقین انتقام بگیرم، سینه من تنگ شده و از زندگی خسته شدم. اگر الآن عباس به میدان نرود، پس کی نوبت به او می رسد، کسی که باقی نمانده.

اینجاست که مسأله اطاعت از مولاـ و محبوب مطرح می شود. آنچه من می خواهم به میدان رفتن و انتقام گرفتن است، ولی امام اجازه نمی دهد او به میدان برود.

آن چنان اطاعت خود را نسبت به امامش نشان داد، بدون اینکه هیچ اعتراضی داشته باشد که وقتی ما می خواهیم در زیارت نامه اش با او سخن بگوییم، اولین جمله این است:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِیعُ للَّهِ ِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ علیهم السلام؛(۱)

سلام بر تو ای بنده صالح که اطاعت از خدا و رسول و امیرالمؤمنین و حسن و حسین نمودی.»

حال که بحث اطاعت است، به میدان نمی روم و مطیع فرمان شما هستم و منتظرم ببینم که از من چه می خواهید. امام علیه السلام فرمود: برو مقدار کمی آب برای بچه ها تهیه کن.

۱- ۷۵. کامل الزیارات: ص ۲۷۰.

عباس علیه السلام برای اطاعت از امام حسین علیه السلام، تمام امکانات خود را مصرف کرد تا جایی که حتی دست های او قطع شد و در راه اطاعت به مرز شهادت نزدیک گردید، فقط منتظر است که امام علیه السلام در لحظات آخر مهر تأیید بر پرونده او بزند که به زبان آورد و صدا زد: «یا أَخا! أَدْرِکْ أَخاکَ!؛برادر! برادرت را دریاب.»

و امام علیه السلام با حضور خود در کنار قمر بنی هاشم مهر تأیید بر اطاعت او زد.(۱)

۶) تأثیر بر روح و روان

محبّت از چنان قدرتی برخوردار است که می تواند انسان را تحت تأثیر حالات روحی و روانی محبوب قرار دهد، بدون اینکه انسان از او خبری داشته باشد. به عبارت دیگر؛ ناخودآگاه خوشی ها و غم ها از محبوب به انسان سرایت می کند و وی را تحت تأثیر قرار می دهد.

ابو بصیر می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: به فدای شما شوم ای فرزند رسول خدا! من گاهی محزون می شوم در حالی که علّت و سبب آن را

۱- ۷۶. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۴۱؛ «إنّ العباس لمّا رأی وحدته علیه السلام، أتی أخاه وقال: یا أخی! هل من رخصه؟ فبکی الحسین علیه السلام بکآءً شدیداً، ثمّ قال: یا أخی! أنت صاحب لوآئی وإذا مضیت تفرّق عسکری. فقال العبّاس علیه السلام: قد ضاق صدری وسئمت من الحیاه وأرید أن أطلب ثاری من هؤلآء المنافقین. فقال الحسین علیه السلام: فاطلب لهؤلآء الأطفال قلیلاً من المآء. فذهب العبّاس ووعظهم وحذّرهم فلم ینفعهم، فرجع إلی أخیه فأخبره، فسمع الأطفال ینادون: العطش العطش، فرکب فرسه وأخذ رمحه والقربه وقصد نحو الفرات، فأحاط به أربعه آلاف فمن کانوا موکّلین بالفرات ورموه بالنبال فکشفهم وقتل منهم علی ما روی ثمانین رجلًا حتی دخل المآء. فلما أراد أن یشرب غرفهً من المآء ذکر عطش الحسین وأهل بیته، فرمی المآء وملأ القربه وحملها علی کتفه الأیمن وتوجّه نحو الخیمه، فقطعوا علیه الطریق وأحاطوا به من کلّ جانب، فحاربهم حتّی ضربه نوفل الأزرق علی یده الیمنی فقطعها. فحمل القربه علی کتفه الأیسر فضربه نوفل فقطع یده الیسری من الزند. فحمل القربه بأسنانه فجآءه سهم فأصاب القربه وأریق مآؤها، ثمّ جآءه سهم آخر فأصاب صدره. فانقلب عن فرسه وصاح إلی أخیه الحسین علیه السلام: أدرکنی، فلمّا أتاه رآه صریعاً فبکی وحمله إلی الخیمه.»

نمی دانم. حضرت فرمود: «این غم و اندوه و سرور و شادی از ناحیه ما به شما می رسد، زیرا وقتی ما محزون و یا مسرور می شویم، این شادی و غم بر شما هم وارد می شود.»(۱)

محبّت،یابنده دوست

اهمّیت تأثیر محبّت به گونه ای است که گاهی انسان وجود محبوب را در کنار خود احساس می کند، بدون آنکه او را با چشم سر ببیند، یعنی محبّت، ارواح را به یکدیگر نزدیک کرده و تحت تأثیر قرار می دهد.

ابوبصیر می گوید: همراه امام باقرعلیه السلام وارد مسجد شدم و مردم در حال رفت و آمد بودند، حضرت به من فرمود: از این مردم بپرس آیا مرا می بینند؟

ابوبصیر می گوید: به هرکس گفتم آیا ابوجعفرعلیه السلام را دیدی، پاسخ می داد: نه، در حالی که امام ایستاده بودند. تا اینکه شخصی نابینا به نام ابوهارون وارد شد، حضرت فرمود: از او سؤال کن.

به او گفتم: آیا ابوجعفر را دیدی؟ گفت: مگر ایشان اینجا نایستاده است؟! گفتم: از کجا فهمیدی؟! گفت: چگونه نفهمم در حالی که نور او می درخشد.(۲)

۱- ۷۷. بحار الانوار: ج ۶۱ / ص ۱۴۵؛ «عن أبی بصیر قال: دخلت علی أبی عبد اللّه علیه السلام ومعی رجل من أصحابنا، فقلت له: جعلت فداک یابن رسول اللّه! إنّی لأغتمّ وأحزن من غیر أن أعرف لذلک سبباً، فقال أبوعبد اللّه علیه السلام: إنّ ذلک الحزن والفرح یصل إلیکم منّا، لأنّا إذا دخل علینا حزن أو سرور کان ذلک داخلاً علیکم ولأنّا وإیّاکم من نور اللّه عزّوجلّ فجعلنا وطینتنا وطینتکم واحده.»

۲- ۷۸. بحار الانوار: ج ۴۶ / ص ۲۴۳؛ «روی عن أبی بصیر قال: دخلت المسجد مع أبی جعفرعلیه السلام والناس یدخلون ویخرجون، فقال لی: سل الناس هل یروننی؟ فکلّ من لقیته قلت له: أرایت أباجعفر؟ یقول: لا وهو واقف، حتّی دخل أبوهارون المکفوف، قال: سل هذا. فقلت: هل رأیت أباجعفر؟ فقال: ألیس هو بقآئم؟ قال: وما علمک؟ قال: وکیف لا أعلم وهو نور ساطع.»

ابو هارون و دوستی امام

البته این مطلب در مورد کسانی است که خیلی به محبوب نزدیک هستند و از محبّت زیاد برخوردارند.

ابوهارون کسی است که مقرّب درگاه امام باقر و امام صادق علیهما السلام می باشد، با اینکه از نظر مالی دستش خالی است و نابینا می باشد. روزی امام صادق علیه السلام به او فرمود: آیا می خواهی کسی را داشته باشی که راهنمای تو باشد و دستت را بگیرد؟ پاسخ داد: بله فدای شما شوم! حضرت سی دینار به او داد و فرمود: برو غلامی بخر که از اهل کوفه باشد تا خادم تو شود.

ابوهارون می گوید: غلام را خریدم، در زمان حجّ خدمت امام علیه السلام رسیدم، حضرت فرمود: خادمت چگونه است؟ عرض کردم: خوب است. سپس بیست و پنج دینار به من داد و فرمود: برای او کنیزی بخر. من خریدم و در اختیار غلامم گذاشتم و همسر او شد و سه دختر از او به دنیا آمد.(۱)

ابوهارون آن قدر به امام علیه السلام نزدیک است که در فرصت های متعدد امام از حال او می پرسد و به او رسیدگی می کند. خودش می گوید: من همنشین امام صادق علیه السلام بودم، چند روز بود که خدمت حضرت نرسیدم، حضرت فرمود: چند روزی است که تو را ندیدم ای ابوهارون! عرض کردم: خداوند به من فرزند پسری داده است.

۱- ۷۹. اصول کافی: ج ۵ / ص ۴۸۰.

فرمود: خداوند او را مبارک گرداند، نام او را چه گذاردی؟ عرض کردم: محمد. چند مرتبه حضرت با احترام به طوری که صورت حضرت به زمین نزدیک می شد، فرمود:«محمّد، محمّد، محمّد.»

سپس فرمود: جانم و فرزندانم و بستگانم و پدر و مادرم و تمام اهل زمین به فدای رسول خداصلی الله علیه وآله، فرزندت را نزنی، به او ناسزا نگویی و با او بدرفتاری نکنی.

آن گاه فرمود: هیچ خانه ای در زمین نیست که نام محمّد در آن باشد مگر اینکه هر روز تقدیس شود.

سپس فرمود: آیا برای او عقیقه کرده ای؟ چیزی نگفتم، حضرت دید چیزی نگفتم، فهمید که عقیقه نکرده ام. به غلام خود به نام مصادف مطلبی فرمود، خواستم بلند شوم حضرت فرمود: صبر کن. سپس غلام آمد و سه دینار آورد و به من داد. آن گاه فرمود: دو گوسفند چاق بخر و ذبح کن، خودت بخور و به دیگران اطعام کن.(۱)

انسان ممکن است آن قدر پیوند دوستی را با محبوبش قوی کند که مرتب مورد توجّه محبوب باشد و از فیوضات او بهره مند گردد.

---

۱ – ۸۰. اصول کافی: ج ۶ / ص ۳۹؛ «عن أبی هارون مولی آل جعده قال: کنت جلیساً لأبی عبدک اللَّه علیه السلام بالمدینه ففقدنی أیّاماً ثمّ أنّی جئت إلیه فقال لی: لم أرک منذ أیّام یا أباهارون! فقلت: ولد لی غلام. فقال: بارک اللَّه فیه، فما سمّیته؟ قلت: سمّیته محمّداً. قال فأقبل بخدّه نحو الأرض وهو یقول: محمد محمد محمد، حتی کاد یلصق خدّه بالأرض، ثمّ قال: بنفسی وبولدی وبأهلی وبأبوی وبأهل الأرض کلّهم جمیعاً الفدآء لرسول اللَّه صلی الله علیه وآله، لا تسبّه ولا تضربه ولا تسی ء إلیه. واعلم أنّه لیس فی الأرض دار فیها اسم محمد إلّا هی تقدّس کلّ یوم، ثمّ قال لی: عققت عنه؟ قال: فأمسکت. قال: وقد رآنی حیث أمسکت ظنّ أنّی لم أفعل، فقال: یا مصادف! ادن منّی. فواللَّه ما علمت ما قال له إلّا أنّی ظننت أنّه قد أمر لی بشی ء، فذهبت لأقوم فقال لی: کما أنت یا أباهارون. فجآءنی مصادف بثلاثه دنانیر فوضعها فی یدی فقال: یا أباهارون! اذهب فاشتر کبستین واستسمنهما واذبحهما وکُل وأطعم.»

همین ابوهارون که مرتّب خدمت امام علیه السلام می رسد به گونه ای که حتی دشمنان هم تحت تأثیر این ارتباط هستند و موجب ناراحتی آنها می شود، می گوید: روزی می خواستم خدمت امام صادق علیه السلام برسم، در بین راه یکی از دشمنان حضرت مرا دید و این جمله را گفت: نابینایی نزد نابینایی می رود، هر دو به سوی جهنم می روید، ای ساحران و ای کافران!

خدمت حضرت رسیدم در حالی که ناراحت بودم و از ناراحتی گریه می کردم، داستان را برای حضرت تعریف کردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «إنّا للّه وإنّا إلیه راجعون.» و بعد فرمود: ناراحت نباش از حرف هایی که دشمن ما زده، او هم اکنون چشم های خود را از دست داد، ولی تو از این به بعد بینا هستی، این کتاب را بگیر و بخوان.

ابوهارون می گوید: کتاب را گرفتم و تمام آن را خواندم. آن گاه حضرت فرمود: از این به بعد هر وقت کار مهمی داشته باشی چشمان تو خواهد دید و نسبت به اموری که مهم نباشد، نابینا خواهی بود. از آن به بعد احتیاج به خادم نداشتم که دستم را بگیرد، خودم می رفتم و هرچه اهمّیت داشت می دیدم و نسبت به اموری که مهم نبود، نابینا بودم. از مردی که آن کلمات اهانت آمیز را گفته بود سراغ گرفتم، دیدم چشم های خود را از دست داده و در فقر زندگی می کند.(۱)

---

۱ – ۸۱. الهدایه الکبری: ص ۲۵۷؛ «عن أبی هارون المکفوف عن أبی عبد اللّه الصادق علیه السلام، قال أبوهارون: خرجت أریده فلقینی بعض أعدآئه فقال: أعمی یسعی إلی عند أعمی فمصیرکما إلی النار یا سحره یا کفره! فدخلت علی مولای الصادق علیه السلام حزیناً باکی العین، وعرّفته ما جری فاسترجع وقال: یا هارون! لا یحزنک ما قاله عدوّنا، فواللّه ما اجترأ إلّا علی اللّه وقد نزلت به فی الوقت عقوبه اندرّت ناظریه من عینیه وجعلت أنت من بعده بصیراً، ومن علامه ذلک خذ هذا الکتاب فاقرأه. قال أبوهارون: فأخذت الکتاب ففضضته وقرأته إلی آخر حرف منه. ثمّ قال: لا تنظر فی أمر یهمّک إلّا رأیته لا تحجب بعد یومک هذا إلّا عن ما لا یهمّک. قال أبوهارون: فصرفت قآئدی من الباب وجئت إلی بیتی أنظر إلی طریقی وإلی ما یهمّنی وقرأت سکک الدراهم والدنانیر ونقش الفصوص وتزویق السقوف ولم أحجب إلّا عما لا یعنینی، فإنّی لم أکن أراه. وسألت عن الرجل فوجدته لم یبلغ بعض طریقه إلی داره حتی فقد ناظریه من عینیه وافتقر وکان ذا مال، فکان یسأل الناس عن الطریق.»

ابوهارون و پیوند با حسین علیه السلام

ابوهارون عاشـقی است که امام صادق علیه السـلام از او می خواهد که در مورد حسـین بن علی علیهما السلام اشعاری بخواند، همان امامی که اسوه محبّت خداست و عاشورا را صـحنه محبّت و عشق خود قرار داده و عاشق خدا بودن را در عمل به نمایش گذاشته، به گونه ای که مورد توجه همه موجودات قرار گرفته و قلوب همه مؤمنین را متوجّه خود گردانیده است.

ابوهارون می گوید: اشـعاری را در مصـیبت حضـرت سـید الشـهداءعلیه السـلام برای امام صادق علیه السـلام خواندم، حضرت فرمود: آن گونه بخوان که کنار قبر امام حسـین علیه السلام می خوانی. سپس شروع کردم اشعاری را به صورت مرثیه خواندم، چون حضـرت گریه کرد، سـکوت کردم. حضـرت فرمود: ادامه بده. دوباره خواندم، دیدم حضـرت گریه می کند و زن ها هم همراه ایشان گریه می کردند.

وقتی مجلس ساکت شد، حضرت فرمود: ای ابوهارون! کسی که با اشعار خود ده نفر را بگریاند بهشت برای اوست، اگر نُه نفر را بگریاند... تا رسیدند به اینکه

ص:۱۰۶

اگر یک نفر را هم بگریانـد بهشت برای اوست، و در آخر فرمود: اگر کسـی به یاد امام حسـین علیه السـلام بیفتد و گریه کند، پس بهشت برای اوست.(۱)

ص:۱۰۷

---

۱ – ۸۲. بحـار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۸۷؛ «قـال: دخلت علی أبی عبـداللّه علیه السـلام فقال لی: أنشـدنی فأنشـدته، فقال: لا، کما تنشدون وکما ترثیه عند قبره. فأنشدته أمرر علی جدّه الحسین فقل لِأعظمه الزکیه. قال: فلمّا بکی، أمسکت أنا، فقال: مر فمررت، قال: ثمّ قال: زدنی، قال: فأنشـدته یا مریم قومی وانـدبی مولاک وعلی الحسـین فاسـعدی ببکاک قال: فبکی وتهایـج النساء، قال فلمّا أن سـکتن، قال لی: یا أباهارون! من أنشـد فی الحسـین علیه السـلام فأبکی عشـره (فله الجنّه) ثمّ جعل ینتقص واحـداً واحداً حتّی بلغ الواحد فقال: من أنشد فی الحسین علیه السلام فأبکی واحداً فله الجنّه، ثمّ قال: من ذکره فبکی فله الجنّه.»

فصل چهارم راه های پیدایش محبّت و دوستی

اشاره

ص:۱۰۹

توضیح

قال الصادق علیه السلام

إذا تَخَلَّی المُؤمِنُ مِنَ الدُّنْیا

سَما وَ وَجَدَ حَلاوَهَ حُبِّ اللَّهِ؛

مؤمن زمانی که خود را از دنیا خالی نماید بالا

می رود و شیرینی دوستی و محبّت خدارا می یابد.

بحارالانوار ۵۶/۷۳

ص:۱۱۰

۱) پاک نمودن قلب از اغیار

اشاره

برای پیدایش محبّت نسبت به خوبی ها و خوب ها باید ابتدا قلب را از محبّت های ناسازگارِ با محبوب حقیقی خالی نمود، زیرا قلب انسان دو محبّت متضاد را نمی پـذیرد، اگر یکی آمد دیگری می رود. ضـرورت اقتضا می کند که انسان بداند چه محبّت هایی با محبّت محبوب سازگاری نـدارد، کسـی که می خواهـد خدا و رسولش و اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام و خوبی ها را دوست داشته باشد باید بداند که چه محبّت هایی با محبّت اینان جمع نمی شود.

محبّت و دوستی دنیا

در روایتی آمده است که خداوند به حضرت داوودعلیه السلام وحی فرستاد که: اگر مرا دوست می داری پس محبّت دنیا را از قلب خود خارج کن، زیرا دوستی دنیا و دوستی من هرگز در یک قلب جمع نمی شود.(۱)

ص:۱۱۱

۱- ۸۳. مستدرک الوسائل: ج ۱۲ / ص ۳۹؛ «أوحی اللّه إلی داودعلیه السلام: إن کنت تحبّنی فاخرج حبّ الدنیا من قلبک، فإنّ حبّی وحبّها لا یجتمعان فی قلب.»

آیا واقعاً علاقه به دنیا با علاقه به خدا و آنچه را که او می پسندد، نمی سازد؟ پس کسانی که دل به خدا داده اند باید دنیا را رها کرده و یک زندگی راهبانه انتخاب کنند و از امکانات دنیوی فاصله بگیرند؟

پاسخ این است که: نه، چنین نیست، زیرا رسول خداصلی الله علیه وآله نفرمود: دنیا با محبّت خدا سازگار نیست، بلکه فرمود: محبّت دنیا سازگاری ندارد. پس معلوم می شود آنچه مضرّ است علاقه به دنیا است نه خود دنیا، لذا اگر انسان بتواند دنیا را در ابعاد مختلف در اختیار داشته باشد، ولی دل به آن ندهد و اجازه ورود به قلب خود را به آن ندهد. چنین دنیایی با محبّت خدا قابل جمع است.

دنیا برای آخرت

به تعبیر دیگر؛ اگر انسان دنیا را برای دنیا نخواست، بلکه دنیا را به عنوان وسیله ای برای رسیدن به محبوب حقیقی یعنی خداوند و نیز برای زندگی سعادتمندانه همیشگی در آخرت خواست، این دنیا می تواند با محبّت خدا و خوبی ها سازگار باشد.

اتّفاقاً همین مطلب را شخصی به نام ابن ابی یعفور در محضر امام صادق علیه السلام مطرح کرد و گفت: ما به دنیا علاقه داریم. حضرت فرمود: برای چه دنیا را می خواهی؟ گفت: برای اینکه ازدواج کنم، به حج بروم، به مصرف زن و بچه ام برسانم، به دوستانم بدهم و در راه خدا خرج کنم. حضرت فرمود: اینکه از دنیا نیست، این از آخرت است.(۱)

۱- ۸۴. بحار الانوار: ج ۷۳ / ص ۱۰۶؛ «عن ابن أبی یعفور: قلت لأبی عبد اللَّه علیه السلام: إنّا لنحبّ الدنیا. فقال: تصنع بها ماذا؟ قلت: أتزوّج منها وأحجّ وأنفق علی عیالی وأنیل إخوانی وأتصدّق. قال لی: لیس هذا من الدنیا، هذا من الآخره.»

در واقع انسان اگر امکانات دنیوی برایش هدف نباشد، بلکه بخواهد به وسیله آن به کارهای خیر اقدام کند و از این راه آخرت خود را آباد نماید، این محبّت به آخرت است، نه محبّت به دنیا، پس نباید گفت: من دنیا را دوست دارم، بلکه باید گفت: من آخرت را دوست دارم، لکن برای رسیدن به آخرت از دنیا استفاده می کنم. دنیایی که آخرت انسان را آباد کند، نه تنها مورد نکوهش واقع نشده، بلکه مورد تعریف و تشویق قرار گرفته است.

امام باقرعلیه السلام فرمود:

«نِعْمَ الْعَوْنُ الدُّنْیا عَلَی الْاخِرَهِ؛(۱) خوب کمکی است دنیا برای آخرت.»

خداوند تبارک و تعالی پس از آنکه قارون - مرد ثروتمندی که چشم ها به او دوخته شده بود - را در قرآن مورد مذمّت قرار می دهد، می فرماید: سهم خود را از دنیا فراموش نکن.

«إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی فَبَغی عَلَیْهِمْ وَآتَیْناهُ مِنَ الْکُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَهِ أُولِی الْقُوَّهِ إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الفَرِحِینَ وَابْتَغِ فِیما آتیکَ اللَّهُ الدّارَ الْآخِرَهَ وَلا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَأَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَلا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ»؛(۲)

۱- ۸۵. بحارالانوار: ج ۷۳ / ص ۱۲۷.

۲- ۸۶. سوره قصص / آیه ۷۷ و ۷۶.

قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه ها، آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می آمد، آن گاه که قوم وی به او گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد. و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی دارد.»

مراد خداوند از اینکه سهم خود را از دنیا فراموش نکن، چیست؟ در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه توضیح داده شده که یعنی؛ سلامتی و توانمندی و فراغت و جوانی و نشاط و شادابی خود را فراموش نکن و به وسیله آنها آخرت خود را تأمین نما.(۱)

آری، سخن در نکوهش از محبّت به دنیا برای دنیاست، دنیایی که هدف باشد نه وسیله برای آخرت. امیرالمؤمنین علیه السلام که ذرّه ای محبّت دنیا در قلبش نبود و زهد او نسبت به دنیا زبانزد دوست و دشمن است. وقتی شخصی در محضرش دنیا را مورد مذمّت و نکوهش قرار داد، در مقابل سخنان او فرمود: «دنیا محل تجارت اولیاء خدا است و در همین دنیا بهشت را به دست آوردند و رحمت خدا سودی است که از دنیا تحصیل کردند.»(۲)

۱- ۸۷. بحار الانوار: ج ۷۱ / ص ۱۷۷؛ «عن علیّ علیه السلام فی قول اللّه عزّوجلّ: «وَلا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا» قال: لا تنس صحّتک وقوّتک وفراغک وشبابک ونشاطک أن تطلب بها الآخره.»

۲- ۸۸. بحار الانوار: ج ۷۳ / ص ۱۲۵؛ «عن ابن نباته قال: کنت جالساً عند أمیر المؤمنین علیه السلام، فجآء إلیه رجل فشکی إلیه الدنیا وذمّها، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام: إنّ الدنیا منزل صدق لمن صدقها ودار غنی لمن تزوّد منها ودار عاقبه لمن فهم عنها، مسجد أحبّآء اللّه ومهبط وحی اللّه ومصلّی ملآئکته ومتجر أولیآئه، اکتسبوا فیها الجنّه وربحوا فیها الرحمه.»

البته دنیایی که مانع سعادت ابدی انسان باشد و انسان را در خود نگه دارد و از رسیدن به درجات عالیه جلوگیری نماید، مورد نکوهش است، تا آن اندازه که خداوند در معراج به پیامبرش فرمود:

«اگر بنده ای به اندازه اهل آسمان و زمین نماز بخواند و به همان اندازه روزه بگیرد و همچون فرشتگان از خوردن باز ایستد و چون برهنگان لباس بپوشد، ولی در قلب او ذرّه ای از محبّت و دوستی دنیا، یا شهرت و ریاست، و یا زیب و زیور آن ببینم در خانه ام همسایه من نخواهد بود و محبّتم را از قلبش بیرون خواهم کرد. سلام و محبّت من بر تو باد.»(۱)

دوستی دنیا در راستای دوستی خدا

به تعبیر دیگر: دنیادوستی اگر در راستای محبّت و دوستی خدا بود، نه تنها مضرّ و خطرناك نیست، بلکه کمکی است برای رسیدن به خدا. اما اگر در این راستا نبود و دنیا را برای خدا نمی خواهد، به سراغ امر خطرناکی رفته است که در این زمینه کلام خداوند راهنمای ماست.

«قُلْ إِنْ كانَ آبآؤُكُمْ وَأَبْنآؤُكُمْ وَإِخْوانُكُمْ وَأَزْواجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَتِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَمَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُم مِنَ اللَّهِ

---

۱ – ۸۹. بحار الانوار: ج ۷۷ / ص ۳۰؛ «قال اللَّه تعالى: يا أحمد! لو صلّى العبد صلوه أهل السمآء والأرض وصام صيام أهل السمآء والأرض وطوى من الطعام مثل الملآئكه ولبس لباس العارى، ثم أرى فى قلبه من حبّ الدنيا ذرّه أو سُمعتها أو رئاستها أو حليّها أو زينتها، لا يجاورنى فى دارى ولأنزعنّ من قلبه محبّتى وعليك سلامى ومحبّتى.»

وَرَسُولِهِ وَجِهادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ»؛(۱)

بگو: اگر پـدران و پسـران و برادران و زنـان و خانـدان شـما و اموالی که گرد آورده ایـد و تجارتی که از کسادش بیمناکیـد و سراهـایی را که خوش می داریـد نزد شـما از خـدا و پیامبرش، و جهاد در راه وی دوست داشـتنی تر است، پس منتظر باشـید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند.»

آری، اگر انسان بخواهد طعم و لذّت محبّت خدا را بچشد، قدم اول خالی نمودن قلب از محبّت غیر اوست و مادامی که محبّت غیر خـدا و دنیا در قلب او باشـد، آن چنان سـنگین می شود که توان پرواز به سوی خداونـد را پیـدا نمی کنـد و در همان نقطه پایین می ماند و دسترسی به بالا ندارد.

شخصی می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود:

«إذا تَخَلَّی الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْیا سَمی وَوَجَدَ حَلاوَهَ حُبِّ اللَّهِ؛(۲)

مؤمن وقتی قلب خود را از دنیا خالی کرد، بالا می رود و شیرینی محبّت خدا را می یابد.»

در تاریخ آمده است: حضـرت موسی علیه السلام هنگامی که مدت قراردادش با حضرت شعیب علیه السلام پایان یافت، همسر و فرزنـد و نیز گوسـفندان خود را برداشت و از مـدین به سوی مصـر رهسـپار شـد. راه را گم کرد، شبی تاریک و ظلمانی بود، گوسفندان او

۱- ۹۰. سوره توبه / آیه ۲۴.

۲- ۹۱. بحارالانوار: ج ۷۳ / ص ۵۶.

در بیابان متفرق شدنـد، می خواست آتشـی بیفروزد تا در آن شب سـرد، خود و فرزنـدانش گرم شوند، اما به وسـیله آتش زنه روشن نشد.

همسـر باردارش هم دچار وضع حمل شد، یعنی طوفانی از حوادث سخت او را محاصره کرد، در این هنگام بود که شعله ای از دور به چشـمش خورد، موسـی به گمـان اینکه آتش است، برای پیـدا کردن راه و یـا برگرفتن شـعله ای به سوی آتش حرکت کرد. ولی این آتش نبود، بلکه نور الهی بود. در قرآن آمده:

«فَلَمّا أَتیها نُودِیَ یا مُوسی إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی ؛(۱)

هنگـامی که وی نزد آتش آمـد، نـدا داده شـد که ای موسـی! من پروردگار توام، کفش هایت را بیرون آر که تو در سـرزمین مقدس طوی هستی، من تو را (برای مقام رسالت) انتخاب کردم، اکنون به آنچه بر تو وحی می شود گوش فرا ده.

در روایتی از ناحیه مقـدس امام زمان – ارواحنا فـداه – آمـده که شخصـی از حضـرت سؤال کرد: تأویل اینکه «کفش هایت را بیرون آر» چیست؟

حضـرت فرمود: موسی علیه السلام وقتی در وادی مقدس با پروردگارش مناجات کرد، گفت: خدایا من محبّتم را بر تو خالص کردم و دلم را از غیرتو شستم، در حالی که نسبت به اهلش محبّت داشت، پس خداوند فرمود: کفش هایت را بیرون آر، یعنی

۱- ۹۲. سوره طه / آیات ۱۳ و ۱۲ و ۱۱.

محبّت اهلت را از دلت بیرون کن، اگر محبّت تو خالص برای من است، دلت را از غیر من شستشو ده.(۱)

دوستی زن و فرزند برای خدا

تکرار این جمله لازم است که وقتی گفته می شود: «انسان برای رسیدن به محبّت خداوند لازم است محبّت غیر خدا را از قلب خود بیرون نماید»، معنایش این نیست که نسبت به فرزندانش، پدر و مادرش، بستگانش، علاقه و محبّت نداشته باشد و تمام آنها را فراموش کند. بلکه به این معناست که او باید محبتی را رها کند که در راستای محبّت خدا نباشد.

لذا اگر خداوند دستور داد که نسبت به پدر و مادر، فرزند، بستگان و مؤمنین و بالاتر از همه نسبت به پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام محبّت داشته باشد، این محبّت و دوستی، مثبت است و در مسیر دوستی خدا می باشد. بلی اگر در مواردی دوستی

ص:۱۱۸

---

۱ – ۹۳. بحار الانوار: ج ۵۲ / ص ۸۳؛ « {قال سعد} قلت: فأخبرنی یابن رسول اللّٰه عن أمر اللّٰه تبارک وتعالی لنبیّه موسی علیه السلام: «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً» فإنّ فقهآء الفریقین یزعمون أنّها کانت من إهاب المیته. فقال علیه السلام: من قال ذلک فقد افتری علی موسی واستجهله فی نبوّته، لأنّه ما خلا الأمر فیها من خطبین: إمّا أن تکون صلوه موسی فیها جائزه أو غیر جائزه، فإن کانت صلوته جائزه جاز له لبسهما فی تلک البقعه، إذ لم تکن مقدّسه. وإن کانت مقدّسه مطهّره، فلیس بأقدس وأطهر من الصلوه. وإن کانت صلوته غیر جائزه فیهما، فقد أوجب علی موسی علیه السلام أنّه لم یعرف الحلال من الحرام وعلم ما جاز فیه الصلوه وما لم تجز وهذا کفر. قلت: فأخبرنی یا مولای عن التأویل فیهما. قال: إنّ موسی علیه السلام ناجی ربّه بالواد المقدس فقال: یاربّ إنّی قد أخلصت لک المحبه منّی وغسّلت قلبی عمّن سواک وکان شدید الحبّ لأهله، فقال اللّٰه تبارک وتعالی: اخلع نعلیک، أی أنزع حبّ أهلک من قلبک إن کانت محبّتک لی خالصه وقلبک من المیل إلی من سوای مغسولاً.»

ابزاری برای رسیدن به خدا نبود، بلکه مانع رسیدن به دوست بود، آن دوستی ها باید فراموش شود.

اگر فرزندی است که به هیچ وجه در مسیر هدایت قرار نمی گیرد، حتی با دیدن آثار عذاب الهی، باز هم به بالای کوه می رود و می گوید: من خودم را حفظ می کنم و غرق نمی شوم و به سراغ هدایت های پدر نمی آید، اینجاست که باید از او دل کند و او را رها ساخت.

وقتی نوح پیامبر، فرزندش را دید که در کناری رفته در حالی که نجات یافتگان همراه او به کشتی می آیند و از میان موج های خطرناک آب، خود را نجات می دهند، او را صدا زد که با ما سوار شو و با کافران مباش. او پاسخ داد: به زودی به کوهی پناه می برم که مرا از آب در امان نگاه دارد. نوح علیه السلام گفت: امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگهدارنده ای نیست مگر کسی که خدا بر او رحم کند.

حضرت نوح علیه السلام وقتی این صحنه را دید که فرزندش غرق می شود، صدا زد: پروردگارا پسرم از اهل و خانواده من است و قطعاً وعده تو راست است. خطاب شد: یا نوح! او در حقیقت از کسان تو نیست، او را کرداری ناشایسته است، پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه، من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی.

نوح گفت: پروردگارا من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی، از زیانکاران باشم.(۱)

۱- ۹۴. سوره هود / آیات ۴۱ الی ۴۷.

دنیا دوستی در کربلا

رمز و عامل دشـمنی با امام حسـین علیه السـلام در روز عاشورا - روز تجلّی دوستی و دشـمنی - دوستی و محبّت دنیا بود. امام حسـین علیه السـلام بـا گشودن این رمز به همه آموخت که دل دادن به فرزنـد زهراعلیهـا السـلام با دلبسـتگی به دنیا سازگاری ندارد.

امام علیه السـلام در روز عاشورا با دشـمن در سـخنانی که در آن دوستی نسـبت به دنیا را عامل دشـمنی با حسـین علیه السـلام دانسته چنین فرمود:

«بندگان خدا! از خدا بترسـید و از دنیا برحذر باشـید که اگر بنا بود همه دنیا به یک نفر داده شود و یا یک فرد برای همیشه در دنیا بمانـد، پیامبران برای بقا سـزاوارتر و برای جلب خشـنودی بهتر و چنین حکمی خوش آینـدتر بود، ولی هرگز! زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق نموده که تازه هایش کهنه، و نعمت هایش زایل، و سـرور و شادی اش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید. دون منزلی است و موقّت خانه ای، پس برای آخرت خود توشه ای برگیرید... .

مردم! دنیـا شـما را گول نزنـد که هرکس به آن تکیه کنـد ناامیـدش سـازد و هر کس بر وی طمع کنـد به یأس و ناامیـدی اش کشاند. و شـما اینک به امری هم پیمان شده اید که خشم خدا را برانگیخته و به سبب آن، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شـما فرو فرستاده است. شـما که به فرمـان خـدا گردن نهـاده و به پیامبرش ایمان آوردیـد سـپس برای کشـتن اهل بیت و فرزندانش هجوم کردید، شـیطان بر شـما مسلط گردیده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است، ننگ بر شما و ننگ بر ایده و هدف شما.»(۱)

ص:۱۲۰

۱- ۹۵. مقتل خوارزمی: ج ۱ / ص ۲۵۳.

دنیا دوستی عمر سعد

این سخنان به صورت عمومی، علّت دشمنی ورزیّ دشمنان را بیان نمود، ولی امام حسین علیه السلام به صورت خصوصی هم دنیاپرستی را علّت دشمنی بیان کرد. هنگامی که امام پیشنهاد نمود که با عمر سعد گفتگو کند، او پذیرفت و در تاریکی شب در خیمه ای که فقط برادرش عباس و فرزندش علی اکبر حضور داشتند و در طرف مقابل هم عمر سعد و فرزندش حفص و غلام مخصوصش بودند، جمع شدند.

امام به او فرمود: «آیا می خواهی با من جنگ کنی، در حالی که مرا می شناسی و می دانی پدر من چه کسی است، و آیا از خدایی که برگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟ آیا نمی خواهی با من باشی و دست از بنی امیّه برداری که این عمل به خدا نزدیک تر و مورد توجّه اوست.»

اینجاست که دوستی دنیا مانع دل دادن به فرزند زهراعلیهما السلام می شود، لذا پاسخ داد: می ترسم خانه مرا در کوفه ویران کنند. امام فرمود: من با هزینه خودم برای تو خانه می سازم. گفت: می ترسم باغ و نخلستان مرا مصادره کنند.

امام فرمود: من در حجاز بهتر از این باغ ها را که در کوفه داری، به تو می دهم. پاسخ داد: زن و فرزندم در کوفه است، می ترسم آنها را به قتل برسانند.

امام وقتی دید او بهانه می گیرد و دوستی و محبّت دنیا از قلبش بیرون نمی رود، از جای خود برخاست و فرمود: «خدایت هرچه زودتر در میان رختخوابت بکشد و روز قیامت از گناهانت درنگذرد.»(۱)

ص:۱۲۱

۱- ۹۶. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۳۸۸.

آری، او به خاطر دنیا دست از دوستی حسین علیه السلام برداشت و طولی نکشید که بین او و دنیا فاصله افتاد و به عذاب الهی گرفتار شد.

۲) شناخت و معرفت

توضیح

محبّت انسان اسیر شناخت اوست، هرچه را بشناسد که برای او سودمند است، به آن محبّت پیدا می کند. مثلاً در امور مادّی ابتدا که می خواهد شغل برای خود انتخاب کند، یکی از ملاک های او سوددهی آن شغل است، اعم از سود مادّی یا معنوی، لذا شغل های مختلف را بررسی می کند، آن شغلی را که باور کرد سوددهی دارد، نسبت به آن علاقه مند می شود و هرچه این باور بیشتر شود محبّت هم بیشتر می شود، به طوری که حاضر نیست به سراغ هیچ شغل دیگری برود.

یا مثلاً می خواهد خانه ای بخرد، خانه های متعدد را دیده ولی نسبت به یک خانه خیلی علاقه مند شده، چرا؟ زیرا می بیند از حیث منافعی که در نظر دارد، بیشتر خواسته هایش را تأمین می کند، در نقطه خوش آب و هوایی است، نزدیک به محل کار است، خانه محکم و مستحکم است، همسایه های خوبی دارد، از نور کافی برخوردار است.

لذا اگر کسی نسبت به چیزی علاقه نداشت، وقتی منافع آن را برایش بگوییم و بشماریم، کم کم محبّت پیدا می کند.

ص:۱۲۲

محبّت به خداوند وقتی پیدا می شود که انسان معرفت پیدا کند که خداوند چقدر برای انسان نفع و سود دارد، چه منافعی از او به ما رسیده و چه منافعی خواهد رسید و چه منافعی الان می رسد، اگر به گذشته خود و حال و آینده نگاه کند و نیازهای خود را مورد توجه قرار دهد، به آن مرکز قدرتی که نیازهای او را تأمین می کند، محبّت پیدا خواهد کرد.

آشنایی با نعمت ها، راه دوستی با خدا

خداوند به پیامبرش خطاب می کند: مرا دوست بدار و کاری کن که خلق من هم مرا دوست بدارند، عرض می کند: من ترا دوست می دارم ولی چه کنم که خلق تو را دوست بدارند؟ خطاب می رسد: نعمت های مرا برای آنها یادآوری کن، وقتی به یاد نعمت های من باشند مرا دوست خواهند داشت.(۱)

آری، شناخت و معرفت است که محبّت می آورد، لذا امام صادق علیه السلام در گفتاری فرمود: «صاحبان فکر که اعمالشان بر اساس تفکر است، نتیجه ای که می برند محبّت خداست، وقتی محبّت خدا در قلب قرار گرفت، الطاف باری تعالی به سرعت سراغ قلب آنان می آید و وقتی الطاف خداوند آمد... کار به جایی می رسد که خواسته او و محبّتش، فقط نسبت به خالقش یعنی خداوند خلاصه می گردد... ولی وقتی شناخت و محبّت پیدا نکرد اعمالش بی ارزش است و بهره ای برای او ندارد.(۲)

۱- ۹۷. بحار الانوار: ج ۱۴ / ص ۳۸؛ «عن النبی صلی الله علیه وآله قال: قال اللّٰه عزّوجلّ لداودعلیه السلام: أحبّنی وحبّبنی إلیّ خلقی. قال: یاربّ! نعم أنا أُحبّک فکیف أحببک إلی خلقک؟ قال: أذکر أیادیّ عندهم فإنّک إذا ذکرت ذلک لهم أحبّونی.»

۲- ۹۸. بحار الانوار: ج ۷۰ / ص ۲۵؛ «عن الصادق علیه السلام قال: إنّ أولی الألباب الذین عملوا بالفکره حتی ورثوا منه حبّ اللّٰه، فإنّ حبّ اللّٰه إذا ورثه القلب واستضآء به، أسرع إلیه اللطف، فإذا نزل اللطف صار من أهل الفوائد، فإذا صار من أهل الفوائد تکلّم بالحکمه، وإذا تکلّم بالحکمه صار صاحب فطنه، فإذا نزل منزله الفطنه عمل فی القدره، فإذا عمل فی القدره عرف الأطباق السبعه، فإذا بلغ هذه المنزله صار یتقلّب فی فکر بلطف وحکمه وبیان، فإذا بلغ هذه المنزله جعل شهوته ومحبّته فی خالقه، فإذا فعل ذلک نزل منزله الکبری، فعاین ربّه فی قلبه وورث الحکمه بغیر ما ورثه الحکمآء وورث العلم بغیر ما ورثه العلمآء، وورث الصدق بغیر ما ورث الصدّیقون، إنّ الحکمآء ورثوا الحکمه بالصمت، وأنّ العلمآء ورثوا العلم بالطلب، وأنّ الصدّیقین ورثوا الصدق بالخشوع وطول العباده، فمن أخذه بهذه السیره إمّا أن یسفل وإمّا أن یرفع وأکثرهم الذی یسفل ولا یرفع إذا لم یرع حقّ اللّٰه ولم یعمل بما أمر به، فهذه صفه من لم یعرف اللّٰه حقّ معرفته ولم یحبّه حقّ محبّته، فلا یغرّنّک صلوتهم وصیامهم وروایاتهم وعلومهم، فإنّهم حمر مستنفره.»

چرا علی علیه السلام را دوست داری؟

معاویه بعـد از شـهادت علی علیه السـلام به حجّ رفت، زنی بود به نام دارمیه از محبّین امیرالمؤمنین علیه السـلام، معاویه فرسـتاد سراغش، وقتی او را آوردند، از او سؤال کرد: آیا می دانی چرا تو را احضار کردم؟ پاسخ داد: غیب دانستن مخصوص خداوند است. معاویه گفت: فرسـتادم سـراغ تو تا یک سؤال بپرسم و آن این است که به چه جهتی علی را دوست داری و از من نفرت داری؟

دارمیه گفت: محبّت من نسبت به علی علیه السلام به خاطر عدالتی است که در زمان حکومتش در بین مردم داشت و نسبت به همه مردم به تساوی عمـل می کرد و امـا دشـمنی من نسـبت به تو به خـاطر این است که بـا چنین مردی جنگیـدی، محبّت من نسـبت به علی علیه السـلام به خاطر این است که پیامبر خداصـلی الله علیه وآله او را دوست می داشت و او دوستدار مساکین و فقرا بود و اهل دین را بزرگ می داشت. با تو دشمن هستم، زیرا خون مردم را به ناحق می ریزی و در قضاوت به عدالت رفتار نمی کنی و احکام تو ظالمانه و بر اساس هوای نفس است.

ص:۱۲۴

معاویه از او پرسید: آیا علی را دیده بودی؟ دارمیه گفت: آری.

- او را چگونه دیدی؟

- این گونه دیدم که حکومت و ریاست او را به انحراف نکشید، همان حکومتی که موجب انحراف تو شد، دنیا او را مشغول نکرد آن گونه که تو را مشغول کرد.

- آیا سخنان او را شنیده بودی؟

- آری، سخنانش حکیمانه بود و انسان را از جهالت و نادانی بیرون می آورد.

- آیا نیازی هم داری؟

- اگر بگویم انجام می دهی؟

- آری.

- صد شتر با چوپان همراهش می خواهم.

- برای چه می خواهی؟

- برای اینکه زندگی خود را اداره کنم.

- اگر این کار را انجام دهم،محبّتی راکه به علی علیه السلام داری نسبت به من خواهی داشت؟

- نه، حتی کمتر از آن را هم نخواهم داشت.

معاویه صد شتر را در اختیار او گذاشت و گفت: اگر علی بود چنین کاری نمی کرد که من در حقّ تو کردم.

او گفت: آری علی هیچ وقت چنین کاری نمی کرد که بیاید اموال مسلمین را در اختیار من بگذارد.(۱)

۱- ۹۹. الغدیر: ج ۱۰ / ص ۱۶۷.

آری انسان با شناختی که نسبت به کمالات یک شخص پیدا می کند، این چنین محبّ او می شود که همگان را به تعجب وا می دارد و نسبت به کسانی که با این ارزش ها مبارزه کنند، آن چنان عداوت و دشمنی پیدا می کند که حاضر نیست به هیچ قیمتی از آن صرف نظر کند و کینه نداشته باشد.

آشنایی با امام حسن مجتبی علیه السلام

زمانی در شام، تبلیغات زیادی بر علیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، از جمله امام مجتبی علیه السلام انجام شده بود. شخصی که تحت تأثیر این تبلیغات بود، وارد مدینه شد در حالی که امام مجتبی علیه السلام سوار بر مرکب بود و عبور می کرد، تا نگاه آن شخص به امام علیه السلام افتاد، شروع کرد به لعن و ناسزا گفتن.

امام حسن علیه السلام چیزی نفرمود تا مرد شامی از دشنام دادن فارغ شد، آن گاه امام به او رو کرد و سلام داد و تبسّم ‌نمود. سپس فرمود: ای مرد! فکر می کنم غریب باشی و بر تو اشتباه شده باشد، اگر از ما طلب رضایت کنی راضی می شویم، اگر چیزی سؤال کنی عطا می کنیم، اگر طلب هدایت و ارشاد کنی راهنمایی می کنیم و اگر گرسنه باشی سیرت می کنیم، اگر برهنه باشی تو را می پوشانیم، اگر محتاج باشی بی نیازت می کنیم و اگر رانده شده باشی پناهت می دهیم و اگر به خانه ما مهمان شوی برای تو بهتر است، زیرا ما جا و امکانات داریم.

ص:۱۲۶

مرد شامی شروع کرد به گریه کردن و گفت: شهادت می دهم که تویی خلیفه خدا در روی زمین و«اللَّه أعلم حیث یجعل رسالته»، قبل از آنکه شما را ملاقات کنم تو و پدرت دشمن ترین خلق نزد من بودید ولی اکنون محبوب ترین خلق خدا هستید. به خانه امام حسن علیه السلام رفت و تا در مدینه بود مهمان حضرت بود و از محبّان و معتقدان خاندان نبوّت و اهل بیت رسالت علیهم السلام شد.(۱)

آشنایی با زیبایی ها

و چنین است که آشنا شدن و شناخت پیدا نمودن نسبت به انسان هایی که آیینه کمالات و صفات پسندیده هستند، موجب پیدایش محبّت نسبت به آنهاست، آشنایی در ابعاد مختلف زندگی، رفتار و گفتار آنان، اخلاق و صفات پسندیده آنان. لذا ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم، می فرمود:«خدا رحمت کند بنده ای را که ما را محبوب مردم قرار دهد و کاری نکند که با ما دشمن شوند، به خدا قسم اگر مردم زیبایی های کلام ما را ببینند هر آینه شیعیان ما عزیزتر می شوند.»(۲)

۱- ۱۰۰. إنّ شامیاً رآه راکباً فجعل یلعنه والحسن علیه السلام لا یردّ، فلمّا فرغ، أقبل الحسن علیه السلام فسلّم علیه وضحک فقال: أیّها الشیخ! أظنّک غریباً ولعلّک شبّهت، فلو استعتبتنا أعتبناک، ولو سألتنا أعطیناک، ولو استرشدتنا أرشدناک، ولو استحملتنا أحملناک، وإن کنت جائعاً أشبعناک، وإن کنت عریاناً کسوناک، وإن کنت محتاجاً أغنیناک، وإن کنت ضیفنا إلی وقت ارتحالک کان أعود علیک لأنّ لنا موضعاً رحباً وجاهاً عریضاً ومالاً کثیراً. فلمّا سمع الرجل کلامه، بکی ثمّ قال: أشهد أنّک خلیفه اللَّه فی أرضه، اللَّه أعلم حیث یجعل رسالته وکنت أنت وأبوک أبغض خلق اللَّه إلیّ والآن أنت أحبّ خلق اللَّه إلیّ وحوّل رحله إلیه وکان ضیفه إلی أن ارتحل وصار معتقداً لمحبّتهم.»

۲- ۱۰۱. اصول کافی: ج ۸ / ص ۲۲۹؛ «عن أبی بصیر قال: سمعت أباعبد اللَّه علیه السلام یقول: رحم اللَّه عبداً حبّبنا إلی الناس ولم یبغضنا إلیهم، أما واللَّه لو یروون محاسن کلامنا لکانوا به أعزّ وما استطاع أحد أن یتعلّق علیهم بشی ء ولکن أحدهم یسمع الکلمه فیحطّ إلیها عشراً.»

دیـدن زیبایی ها انسان را جذب می کند و قلب را مسـخر خود می نماید، قلبی که باید مملو از محبّت شود نیاز به دیدن خوبی ها و خوب ها دارد.

ایمـان در قلب انسـان پیـدا نمی شود مگر اینکه در نظر انسان زیبا باشـد و خداونـد ایمان را در دل ها زینت می بخشـد تا ایمانِ تزیین شده، محبوب انسان شود.

«وَاعْلَمُوا أَنَّ فِیكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ یُطِیعُكُمْ فِی كَثِیرٍ مِنَ الأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْكُمُ الإِیمانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَیْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیانَ أُولئِكَ هُمُ الرّاشِدُونَ»؛(۱)

و بدانیـد که پیامبر خدا در میان شـماست اگر در بسـیاری از کارها از شـما پیروی کند قطعاً دچار زحمت می شوید، لیکن خدا ایمـان را برای شـما دوست داشـتنی گردانیـد و آن را در دل هـای شـما بیـاراست و کفر و پلیـدکاری و سرکشـی را در نظرتان ناخوشایند ساخت، آنان ره یافتگانند.»

خداوند زیبایی ها

در دعاهایی که از حضـرات معصومین علیهم السـلام وارد شـده، از همین شـیوه اسـتفاده گردیـده است، یعنی برای اینکه انسان نسبت به خداونـد محبّت پیـدا کنـد، در قالب دعا، کمالات خداوند را بیان کرده اند و دعاها با تزریق معرفت نسـبت به زیبایی های حق تعالی در وجود انسان، قلب ها را مسخّر و مجذوب خداوند می نمایند.

۱- ۱۰۲. سوره حجرات / آیه ۷.

در دعای ابوحمزه ثمالی می خوانیم:

«فَوَعِزَّتِکَ لَوِ انْتَهَرْتَنِی ما بَرِحْتُ مِنْ بابِکَ وَلا کَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِکَ، لِما أُلْهِمَ قَلْبِی مِنَ الْمَعْرِفَهِ بِکَرَمِکَ وَسِعَهِ رَحْمَتِکَ، إلی مَنْ یَذْهَبُ الْعَبْدُ إلّا إلی مَوْلاهُ وَإلی مَنْ یَلْتَجِئُ الْمَخْلُوقُ إلّا إلی خالِقِهِ؟ إلهِی لَوْ قَرَنْتَنِی بِالْأَصْفادِ وَمَنَعْتَنِی سَیْبَکَ مِنْ بَیْنِ الأَشْهادِ وَدَلَلْتَ عَلی فَضایِحِی عُیُونَ الْعِبادِ وَأَمَرْتَ بِی إلَی النّارِ وَحُلْتَ بَیْنِی وَبَیْنَ الأبْرارِ ما قَطَعْتُ رَجائِی مِنْکَ وَما صَرَفْتُ تَأْمِیلِی لِلْعَفْوِ عَنْکَ وَلا خَرَجَ حُبُّکَ مِنْ قَلْبِی، أَنَا لا أَنْسی أَیادِیکَ عِنْدِی وَسِتْرَکَ عَلَیَّ فِی دارِ الدُّنیا. سَیِّدِی أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیا مِنْ قَلْبِی وَاجْمَعْ بَیْنِی وَبیْنَ الْمُصْطَفی وَآلِهِ خِیَرَتِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَخاتَمِ النَّبِیِّینَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ؛(۱)

به عزّتت سوگند که اگر مرا برانی، از درگاهت نمی روم و از زمزمه الهامات قلبی ام در شناخت کرامتت دست نمی کشم و پا از وادی بی منتهای رحمتت بیرون نمی گذارم. بنده به کجا می تواند بگریزد جز دامان مولای خود؟ مخلوق به کجا می تواند پناه برد جز آغوش آفریننده خود؟ خدایا! حتی اگر به بندم کشی و روی لطف از من بپوشی و در عیان کردن بدی های من در نظر خلایق بکوشی، حتی اگر مرا به آتشت دراندازی و میان من و خوبان درگاهت فاصله اندازی، محال است که دست امید از ضریح لطف تو بردارم و روی آرزو از آستان مهر تو بگردانم،

ص:۱۲۹

۱- ۱۰۳. فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی.

محال است که محبتت را از دلم برانم و نعمت هایت را به بوته نسیان سپارم و پرده پوشی ات را در این دنیا از یاد ببرم. آقای من! عشق به دنیا را از دلم بیرون کن و مرا همنشین پیامبر و اهل بیت او قرار ده، با پیامبر خاتم، محمد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و بندگان برگزیده و برترت.»

مباهله برای دوستی امام حسین علیه السلام

افرادی که پروانه وار اطراف شمع وجود فرزند زهراعلیهما السلام را گرفته بودند، با آگاهی و شناخت، قدم در این راه گذاشته بودند، لذا هنگام سخن گفتن با امام حسین علیه السلام می گفتند: خداوند بر ما منّت نهاد که بتوانیم در رکاب شما بجنگیم و اعضای بدن ما قطعه قطعه شود و روز قیامت جدّ تو ما را شفاعت نماید.

آنان دل دادن به امام حسین علیه السلام را رسیدن به بهشت و قدم آخر را وارد شدن شمشیرها بر بدنها و غوطه ور شدن در خون می دانستند. شب عاشورا هنگامی که حسین علیه السلام آیه ای از قرآن را تلاوت نمود:

«وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ خَیْراً»؛(۱)

کافران فکر نکنند مهلتی را که ما به آنان دادیم خیر آنهاست.

مردی از دشمن شنید و گفت: ما طیّب و پاکیزه هستیم و آیه قرآن ما را از شما جدا کرده است. بُریر که از یاران امام حسین علیه السلام است پاسخ داد: اما تو، خدا تو را از پاکان قرار نداده. پرسید: تو کیستی؟ پاسخ داد: بُریر.

۱- ۱۰۴. سوره آل عمران / آیه ۱۷۸.

بُریر با آگاهی و شناخت می داند پاکیزه کیست و آیه تطهیر در حقّ چه کسانی نازل شده، او امام حسین علیه السلام را پاکیزه ترین افراد می داند.

به بُریر گفت: آیا به یاد داری که در گذشته می گفتی معاویه گمراه است و علی بن ابی طالب علیهما السلام امام حق و هدایت است؟ بُریر گفت: بلی. او گفت: من گواهی می دهم که تو از گمراهانی. بریر گفت: حاضری مباهله کنیم و لعنت خدا را بر کسی که باطل است، بخواهیم؟

هر دو بیرون آمدند و برای مباهله دست هایشان را بالا بردند و به مبارزه برخاستند. بین آنان درگیری شد، بُریر ضربه ای به او زد که کلاهخود او را شکافت و به مغزش رسید و او را به زمین انداخت و از این راه حقّانیت خود را اثبات کرد.(۱)

آگاهی و شناخت نسبت به طهارت و پاکیزگی خاندان نبوّت علیهم السلام هیچ جای تردید و شکی برای دلدادگی به آنان باقی نمی گذارد و انسانی همچون بُریر را عاشقانه زیر شمشیرهای دشمن حسین می کشاند.(۲)

۱- ۱۰۵. ابصار العین: ص ۷۰.

۲- ۱۰۶. بحار الانوار: ج ۷۷ / ص ۲۸؛ «روی عن أمیر المؤمنین علیه السلام: أنّ النبیّ صلی الله علیه وآله سأل ربّه سبحانه لیله المعراج فقال: یاربّ! أیّ الأعمال أفضل؟ ... فقال اللّه عزّوجلّ: یا أحمد! هل تدری أیّ عیش أهنأ وأیّ حیوه أبقی؟ قال: اللّهمّ لا- قال: أمّا العیش الهنی ء فهو الذی لا یفتر صاحبه عن ذکری ولا ینسی نعمتی ولا یجهل حقّی یطلب رضای فی لیله ونهاره، وأمّا الحیوه الباقیه فهی التی یعمل لنفسه حتی تهوّن علیه الدنیا وتصغر فی عینه وتعظم الآخره عنده ویؤثر هوای علی هواه ویبتغی مرضاتی ویعظّم حقّ عظمتی ویذکر علمی به، ویراقبنی باللّیل والنهار عند کلّ سیّئه أو معصیه، وینقی قلبه عن کلّ ما أکره، ویبغض الشیطان ووساوسه، ولا- یجعل لإبلیس علی قلبه سلطاناً وسبیلاً فإذا فعل ذلک أسکنت قلبه حبّاً حتی أجعل قلبه لی وفراغه واشتغاله وهمّه وحدیثه من النعمه الّتی أنعمت بها علی أهل محبّتی من خلقی وأفتح عین قلبه وسمعه حتی یسمع بقلبه وینظر بقلبه إلی جلالی وعظمتی وأضیّق علیه الدنیا وأبغض إلیه ما فیها من اللذّات وأحذّره من الدنیا وما فیها کما یحذّر الراعی غنمه من مراتع الهلکه، فإذا کان هکذا یفرّ من الناس فراراً وینقل من دار الفنآء إلی دار البقآء ومن دار الشیطان إلی دار الرحمن. یا أحمد! ولأُزیّننّه بالهیبه والعظمه، فهذا هو العیش الهنی ء والحیوه الباقیه وهذا مقام الراضین، فمن عمل برضای ألزمه ثلاث خصال: أعرّفه شکراً لا- یخالطه الجهل وذکراً لا یخالطه النسیان ومحبّه لا یؤثر علی محبّتی محبّه المخلوقین، فإذا أحبّنی أحببته وأفتح عین قلبه إلی جلالی ولا- أخفی علیه خاصّه خلقی وأُناجیه فی ظلم اللّیل ونور النهار حتی ینقطع حدیثه مع المخلوقین. ومجالسته معهم وأسمعه کلامی وکلام ملآئکتی وأعرفه السرّ الذی سترته عن خلقی وألبسه الحیوه حتی یستحیی منه الخلق کلّهم ویمشی علی الأرض مغفوراً له وأجعل قلبه واعیاً وبصیراً ولا أخفی علیه شیئاً من جنّه ولا نار، وأعرّفه ما یمرّ علی الناس فی یوم القیامه من الهول والشدّه، وما أحاسب الأغنیآء والفقرآء والجهّال والعلمآء وأنوّمه فی قبره وأنزل علیه منکراً ونکیراً حتی یسألاه ولا- یری غمره الموت وظلمه القبر واللحد وهول المطلع، ثمّ أنصب له میزانه وأنشر دیوانه، ثمّ أضع کتابه فی یمینه فیقرؤه منشوراً، ثمّ لا أجعل بینی وبینه ترجماناً، فهذه صفات المحبّین.»

۳) پیوند و ارتباط

توضیح

ارتباط دوستانه هرچه بیشتر شود، بر محبّت و دوستی افزوده می گردد و لو دوستی نسبت به جمادی همانند سنگ باشد. البته ارتباط، شیوه های مختلف دارد، گاهی ارتباط فکری است که هرچه بیشتر به فکر او باشد محبّتش بیشتر می شود، گاهی عملی است، یعنی کارهایی انجام می دهد که رضایت او را جلب کند. گاهی ارتباط، حضور پیدا کردن نزد اوست. تمام اینها محبّت ایجاد کرده و علاقه را افزایش می دهد.

کسی که در زندگی به یاد خداست، همیشه کارهایی انجام می دهد که رضایت او را جلب کند و از کارهایی که موجب ناخشنودی خداوند است دور می شود، قلب او جایگاه محبّت خدا می گردد و وقتی دوستدار خدا شد همیشه می خواهد سخن از خدا بگوید، از کمالات محبوبش سخن به میان بیاورد، دائماً می خواهد

ص:۱۳۲

خوبی های او را در حقّ خودش بازگو کند، آن چنان او را دوست دارد که حاضر نیست آن محبّت را با هیچ محبتی معاوضه کند. البته چنین محبتی آثاری را به دنبال دارد که یکی از آنها این است که محبوب نیز، بیشتر خود را به او نشان می دهد و آن چنان زیبایی های خداوند را می بیند که محو او گشته و از دیگران غافل می شود و دوری می جوید.(۱)

آری مگر می شود که انسان طعم محبّت خداوند را بچشد و آن را با محبّت های دیگر مبادله کند.

بی جهت نیست که دستورات دینی در رابطه با حضرات معصومین علیهم السلام به گونه ای است که شیوه های مختلف ارتباط را از جمله به محضر آنها رفتن، به آنها نگاه کردن، به سخنانشان گوش فرا دادن، نقل سخنان آنها برای دیگران، آشنایی با کمالات آنها، بعد از شهادت آنان به زیارت قبور آنها رفتن و...تأکید می کند.

۱- ۱۰۷. بحار الانوار: ج ۹۴ / ص ۱۴۸؛ «مناجات امام سجادعلیه السلام؛ بسم اللّه الرحمن الرحیم، إلهی من ذا الذی ذاق حلاوه محبّتک فرام منک بدلاً ومن ذا الذی آنس بقربک فابتغی عنک حولاً. إلهی فاجعلنا ممّن اصطفیته لقربک وولایتک وأخلصته لودّک ومحبتک وشوّقته إلی لقآئک ورضّیته بقضآئک ومنحته بالنظر إلی وجهک وحبوته برضاک وأعذته من هجرک وقلاک وبوّأته مقعد الصدق فی جوارک وخصصته بمعرفتک وأهّلته لعبادتک وهیّمته لإرادتک واجتبیته بمشاهدتک وأخلیت وجهه لک وفرّغت فؤاده لحبّک ورغّبته فیما عندک وألهمته ذکرک وأوزعته شکرک وشغلته بطاعتک وصیّرته من صالحی بریّتک وأخترته بمناجاتک وقطعت عنه کلّ شیء یقطعه عنک. اللّهمّ اجعلنا ممّن دأبهم الارتیاح إلیک والحنین ودهرهم الزفره والأنین. جباههم ساجده لعظمتک وعیونهم ساهره فی خدمتک ودموعهم سائله من خشیتک وقلوبهم متعلّقه بمحبّتک وأفئدتهم منخلعه من مهابتک، یا من أنوار قدسه لأبصار محبّیه رآئقه وسبحات وجهه لقلوب عارفیه شآئقه، یا مُنی قلوب المشتاقین ویا غایه آمال المحبّین أسألک حبّک وحبّ من یحبّک وحبّ کلّ عمل یوصلنی إلی قربک وأن تجعلک أحبّ إلیّ ممّا سواک وأن تجعل حبّی إیّاک قآئداً إلی رضوانک وشوقی إلیک ذآئداً عن عصیانک وامنن بالنظر إلیک علیّ وانظر بعین الودّ والعطف إلیّ، ولا تصرف عنّی وجهک واجعلنی من أهل الإسعاد والحظوه عندک، یا مجیب یا أرحم الراحمین.»

پیوند با فضایل امام علی علیه السلام

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند برای برادرم علی علیه السلام فضایلی قرار داده که قابل شمارش نیست. کسی که فضیلتی از فضایلش را در حالی که اقرار به آن دارد بخواند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد و کسی که فضیلتی از فضایلش را بنویسد، مادامی که آن نوشته باقی باشد، ملائکه برای او استغفار می کنند، و کسی که فضیلتی از فضایلش را بشنود، خداوند گناهانی که به وسیله گوش مرتکب شده می آمرزد، و کسی که به نوشته ای که فضایل او را دربر دارد نگاه کند، گناهانی که با چشم مرتکب شده خداوند می آمرزد.»

سپس فرمود: «نگاه کردن به علی بن ابی طالب علیهما السلام عبادت است و خداوند ایمان بنده ای را بدون ولایت علی و بیزاری از دشمنان علی علیه السلام نمی پذیرد.»(1)

هر روز به دیدار پیامبر خداصلی الله علیه وآله

زمان پیامبرصلی الله علیه وآله مرد کاسبی بود که محبّت زیادی به رسول خداصلی الله علیه وآله داشت، هر وقت از خانه بیرون می آمد و می خواست به سر کار خود برود، ابتدا می آمد نگاهی به رسول خداصلی الله علیه وآله می کرد و می رفت.

---

۱ - ۱۰۸. بحار الانوار: ج ۲۶ / ص ۲۲۹؛ «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: إنّ اللَّه تعالی جعل لأخی علی بن أبی طالب علیهما السلام فضائل لاتحصی کثره، فمن قرأ فضیله من فضائله مقرّاً بها غفر اللَّه له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر، ومن کتب فضیله من فضائله لم تزل الملآئکه یستغفرون له ما بقی لتلک الکتابه رسم، ومن استمع إلی فضیله من فضائله غفر اللَّه له الذنوب التی اکتسبها بالسمع، ومن نظر إلی کتابه من فضائله غفر اللَّه له الذنوب التی اکتسبها بالنظر. ثمّ قال: النظر إلی علی بن أبی طالب علیهما السلام عباده ولا یقبل اللَّه إیمان عبد إلّا بولایته والبرآئه من أعدآئه.»

پیامبر خداصلی الله علیه وآله هم به این مسأله توجه داشت، لذا حضرت سر مبارک را بلند می کرد تا او حضرت را ببیند.

روزی آمد و پس از دیدار پیامبر رفت، ولی طولی نکشید که دوباره برگشت وقتی پیامبر او را دید، با دست اشاره کرد بیا بنشین. در مقابل رسول خدا نشست، حضرت فرمود: امروز کاری انجام دادی که روزهای قبل انجام نمی دادی. پاسخ داد: یا رسول اللَّه! یاد شما در قلب من مانع شد به سراغ کارم بروم، لذا دوباره برگشتم.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله در حق او دعا کرد. چند روزی گذشت، پیامبر او را ندید، سؤال کرد: کجاست؟ به حضرت گفتند: ما هم چند روز است که او را ندیده ایم. پیامبر حرکت کرد و به بازار رفت در حالی که اصحاب حضرت هم همراهش بودند.

وقتی به مغازه او رسیدند، دیدند کسی در مغازه او نیست، از همسایگان او پرسیدند، آنها گفتند: از دنیا رفته است. حضرت فرمود: خدا او را رحمت کند، به خدا قسم! او مرا دوست داشت دوست داشتنی که اگر گناهی داشت خداوند او را آمرزید.(1)

ص:۱۳۵

۱- ۱۰۹. مرأه العقول: ج ۲۵ / ص ۱۷۹؛ «عن أبی عبد اللَّه علیه السلام قال: کان رجل یبیع الزیت وکان یحبّ رسول اللَّه حبّاً شدیداً کان إذا أراد أن یذهب فی حاجته لم یمض حتی ینظر إلی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله، قد عرف ذلک منه فإذا جآء تطاول له حتی ینظر إلیه، حتی إذا کانت ذات یوم دخل علیه فتطاول له رسول اللَّه صلی الله علیه وآله حتی نظر إلیه ثمّ مضی فی حاجته، فلم یکن بأسرع من أن رجع، فلمّا رآه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله قد فعل ذلک، أشار إلیه بیده اِجلس، فجلس بین یدیه فقال: ما لک فعلت الیوم شیئاً لم تکن تفعله قبل ذلک؟ فقال: یا رسول اللَّه! والذی بعثک بالحقّ نبیّاً لغشی قلبی شی ء من ذکرک حتی ما استطعت أن أمضی فی حاجتی حتّی رجعت إلیک، فدعا له وقال له خیراً. ثمّ مکث رسول اللَّه صلی الله علیه وآله أیّاماً لا ـ یراه، فلمّ ـا فقده سأل عنه، فقیل: یا رسول اللَّه! ما رأیناه منذ أیّام، فانتعل رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وانتعل معه أصحابه وانطلق حتّی أتوا سوق الزیت، فإذا دکّان الرجل لیس فیه أحد، فسأل عنه جیرانه فقالوا: یا رسول اللَّه! مات ولقد کان عندنا أمیناً صدوقاً إلّا أنّه قد کان فیه خصله، قال: وما هی؟ قالوا: کان یرهق - یعنون یتبع النساء - فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: رحمه اللَّه! واللَّه لقد کان یحبّنی حبّاً لو کان نخّاساً لغفر اللَّه له.»

آری مگر می شود انسان با معرفت و شناخت به محبوبش نگاه کند و او را ببیند، ولی به محبّتش افزوده نگردد، نگاه به محبوبی که الگوی کمالات و زیبایی ها است، انسان را به او نزدیک می کند و از کمالات او بهره مند می سازد.

پیوند با نگاه به علی علیه السلام

ابوذر غفاری که در وادی محبّت سبقت گرفته، در حالی که دیگران مشغول عبادت و نماز خواندن بودند، چشمانش متوجّه امیرالمؤمنین علی علیه السلام می شود و به او نگاه می کند. به او می گویند: دیگران مشغول عبادت و نماز هستند، ولی تو ایستاده ای به علی علیه السلام نگاه می کنی. و او در جواب می گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «نگاه به علی بن ابی طالب علیهما السلام عبادت است.»(۱)

کمال حج به دیدار اهل بیت علیهم السلام

خانه خدا و بیت اللّه الحرام با آن عظمتی که دارد بر کسانی که استطاعت و تمکن دارند، در طول عمر یک مرتبه واجب است به زیارت آن بروند و اعمال مخصوص را انجام دهند و پیوند خود را با خالق هستی بیشتر نمایند، ولی بعد از اعمال حجّ

ص:۱۳۶

۱- ۱۱۰. مستدرک الوسائل: ج ۴ / ص ۲۶۸؛ «کان الناس یصلّون وأبوذر ینظر إلی أمیر المؤمنین علیه السلام، فقیل له فی ذلک، فقال: سمعت رسول اللّه صلی الله علیه وآله یقول: النظر إلی علیّ بن أبی طالب علیهما السلام عباده.»

موظفند که خدمت امام علیه السلام برسند و از محضر امام استفاده کنند و این کار در زمان حضرات معصومین علیهما السلام رواج پیدا کرده بود که شیعیان بعد از آن که اعمال حج را انجام می دادند به دیدار امام علیه السلام می شتافتند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إذا حَجَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَخْتِمْ حَجَّهُ بِزِيارَتِنا، لِأَنَّ ذلِكَ مِنْ تَمامِ الْحَجِّ؛(۱)

وقتی یکی از شما حج انجام می دهد، حج خود را با زیارت ما به پایان رساند، زیرا زیارت ما حج را کامل می کند.»

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله در روایتی فرمود: «کسی که به مکه رود و حج انجام دهد ولی برای زیارت من به مدینه نیاید، روز قیامت من از او روی می گردانم و کسی که به زیارت من بیاید شفاعت من بر او واجب می شود، و کسی که شفاعت من بر او واجب گردد، بهشت بر او واجب شود.»(۲)

از روایات استفاده می شود: حجّی که با امام معصوم پیوند نداشته باشد حجّ نیست و اگر حجّ انسان بخواهد به امضا برسد و مورد تأیید واقع شود، باید انسان به محضر پیامبر خدا و حضرات معصومین علیهم السلام برود، چه در زمان حیات آنها و چه بعد از رحلت و شهادت، که به زیارت قبور آنها رفته و با این کار، حجّ خود را کامل نماید.

۱- ۱۱۱. بحارالانوار: ج ۱۰۰ / ص ۱۳۹.
۲- ۱۱۲. بحار الانوار: ج ۱۰۰ / ص ۱۴۰؛ «قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله: من أتی مکّه حاجّاً ولم یزرنی إلی المدینه جفوته یوم القیامه، ومن جآءنی زائراً وجبت له شفاعتی، ومن وجبت له شفاعتی وجبت له الجنّه.»

زیرا روح اعمال انسان، مسأله ولایت و محبّت می باشد و عباداتی که دارای چنین روحی نباشد مرده و بی اثر می باشد. به دنبال همین توصیه های دینی بود که شیعیان برای دیدار امام خود از راه های دور و با مشکلات و سختی ها حرکت می کردند تا به محضر امام برسند و از فیوضات وی بهره مند شوند.

از کوفه تا مدینه برای دیدار

شخصی به نام بشیر که اهل کوفه است، می گوید: شتر لاغری خریدم برای حرکت به سوی مدینه و دیدار امام باقرعلیه السلام، بعضی می گفتند: این شتر تو را به مدینه نمی رساند، بعضی می گفتند: می رساند، تا اینکه حرکت کردم.

گاه سوار می شدم، گاهی پیاده می رفتم، تا خود را به مدینه رساندم. در حالی که بدنم، صورتم، دست ها و پاهایم آسیب دیده بود، به در خانه امام باقرعلیه السلام رسیدم و به غلام حضرت گفتم: از آقا برایم اجازه ورود بگیر.

در همین حالی که با غلام صحبت می کردم، امام علیه السلام صدای مرا شنید و فرمود: «بشیر! وارد شو خوش آمدی، چرا سر و صورت تو این چنین شده؟» عرض کردم: فدایت شوم! شتر لاغری خریدم و حرکت کردم و در راه آسیب دیدم. حضرت فرمود: «چرا چنین کردی؟» گفتم: به خدا قسم! محبّت شما مرا وادار به این کار کرد. حضرت فرمود: «روز قیامت رسول خداصلی الله علیه وآله به خدا پناه می برد و ما به رسول خدا پناه می بریم و شما به ما پناه می آورید، فکر می کنید شما را به کجا خواهیم برد، به خدای کعبه قسم! شما را به بهشت می بریم.»(1)

ص:138

1- 113. سفینه البحار: ج 1 / ص 83؛ «قال: اشتریت بعیراً نضواً، قال لی قوم یحملك وقال قوم لا یحملك، فركبت ومشیت حتی وصلت المدینه وقد تشقّق وجهی ویدای ورجلای، فأتیت باب أبی جعفرعلیه السلام فقلت: یا غلام! استأذن لی علیه، قال: فسمع صوتی فقال: أدخل یا بشیر! مرحباً یا بشیر! ما هذا الذی أری بك؟ قلت: جعلت فداك! اشتریت بعیراً نضواً فركبت ومشیت فشقّق وجهی ویدای ورجلای، قال: فما دعاك إلی ذلك؟ قال: قلت: حبّكم واللّه، جعلت فداك! قال علیه السلام: إذا كان یوم القیامه فزع رسول اللّه صلی الله علیه وآله إلی اللّه تعالی وفزعنا إلی رسول اللّه صلی الله علیه وآله وفزعتم إلینا فإلی أین ترونا؟ نذهب بكم إلی الجنّه وربّ الكعبه، إلی الجنّه وربّ الكعبه.»

دیداری سرنوشت ساز

در حرکت حسینی، دیدارهایی به چشم می خورد که سرنوشت انسان هایی را رقم زده است. زهیر مردی شجاع بود و دارای موقعیتی ویژه، ولی پیوند سیاسی با امام حسین علیه السلام نداشت.

اتّفاقاً همان سالی که حسین بن علی علیهما السلام از مدینه به مکّه رفت و سپس به سوی کوفه، او هم به حج رفته بود و در مسیر برگشت از همان راهی می رفت که امام علیه السلام حرکت می کرد. هیچ تمایلی نداشت که با امام رو به رو شود و تمام سعی او فاصله گرفتن از امام علیه السلام بود.

در بین راه در منزلی فرود آمد و خیمه را برپا کرد و همراه دوستان و همسرش مشغول غذا خوردن بود که ناگهان شخصی او را صدا زد: من فرستاده حسین بن علی علیهما السلام هستم، او تو را می طلبد. اصلاً مایل نبود برود و این صحنه او را متأثّر کرد.

همسرش وقتی تأثر و حیرت او را دید. گفت: برو نزد حسین علیه السلام و ببین چه می گوید و برگرد. زهیر رفت، وارد خیمه امام حسین علیه السلام شد، دیدار امام دل او را تحت تأثیر قرار داد، نگاه امام او را متحول کرد، سخنان امام منقلبش نمود. از خیمه امام خارج شد، او با دیدن امام حسین علیه السلام به یاد رسول خداصلی الله علیه وآله افتاد و به یاد موقعیتی که نزد پیامبر داشت.

ص:۱۳۹

او طرفدار عثمان بود، ولی این دیدار آن چنان او را متحوّل کرد که فدایی حسین علیه السلام شد. برگشت به سوی خیمه اش و گفت: همسرم! خیمه ما باید در کنار خیمه حسین علیه السلام باشد، دیگر فاصله معنا ندارد.

به مرتبه ای از صفا و صمیمیّت و عشق به امام حسین علیه السلام رسید که وقتی سخن از جدایی از دوست گفته شد و امام حسین علیه السلام شب عاشورا فرمود: دشمن در تعقیب من است، با شما کاری ندارد، بروید و من تنها می مانم. زهیر گفت: به خدا قسم! دوست دارم که کشته شوم، دوباره زنده شوم و در راه تو جان دهم و تا هزار بار فدایی تو گردم، ولی تو و اهل بیتت سالم بمانید.

شب عاشورا با سخن، آنچه در دل داشت بیان کرد، ولی روز عاشورا با عمل، عشق و محبّت خود را نشان داد. وقتی در مقابل دشمن قرار گرفت، فریاد زد: بندگان خدا! فرزند فاطمه سزاوارتر است به دوستی از دیگران، لا اقل اگر او را یاری نمی کنید، دست خود را به کشتن او آلوده ننمایید.

شمر تیری به سوی او پرتاب کرد و گفت: ساکت باش، ما را با سخنانت خسته نمودی. وارد میدان جنگ شد و درسی را که از دوستی و محبّت امام حسین علیه السلام آموخته بود، به دیگران نشان داد؛ من زهیر هستم، زهیر یعنی فدایی حسین علیه السلام.

رو کرد به امام علیه السلام و گفت: من فدایی شما هستم و امروز می خواهم جدّت را ملاقات کنم و به دیدار برادرت حسن و پدرت علی و عمویت جعفر طیّار بروم و با این سخنان با امام حسین علیه السلام وداع نمود. امام هم در آن هنگامی که بدن زهیر روی

ص:۱۴۰

زمین افتاده بود، او را با سخنانی از این جهان بدرقه کرد؛ زهیر! خدا قاتلین تو را لعنت کند.(۱)

دیدار در کنار مزار

دیدار، عاملی برای پیدایش و زیاد شدن دوستی است.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«الزِّیارَهُ تُنْبِتُ الْمَوَدَّهَ؛(۲) دیدار در سرزمین دل، دوستی می رویاند.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ لَمْ یَقْدِرْ عَلی زِیارَتِنا فَلْیَزُرْ صالِحِی مَوالِینا، یُکْتَبُ لَهُ ثَوابُ زِیارَتِنا؛(۳)

کسی که نمی تواند به زیارت ما بیاید، به دیدار دوستان نیک ما برود تا ثواب زیارت برایش نوشته شود.»

پیونـد و دیـدار به زمان زندگی محدود نمی شود، حتّی پس از مرگ نیز این ارتباط با حضور در کنار مزار آنها ادامه می یابد. خصوصاً ارتباط و زیارت رفتن سرور آزادگان حسین بن علی علیهما السلام که منبع عشق و محبّت می باشد.

۱- ۱۱۴. ابصار العین: ص ۹۵.
۲- ۱۱۵. بحارالانوار: ج ۷۴ / ص ۳۵۵.
۳- ۱۱۶. بحار الانوار: ج ۷۴ / ص ۳۵۴.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود و فکر کند شیعه است، می میرد در حالی که شیعه ما نیست و اگر به بهشت رود و از اهل بهشت باشد، مهمان اهل بهشت خواهد بود.»(۱)

دیدار چه مقدار

زیارت حسین بن علی علیهما السلام و پیوند با گنجینه هستی مقدار معینی ندارد، هرچه بیشتر باشد آرامش دل بیشتر می شود و انسان به دوستی و محبّت وصف ناپذیری دست می یابد.

امام صادق علیه السلام به سُدیر فرمود: «آیا هر روز قبر امام حسین علیه السلام را زیارت می کنی؟» گفتم: نه. فرمود: «ماهی یک بار؟» عرض کردم: نه. فرمود: «سالی یک بار؟» عرض کردم: گاهی. حضرت فرمود: «چقدر به حسین بن علی علیهما السلام جفا می کنید!.»(۲)

ارتباط با محبوبی که با دیدارش دل آرام می گیرد هرچه بیشتر شود، بهره مندی از دوست افزایش می یابد. هر بار تنفس در فضای حرم حسینی و بوسیدن ضریح و بوییدن آن تربت پاک و معطر و سخن گفتن با آموزگار دوستی و محبّت، فضای دل را افزایش داده و از الطاف بیشتری انسان را بهره مند می سازد.

۱- ۱۱۷. بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ص ۴؛ «عن أبی عبد اللّٰه علیه السلام: من لم یأت قبر الحسین علیه السلام وهو یزعم أنّه لنا شیعه حتّی یموت، فلیس هو لنا شیعه وإن کان من أهل الجنّه فهو من ضیفان أهل الجنّه.»

۲- ۱۱۸. بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ص ۶.

هم اکنون که این جملات را می نویسم همزمان با ایّام عاشورا سیل مشتاقان زیارت حسین علیه السلام پروانه وار کنار آن قبر مطهّر می گردند و از شمع وجودش بهره می برند. اوّلین عاشورای پس از سقوط صدّام است و میلیون ها نفر از زیارت حضرت بهره مند می شوند.

متأسفانه استکبار جهانی و دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این حرکت زیبا و عاشقانه را هدف قرار داده و جمعیت زیادی از زائران حسینی را به خاک و خون کشیدند. آنانی که با زحمت زیادپای پیاده، انتظار زیارت محبوب را می کشیدند و در فرات غسل کردند و با آب فرات وضو ساختند و روانه زیارت شدند، اما نمی دانستند به چه مقامی خواهند رسید و چگونه در کنار حرم حسینی برای دیدن یار، پرواز خواهند نمود. گوارا باد چنین پروازی که انتظار هر انسان آزاده ای می باشد.

خدمت به بستگان

پیوند و خدمت به وابستگان دوست، از راه های پیدایش و افزایش دوستی و محبّت است. انسانی که سراغ خلق خدا می رود و با این فکر و اندیشه که آنان عیال خداوند و مخلوق او هستند، احتیاجات آنها را برآورده می کند، به همان نسبتی که در راه خدمت به خلق برای رسیدن به خالق قدم برمی دارد، محبتش به خداوند افزون می گردد.

ص:۱۴۳

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«اَلْخَلْقُ عِیالُ اللّهِ، فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَی اللّهِ مَنْ نَفَعَ عِیالَ اللّهِ وَأَدْخَلَ عَلی أَهْلِ بَیْتٍ سُرُوراً؛(۱)

مخلوقات عیال خداوند هستند، محبوب ترین انسان ها در نزد خداوند کسانی هستند که نفعی به عیال خدا رسانند و اهل بیتی را مسرور کنند.»

شخصی نقل می کند: با معرفی استادم به خدمت آیت اللّه کوهستانی می رفتم و از محضر ایشان استفاده می بردم، تا یک روز صبح که می خواستم خدمت ایشان بروم، در خیابان ناصر خسرو استادم را دیدم، فرمود: کجا می روی؟ عرض کردم: به شهر نکا، نزد آیت اللّه کوهستانی.

فرمود: شیوه ایشان زاهدی است، بیا برویم تا من روش عاشقی خدا را یادت بدهم. سپس دست مرا گرفت و به خیابان امام خمینی که سنگ فرش بود، برد. در جنوب خیابان، در کوچه ای درب منزلی را زد که تعدادی بچّه و بزرگ، فقیر و بیچاره در آنجا بودند، استاد به آنها اشاره کرد و فرمود: رسیدگی به این بیچاره ها انسان را عاشق خدا می کند، درس تو این است.(۲)

خداوند در شب معراج به پیامبرش فرمود: یا احمد! محبّت و دوستی خدا، محبّت و دوستی نسبت به فقرا و نزدیک شدن به آنهاست.

ص:۱۴۴

۱- ۱۱۹. اصول کافی: ج ۲ / ص ۱۶۴.

۲- ۱۲۰. کیمیای محبّت: ص ۱۸۵.

پیامبر سؤال کرد: فقرا چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که به مقدار کم راضی هستند و بر گرسنگی صبر می کنند و نسبت به نعمت ها شکر الهی به جا می آورند و شکایتی از گرسنگی و تشنگی خود نمی کنند. یا احمد! دوستی من، دوستی با فقرا است، پس خود را به آنان نزدیک کن و به مجالس آنان نزدیک شو که من به تو نزدیک می شوم.(۱)

پیوند عاطفی

پیوند عاطفی هم یکی از اقسام ارتباط است که انسان با استفاده از آن بر محبّت خود نسبت به محبوبش می افزاید.

در شادی های دوست، شاد بودن و در غم های او، ناراحت و غمگین بودن، پیوند دل ها را بیشتر می کند. لذا در کلمات اولیای دین می بینیم که از ما خواسته اند نسبت به خوشی و غم آنها بی تفاوت نباشیم و در ایام سرور آنان مسرور و در ایام حزنشان محزون باشیم.

شخصی به نام ریّان بن شبیب می گوید: روز اول محرم خدمت امام هشتم علی بن موسی الرضاعلیه السلام رسیدم، حضرت فرمود:

---

۱ - ۱۲۱. بحار الانوار: ج ۷۷ / ص ۲۳؛ «یا أحمد! إنّ المحبّه للّه هی المحبّه للفقرآء والتقرّب إلیهم. قال: یاربّ! ومن الفقرآء؟ قال: الذین رضوا بالقلیل وصبروا علی الجوع وشکروا علی الرخآء ولم یشکوا جوعهم ولا ظمأهم ولم یکذبوا بألسنتهم ولم یغضبوا علی ربّهم ولم یغتمّوا علی ما فاتهم ولم یفرحوا بما آتاهم. یا أحمد! محبّتی محبّه للفقرآء فادنُ الفقرآء وقرّب مجلسهم منک أدنک وبعّد الأغنیآء وبعّد مجلسهم منک، فإنّ الفقرآء أحبّائی.»

«یَابْنَ شَبیبِ! إِنْ سَرَّکَ أَنْ تَکُونَ مَعَنا فِی الدَّرجاتِ الْعُلی مِنَ الْجَنانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنا وَافْرَحْ لِفَرَحِنا؛(۱)

اگر می خواهی در درجات بالای بهشت با ما باشی، در غم ما غمگین و در شادی ما شاد باشد.»

آری، ابراز ناراحتی در ایامی که اولیای دین محزون هستند، ارتباط برقرار کردن با آنها است. با پوشیدن لباس سیاه، شرکت در مجالس عزاداری، نصب پرچم های سیاه در معابر و خیابان ها، و در ایام سرور آنها، برپا کردن مجالس جشن و شادی، نصب پرچم های رنگی و چراغانی کردن، تمام اینها ارتباط برقرار کردن با محبوب است و محبّت انسان را زیادتر می کند.

غمناک بودن و اظهار ناراحتی به صورت های مختلف نسبت به اهل بیت رسول اللّٰه علیهم السلام، غلوّ در محبّت نسبت به آنها نیست. مرحوم علّامه امینی رحمه الله در ابتدای کتاب «سیرتنا و سنّتنا» می فرماید: در سفری که به کشور سوریه داشتم، در ضمن بعضی از جلسات، یکی از اساتید اهل سنت در کنار من قرار گرفت و سؤالی را مطرح کرد.

و گفت: چرا شیعه در محبّت اهل بیت پیامبرعلیهم السلام غلو می کند، در حالی که در بین آنها دانشمندانی مثل شما هستند. این چه برنامه ای است که هر روز مجلس ماتم می گیرند، حسین حسین می گویند و... .(۲)

۱- ۱۲۲. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۸۶.

۲- ۱۲۳. سیرتنا وسنتنا: ص ۴.

آری ممکن است برای بعضی، این مسأله حلّ نشده باشد که چرا ما نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این گونه اظهار محبّت می کنیم. در شادی آنها شادی و در غم آنها عزاداری می کنیم؟! ولی باید دانست که ما این روش را از خود امامان معصوم علیهم السلام گرفته ایم و با عمل به این روش، روز به روز بر محبّت خود نسبت به آنها می افزاییم. اگر ما برای آنها گریه می کنیم و اشک می ریزیم و این گونه اظهار حزن و ناراحتی می کنیم، این روشی است که آنان به ما آموخته اند.

محزون بودن برای امام حسین علیه السلام

شخصی به نام مسمع می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «آیا به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می روی؟» عرض کردم: نه، من اهل بصره هستم و دشمنان ما آنجا زیاد هستند و من با رفتن به زیارت، از ناحیه آنان احساس خطر می کنم.

امام علیه السلام فرمود: آیا آنچه بر حسین بن علی علیهما السلام وارد شده، به یاد می آوری؟

عرض کردم: بله متأثر می شوم و گریه می کنم به طوری که اهل خانه من می بینند و از غذا خوردن باز می مانم. امام در حق من دعا کرد و فرمود: تو از کسانی هستی که در سُرور ما مسرور و در غم ما غمگین هستند. سپس حضرت گریه کرد و من هم گریه کردم و فرمود: احدی بر ما گریه نمی کند مگر اینکه قبل از خارج شدن اشک از دیدگانش، مشمول رحمت خدا می گردد.(۱)

ص:۱۴۷

۱- ۱۲۴. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۸۹؛ «عن مسمع کردین قال: قال لی أبوعبد اللّه علیه السلام: یا مسمع! أنت من أهل العراق، أما تأتی قبر الحسین علیه السلام؟ قلت: لا، أنا رجل مشهور من أهل البصره وعندنا من یتبع هوی هذا الخلیفه وأعداؤنا کثیره من أهل القبائل من النصاب وغیرهم ولست آمنهم أن یرفعوا علیّ عند ولد سلیمان، فیمثّلون علیّ. قال لی: أفما تذکر ما صنع به؟ قلت: بلی. قال: فتجزع؟ قلت: أی واللّه وأستعبر لذلک حتی یری أهلی أثر ذلک علیّ، فأمتنع من الطعام حتی یستبین ذلک فی وجهی. قال: رحم اللّه دمعتک، أما أنّک من الذین یعدّون فی أهل الجزع لنا، والذین یفرحون لفرحنا ویحزنون لحزننا و یخافون لخوفنا ویأمنون إذا آمنّا. أما أنّک ستری عند موتک حضور آبآئی لک ووصیّتهم ملک الموت بک وما یلقّونک به من البشاره ما تقرّ به عینک قبل الموت، فملک الموت أرقّ علیک وأشدّ رحمه لک من الأُمّ الشفیقه علی ولدها. قال: ثمّ استعبر واستعبرت معه، فقال: الحمد للّه الذی فضّلنا علی خلقه بالرحمه وخصّنا أهل البیت بالرحمه. یا مسمع! إنّ الأرض والسمآء لتبکی منذ قتل أمیر المؤمنین رحمه لنا وما بکی لنا من الملآئکه أکثر وما رقأت دموع الملآئکه منذ قتلنا وما بکی أحد رحمه لنا ولما لقینا إلّا رحمه اللّه قبل أن تخرج الدمعه من عینه، فإذا سال دموعه علی خدّه، فلو أنّ قطره من دموعه سقطت فی جهنّم لأطفأت حرّها حتی لا یوجد لها حرّ.»

آری شاد بودن در شادی اهل بیت علیهم السلام و محزون بودن در غم آنها یک درس است برای انسان که از این راه بر محبّت خود نسبت به اهل بیت علیهم السلام می افزاید. استاد ما حضرت آیت اللّٰه مجتهدی تهرانی - که خداوند بر عمر ایشان بیفزاید - می فرمود: در روزهای شهادت ائمه معصومین علیهم السلام نگویید: درس ها در مدرسه تعطیل است، درس تعطیل نیست، بلکه درس عوض می شود و درس آن روز، عزاداری و سینه زنی است. آری گاهی انسان از راه کسب علم و معرفت خود را به امامان نزدیک می کند و گاهی از راه اظهار عواطف و احساسات، راهی برای ارتباط پیدا می نماید.

ارتباط از طریق احساسات آن قدر اهمّیت دارد که در هر روز جمعه به یاد مصایب و گرفتاری های اهل بیت علیهم السلام دستور گریه داده شده است.

دعای ندبه خواندن یک بخش مهمّش، ابراز احساسات نسبت به امامان معصوم علیهم السلام است، هرچند در این بخش خلاصه نمی شود و بخش های دیگری

ص:۱۴۸

دارد که به معرفت و شناخت و آگاهی انسان می افزاید، ولی معرفت و شناخت در کنار ابراز احساسات قرار داده شده.

لـذا می توان ادعـا کرد: ارتبـاط برقرار کردن با رهبران دینی از طریق ابراز احساسات، آن گونه که در مکتب تشیّع وجود دارد در هیچ مکتبی به چشم نمی خورد و این رمز استحکام ارتباط است.

ابراز احساسـات در زمـان هـای مختلف، مخصوصـاً در ایـام عـاشورا آن چنان تأثیری بر تحکیم روابط بین توده مردم و رهبران دینی بر جای می گذارد و محبّت آنها را بیشتر می کند که دیگران هم، که معتقد به این مکتب نیستند تحت تأثیر قرار گرفته و جـذب این چنین برنامه ها می شونـد. هیـچ جای تردیـد نیست که این روش برخاسـته از رهنمودهای امامان معصوم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می باشد که پیروان خود را این گونه تربیت نموده اند.

تأثیر شادی و غم دوست بر دوست

گـاهی قلب هـا آن گونه به یکـدیگر پیونـد می خورد و محبّت و دوستی به حـدّی می رسـد که به صورت ناخودآگـاه حالات محبوب بر دوست اثر می گذارد، احساس ناراحتی می کند و نمی داند علّت آن چیست، احساس سـرور و خوشـحالی می کند در حالی که نمی داند چه عاملی موجب چنین حالی شده. آری علت و عاملش حزن و سرور محبوب انسان است.

ص:۱۴۹

ابوبصیر این سؤال را در محضر امام صادق علیه السلام مطرح کرد و گفت: من به فدایت یابن رسول اللَّه! گاهی من ناراحت هستم ولی سبب آن را نمی دانم.

حضرت فرمود: این حزن و سرور از ما به شما می رسد، وقتی ما مسرور و غمگین می شویم شما مسرور و غمگین می شوید، زیرا ما و شما از نور خدا هستیم.(۱)

و گاهی ممکن است مؤمن ناراحت باشد و بر روح مؤمن دیگر اثر گذارد. جابر جعفی از اصحاب امام باقرعلیه السلام می گوید: در محضر امام، در حالی که گرفته و ناراحت بودم، عرض کردم: من به فدای شما! گاهی ناراحتم بدون اینکه مصیبتی به من رسد، یا حادثه ای پیش آمده باشد، به طوری که خانواده و دوستانم در چهره من ناراحتی را مشاهده می کنند.

حضرت فرمود: آری ای جابر! خداوند مؤمنین را از طینت بهشتی آفرید و از نسیم روح خویش در آنها جاری ساخت، از این روست که مؤمن برادرِ پدر و مادرِ مؤمن است، هرگاه به یکی از آن ارواح در شهری اندوهی رسد، آن روح دیگر اندوهگین می شود، زیرا از جنس اوست.(۲)

۱- ۱۲۵. بحار الانوار: ج ۵ / ص ۲۴۲؛ «عن أبی بصیر قال: دخلت علی أبی عبد اللَّه ومعی رجل من أصحابنا، فقلت له: جعلت فداك یابن رسول اللَّه! إنّی لأغتّم وأحزن من غیر أن أعرف لذلك سبباً. فقال أبوعبد اللَّه علیه السلام: إنّ ذلك الحزن والفرح یصل إلیكم منّا إذا دخل علینا حزن أو سرور، كان ذلك داخلاً علیكم، لأنّا وإیّاكم من نور اللَّه عزّوجلّ.»

۲- ۱۲۶. بحار الانوار: ج ۶۷ / ص ۷۵؛ «عن جابر الجعفی قال: تقبّضت بین یدی أبی جعفرعلیه السلام فقلت: جعلت فداك! ربما حزنت من غیر مصیبه تصیبنی أو أمر ینزل بی حتّی یعرف ذلك أهلی فی وجهی وصدیقی؟ قال: نعم یا جابر! إنّ اللَّه عزّوجلّ خلق المؤمنین من طینه الجنان وأجری فیهم من ریح روحه، فلذلك المؤمن أخ المؤمن لأبیه وأُمّه، فإذا أصاب روحاً من تلك الأرواح فی بلد من البلدان حزن، حزنت هذه لأنّها منها.»

احساسات یک طرفه نیست

همـان طور که شـیعیان و مؤمنـان از شـادی و غم رهبران دینی و امامـان معصوم متـأثر می شونـد، امامان هم نسـبت به پیروان و شیعیان خود این گونه هستند، یعنی سرور و حزن آنان در ایشان اثر می گذارد.

شخصـی می گوید:ازامام موسـی بن جعفرعلیه السـلام شنیدم: بیماری شیعیان ما وهمچنین ناراحتی و شادمانی آنان در ما اثرمی گذارد و ما را ناراحت و یا مسرور می کند.(۱)

جای تعجّب نیست که امام معصوم به خاطر غم و شادی شیعه ای که پیرو و محبّ اوست غمناك و یا مسرور شود، زیرا ارتباط روحی، آن چنان قوی است که این مبادلات روحی را به دنبال دارد.

رمیله می گویـد: در زمـان حکـومت امیرالمؤمنین علیه السـلام مریض شـدم و تب شدیـدی به سـراغم آمـد، روز جمعه بود، به خودم گفتم: بهتر است که مقـداری آب به خودم بریزم تا تب فروکش کنـد و در نماز جمعه به امیرالمؤمنین علیه السـلام اقتـدا کنم.

همین کار را کردم، به مسـجد رفتم و امیرالمؤمنین علیه السـلام بالای منبر رفت، ولی دیـدم تب دوباره به سـراغم آمد. نماز که تمام شد، من هم به دنبال حضرت رفتم.

ص:۱۵۱

۱- ۱۲۷. بحـار الانوار: ج ۶۸ / ص ۱۶۷؛ «عن ابن أبی نجران قـال: سـمعت أبـاالحسن علیه السـلام یقول: من عادی شـیعتنا فقد عادانـا ومن والاـهم فقـد والانـا، لأـنّهم منّـا خلقوا من طینتنا، من أحبّهم فهو منّا ومن أبغضـهم فلیس منّا، شـیعتنا ینظرون بنور اللَّه ویتقلبون فی رحمه اللَّه ویفوزون بکرامه اللَّه، ما من أحد من شـیعتنا یمرض إلّا مرضـنا لمرضه ولا اغتمّ إلّا اغتممنا لغمّه ولا یفرح إلّا فرحنا لفرحه ولا یغیب عنّا أحد من شیعتنا أین کان، فی شرق الأرض أو غربها. ومن ترک من شیعتنا دیناً فهو علینا ومن ترک منهم مالاً فهو لورثته، شـیعتنا الـذین یقیمون الصـلوه ویؤتون الزکوه ویحجّون البیت الحرام ویصومون شـهر رمضان ویوالون أهل البیت ویتبرّؤون من أعـدآئهم، أولئک أهل الإیمان والتّقی وأهل الورع والتقوی، من ردّ علیهم فقد ردّ علی اللَّه ومن طعن علیهم فقـد طعن علی اللَّه، لأنّهم عباد اللَّه حقّاً وأولیآؤه صـدقاً، واللَّه أنّ أحـدهم لیشـفع فی مثل ربیعه ومضـر فیشـفّعه اللَّه فیهم لکرامته علی اللَّه عزّوجلّ.»

حضرت فرمود: ای رمیله! دیدم گرفته و درهم بودی؟ عرض کردم: بله تب داشتم، آب به خود ریختم و به خاطر اشتیاقی که به نماز پشت سر شما داشتم به نماز حاضر شدم، ولی دوباره تب به سراغم آمد.

حضرت فرمود: ای رمیله! مؤمن مریض نمی شود مگر اینکه ما هم مریض می شویم و مؤمن ناراحت نمی شود مگر اینکه ما ناراحت می شویم، وقتی دعا می کند ما برایش آمین می گوییم و اگر ساکت باشد در حقّ او دعا می کنیم.

رمیله می گوید: عرض کردم: آیا نسبت به مؤمنینی که نزد شما هستند، این چنین هستید؟ یا نسبت به کسانی که غایبند هم این چنین می باشید؟ فرمود: هیچ مؤمنی در شرق و غرب عالم از ما غایب نیست.(۱)

ارتباط اقتصادی (قرض دادن)

خداوند که مالک هستی است بخشی از امکانات عالم را در اختیار انسان می گذارد تا با استفاده صحیح، پیوند بنده اش با او محکم تر شود.

ص:۱۵۲

۱- ۱۲۸. بحار الانوار: ج ۲۶ / ص ۱۴۰؛ «عن رمیله قال: وعکت وعکاً شدیداً فی زمان أمیر المؤمنین علیه السلام فوجدت من نفسی خفّه فی یوم الجمعه وقلت: لا أعرف شیئاً أفضل من أن أفیض علی نفسی من المآء وأصلّی خلف أمیر المؤمنین علیه السلام، ففعلت ثمّ جئت إلی المسجد، فلمّا صعد أمیر المؤمنین علیه السلام المنبر، عاد علیّ ذلک الوعک، فلمّا انصرف أمیر المؤمنین علیه السلام ودخل القصر، دخلت معه قال: یا رمیله! رأیتك وأنت متشبّك بعضك فی بعض. فقلت: نعم وقصصت علیه القصّه الّتی کنت فیها والذی حملنی علی الرغبه فی الصلوه خلفه، فقال: یا رمیله! لیس من مؤمن یمرض إلّا مرضنا بمرضه ولا یحزن إلّا حزنّا بحزنه ولا یدعو إلّا آمنّا لدعآئه ولا یسکت إلّا دعونا له. فقلت له. یا أمیر المؤمنین! جعلنی اللّه فداك! هذا لمن معك فی القصر؟ أ رأیت من کان فی أطراف الأرض؟ قال: یا رمیله! لیس یغیب عنّا مؤمن فی شرق الأرض ولا فی غیرها.»

خداونـد که بی نیـاز مطلق است، ولی در عین حال به انسان می گویـد: آیا از آنچه داری به من قرض می دهی؟ قرض دادن به خدا، یعنی قرض دادن به آن کسـی که خداوند می پسندد، این نوع قرض دادن، فقط به معنای ارتباط اقتصادی برقرار نمودن با خداست.

«مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَةً وَاللَّهُ یَقْبِضُ وَیَبْسُطُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ»؛(۱)

کیست آن کس که به بندگان خدا وام نیکویی دهد تا خدا آن را برای او چند برابر بیفزاید؟ و خداست که در معیشت بندگان تنگی و گشایش پدید می آورد و به سوی او بازگردانده می شوید.»

پرداخت خمس

اشاره

و در جـای دیگر از انسـان می خواهـد کـه یـک پنجم آنچه را به دست آورده، یعنی خمس مـالش را به خـدا و رسـول و ذوی القربای پیامبر بدهد و در اختیار مساکین و یتیمان و ابن السبیل قرار دهد.

«وَاعْلَمُوا أَنَّمـا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی وَالْیَتامی وَالْمَساکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الجَمْعانِ وَاللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ»؛(۲)

ص:۱۵۳

۱- ۱۲۹. سوره بقره / آیه ۲۴۵.

۲- ۱۳۰. سوره انفال / آیه ۴۱.

و بدانیـد که هر چیزی را به غنیمت گرفتیـد، یک پنجم آن برای خـدا و پیامبر و برای خویشاونـدان و یتیمان و بینوایان و در راه مانـدگان است، اگر به خـدا و آنچه بر بنـده خود در روز جدایی حق از باطل، روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند، نازل کردیم، ایمان آورده اید. و خدا بر هر چیزی تواناست.»

فلسـفه این کـار چیست! چرا انسـان خمس مـالش را بردارد و به خـدمت امام علیه السـلام برود و تقـدیم کنـد؟ مگر تمام زمین ملک خدا نیست و مگر تمام آن را در اختیار رسول و امامش قرار نداده؟!

ممکن است یکی از علّت های این کار ارتباط داشـتن با امام معصوم علیه السـلام باشد تا از این راه پیوند با امام مستحکم شود که پیوند با امام، پیوند با رسول خدا و پیوند با رسول خدا، پیوند با خداوند است.

تمام زمین مال ماست

شخصـی مالی به دست می آورد، خدمت امام صادق علیه السلام می رسد و می گوید: چهارصد هزار درهم به دست آوردم و خمس آن که هشتاد هزار درهم است، خدمت شما آوردم، این همان حقّی است که خدا برای شما قرار داده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: مگر آنچه خداوند از زمین بیرون می آورد فقط خمسش مال ما است؟! به درستی که تمام زمین مال ماست، پس هر چه را خداوند از زمین

خارج کند، برای ماست. عرض کردم: پس تمام آن اموال را بیاورم؟ حضرت فرمود: نه، ما آن را بر شما حلال کردیم.(۱)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإمامَ یَحْتاجُ إلی ما فِی أَیْدِی النّاسِ فَهُوَ کافِرٌ، إنَّمَا النّاسُ یَحْتاجُونَ أَنْ یَقْبَلَ مِنْهُمُ الْإمامُ. قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَکِّیهِمْ؛(۲)

کسی که فکر کند امام محتاج است نسبت به آنچه در دست مردم است، او کافر است. به درستی که مردم احتیاج دارند که امام علیه السلام از آنها بپذیرد. خداوند فرموده است: از اموال آنان صدقه بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه شان سازی.»

آری در زمان غیبت امام زمان علیه السلام انسان می تواند از طریق پرداخت خمس، ارتباط خود را با امام زمان علیه السلام حفظ کند و چه بسا افرادی که با حفظ این ارتباط، موفق به ملاقات امام علیه السلام هم شده اند.از جمله، شخصی تاجر و درس نخوانده ولی

ص:۱۵۵

۱- ۱۳۱. اصول کافی: ج ۱ / ص ۴۰۸؛ «عن عمر بن یزید، قال: رأیت مسمعاً بالمدینه وقد کان حمل إلی أبی عبد اللّه علیه السلام تلک السنه مالاً، فردّه أبوعبد اللّه علیه السلام فقلت له: لِم ردّ علیک أبوعبد اللّه المال الذی حملته إلیه؟ قال: فقال لی: إنّی قلت له حین حملت إلیه المال: إنّی کنت ولّیت البحرین الغوص فأصبت أربع مائه ألف درهم وقد جئتک بخمسها بثمانین ألف درهم وکرهت أن أحبسها عنک وأن أعرض لها وهی حقّک الذی جعله اللّه تبارک وتعالی فی أموالنا. فقال: أو مالنا من الأرض وما أخرج اللّه الخمس یا أباسیّار! أنّ الأرض کلّها لنا فما أخرج اللّه منها من شیء، فهو لنا. فقلت له: وأنا أحمل إلیک المال کلّه؟ فقال: یا أباسیّار! قد طیّبناه لک وأحللناک منه، فضمّ إلیک مالک وکلّ ما فی أیدی شیعتنا من الأرض، فهم فیه محلّلون حتّی یقوم قآئمنا فیجبیهم طسق ما کان فی أیدیهم ویترک الأرض فی أیدیهم، وأمّا ما کان فی أیدی غیرهم فإنّ کسبهم من الأرض حرام علیهم حتّی یقوم قآئمنا، فیأخذ الأرض من أیدیهم ویخرجهم صغره.»

۲- ۱۳۲. اصول کافی: ج ۱ / ص ۵۳۶.

بامعرفت و شناخت بود که با انجام وظایف دینی، موفق به ملاقات آن بزرگوار گردید که داستانش از این قرار است:

داستان حاج علی بغدادی

می گوید: هشتاد تومان بابت خمس از مال امام علیه السلام بدهکار شده بودم، رفتم نجف اشرف، بیست تومان از آن را دادم به جناب علم الهدی شیخ مرتضی، و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی. بیست تومان آن باقی ماند که قصد داشتم هنگام برگشت، به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین بدهم.

پس مراجعت کردم به بغداد و خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی مانده بود. روز پنج شنبه بود که مشرف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین علیهما السلام و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ – سلّمه اللّٰه – و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده دادم که بعد از فروش بعضی از اجناس، به تدریج بر من حواله کنند تا به اهلش برسانم.

تصمیم گرفتم عصر آن روز به بغداد برگردم. جناب شیخ خواهش کرد، بمانم، عذر آوردم که باید مزد عمله کارخانه بافندگی را بدهم، چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنج شنبه می دادم. پس برگشتم.

چون ثلث از راه را تقریباً طی کردم، سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می آید، وقتی نزدیک شد، سلام کرد و دست های خود را برای مصافحه

ص:۱۵۶

و معـانقه گشود و فرمود: أهلاً ـ وسـهلاً. و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکـدیگر را بوسـیدیم. بر سـر، عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود.

ایستاد و فرمود: حاجی علی! خیر است، به کجا می روی؟ گفتم: کاظمین را زیارت کردم و به بغداد برمی گردم. فرمود: امشب شب جمعه است، برگرد. گفتم: یا سیدی! متمکّن نیستم.

فرمود: هسـتی، برگرد تـا شـهادت دهم برای تو که از موالیـان جـدّ من امیرالمؤمنین علیه السـلام و از موالیـان مـایی و شـیخ هم شهـادت دهـد، زیرا خـدای تعالی امر فرموده که دو شاهـد بگیریـد. و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشـتم که از جناب شیخ خواهش کنم به من نوشته ای دهد که من از موالیان اهل بیتم و آن را در کفن خود بگذارم.

گفتم: تـو چه می دانی و چگـونه شـهادت می دهی؟ فرمود: کسـی که حقّ او را به او می رساننـد، چگونه آن رساننـده را نمی شناسـد؟ گفتم: چه حقّ؟ فرمود: آن که رساندی به وکیل من. گفتم: وکیل تو کیست؟ فرمود: شـیخ محمد حسن. گفتم: وکیل تو است؟ فرمود: آری وکیل من است.

و به جناب آقا سیّد محمد گفته بود که در خاطرم خطور کرد که این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی شناسم، به خود گفتم: شاید او مرا می شناسد و من او را فراموش کردم.

ص:۱۵۷

باز در نفس خود گفتم: این سیّد از حقّ سادات از من چیزی می خواهد و خوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی به او برسانم، لذا گفتم: ای آقای من! در نزد من از حقّ شما چیزی مانده بود، رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن، برای آنکه ادا کنم حق شما، یعنی سادات را به اذن او.

پس در روی من تبسّم می کرد و فرمود: آری، رساندی بعضی از حقّ ما را به سوی وکلای ما در نجف اشرف. گفتم: آنچه ادا کردم قبول شد؟ فرمود: آری.

در خاطرم گذشت که این سیّد می گوید: بالنسبه به علمای اعلام، وکلای ما. و این در نظرم بزرگ آمد، پس گفتم: علما وکلایند در قبض حقوق سادات. و مرا غفلت گرفت. آن گاه فرمود: برگرد و جدّم را زیارت کن، پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود. چون به راه افتادیم، دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن، همه با هم در یک وقت ثمر داده اند با آنکه فصل آنها نبود و بر بالای سر ما سایه انداخته اند. گفتم: این نهر و این درخت ها چیست؟ فرمود: هر کس از موالیان ما که زیارت کند جدّ ما را و زیارت کند ما را، اینها با اوست.

گفتم: می خواهم سؤالی کنم. فرمود: سؤال کن.

گفتم: شیخ عبد الرزاق مرحوم مردی بود مدرّس، روزی نزد او رفتم شنیدم که می گفت: کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شب ها را به عبادت به سر برد و چهل حجّ و چهل عمره به جای آرد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد، برای او چیزی نیست. فرمود: آری واللّٰه برای او چیزی نیست.

سپس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام است؟ فرمود: آری، او و هر که متعلق به تو است.

گفتم: سیدنا! برای من مسأله ای است. فرمود: بپرس. گفتم: تعزیه خوان های امام حسین علیه السلام می گویند: سلیمان اعمش آمد، نزد شخصی و از زیارت امام حسین علیه السلام پرسید، گفت: بدعت است. پس در خواب دید هودجی را، میان زمین و آسمان، سؤال کرد: در آن هودج کیست؟ به او گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام. گفت: به کجا می روند؟ گفتند: به زیارت حسین علیه السلام در امشب، که شب جمعه است. دید رقعه هایی را که از هودج می ریزد و در آن مکتوب است:

«أَمانٌ مِنَ النَّارِ لِزُوَّارِ الْحُسَیْنِ فِی لَیْلَهِ الْجُمُعَهِ، أَمانٌ مِنَ الْنارِ یَوْمَ الْقِیامَهِ.»

این حدیث صحیح است؟ فرمود: آری، راست و تمام است.

گفتم: سیّدنا! صحیح است که می گویند هرکس زیارت کند امام حسین علیه السلام را در شب جمعه پس برای او امان است؟ فرمود: آری واللَّه! و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.

گفتم: سیّدنا! مسأله ای دارم. فرمود: بپرس. گفتم: سال ۱۲۶۹ حضرت امام رضاعلیه السلام را زیارت کردیم و در دروت، یکی از عرب های شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند، ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت امام رضاعلیه السلام؟ گفت: بهشت است.

امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضاعلیه السلام خورده ام. چه معنا دارد که منکر و نکیر در قبر نزد من بیایند؟ گوشت و خون من از طعام آن حضرت روییده در مهمان خانه آن جناب. آیا این صحیح است که علی

بن موسی الرضاعلیه السلام می آید و او را از منکر و نکیر خلاص می کند؟ فرمود: آری واللَّه! جدّ من ضامن است.

گفتم: سیّدنا مساله کوچکی است، می خواهم بپرسم. فرمود: بپرس. گفتم: زیارت من از حضرت رضاعلیه السلام مقبول است؟ فرمود: قبول است إن شاء اللَّه.

گفتم: سیّدنا! مسأله ای دیگر. فرمود: بسم اللَّه. گفتم: حاجی محمد حسین بزاز باشی، پسر مرحوم حاجی احمد بزاز باشی زیارتش مقبول است یا نه؟ و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد. فرمود: عبد صالح زیارتش قبول است.

گفتم: سیّدنا! مسأله ای دیگر. فرمود: بسم اللَّه. گفتم: فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود، زیارتش قبول است؟ پس ساکت شد. گفتم: این کلمه را آیا شنیدی یا نه؟ زیارت او قبول است یا نه؟ جواب نداد.

حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در بین سفر، پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را کشته بود.

پس در راه به موضعی از جاده وسیعی که در دو طرف آن بستان ها و مقابل بلده شریفه کاظمین است رسیدیم و موضعی از آن جاده که متصل است به باغ های طرف راست آن، که از بغداد می آید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت به جور، آن را داخل در جاده کرد و اهل تقوا و ورع سکنه این دو شهر همیشه کناره می کردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین، پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می رود.

گفتم: ای سیّد من! این موضع مال بعضی از ایتام سادات است و تصرّف در آن روا نیست. فرمود: این موضع مال جدّ ما امیرالمؤمنین علیه السلام و ذرّیه او و اولاد ماست و برای موالیان ما، تصرّف در آن حلال است.

در نزدیکی آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می گفتند و از متمولین معروف عجم بود که در بغداد ساکن بود.

گفتم: سیّدنا! راست است که می گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام است؟ فرمود: چه کار داری به این؟ و از جواب اعراض نمود.

پس رسیدیم به ساقیه آب که از شطّ دجله می کشند برای مزارع و باغ های آن حدود و از جاده می گذرد و آنجا دو راه می شود به سمت بلد، یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات، و آن جناب میل کرد به راه سادات، گفتم: بیا از این راه – یعنی از راه سلطانی – برویم.

فرمود: نه، از همین راه خود می رویم.

پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم، داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پاست و در رواق مطهّر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و بر در حرم ایستاد. و فرمود: زیارت بکن. گفتم: من قاری نیستم. فرمود: برای تو بخوانم؟ گفتم: آری.

پس فرمود: «ءَأَدْخُلُ یـا اللَّهُ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْکَ یا أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ ... .» و همچنین سـلام کرد بر هر یک از ائمه علیهم السلام تا رسید به امام عسکری علیه السلام و فرمود: «السّلامُ عَلَیْکَ یا أَبامُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْکَرِیِّ.»

آن گاه فرمود: امام زمان خود را می شناسی؟ گفتم: چرا نمی شناسم.

فرمود: سـلام کن بر امـام زمـان خود. پس گفتم: «السَّلاـم عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللَّهِ یا صاحِبَ الزَّمانِ یَابْنَ الْحَسَنِ.» پس تبسّم نمود و فرمود: «عَلَیْکَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ.»

پس داخل شـدیم در حرم مطهر و ضـریح مقـدس را چسبیـدیم و بوسـیدیم. پس به من فرمود که: زیارت کن. گفتم: من قاری نیسـتم. فرمود: برای تو زیارت بخوانم؟ گفتم: آری. فرمود: کـدام زیارت را می خواهی؟ گفتم: هر زیارت که افضل است، مرا به آن زیارت ده.

فرمود: زیارت امین اللَّه افضل است. آن گاه مشـغول شدنـد به خوانـدن و فرمود: «السَّلامُ عَلَیْکُما یا أَمِینَیِ اللَّهِ فِی أَرْضِهِ وَحُجَّتَیْهِ عَلی عِبادِهِ... .»

چراغ های حرم را در این حال روشن کردند، پس شـمع ها را دیدم روشن است و لکن حرم به نور دیگری روشن و منوّر است مانند نور آفتاب، و شـمع ها مانند چراغی بودند که در روز آفتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی شدم.

چون از زیارت فارغ شد، از سـمت پایین پا آمد به پشت سر و در طرف شرقی ایستاد و فرمود: آیا زیارت می کنی جدّم حسین علیه السلام را؟ گفتم: آری زیارت می کنم،

شب جمعه است. پس زیارت وارث را خواند، هنگامی که مؤذّن ها از اذان مغرب فارغ شدند، به من فرمود: نماز بخوان و به نماز جماعت ملحق شو.

پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر و نماز جماعت در آنجا منعقد بود و خود به انفراد ایستاد، در طرف راست امام جماعت و همردیف او. من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد.

چون از نماز فارغ شدم او را ندیدم، از مسجد بیرون آمدم، در حرم تفحّص کردم، او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشد.

آن گاه به خاطرم آمد که این سیّد چه کسی بود، آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم، از اینکه امر او را اطاعت کردم و برگشتم، با آن شغل مهمّ که در بغداد داشتم و اینکه مرا به اسم صدا زد، با آن که او را ندیده بودم.

و اینکه فرمود: «موالیان ما» و اینکه: «من شهادت می دهم» و دیدن نهر جاری و درختان میوه دار در غیر فصل خود، غیر از اینها از آنچه گذشت که سبب شد برای یقین من به اینکه او حضرت مهدی علیه السلام است، خصوصاً در مورد اذن دخول و پرسیدن از من - بعد از سلام بر حضرت عسکری علیه السلام که امام زمان خود را می شناسی؟ وقتی گفتم: می شناسم. فرمود: سلام کن. چون سلام کردم، تبسم کرد و جواب سلام داد. آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سراغ گرفتم، گفت: بیرون رفت، و پرسید که: این سیّد رفیق تو بود؟ گفتم: بلی.

آمـدم به خانه مهماندار خود و شب را به سر بردم. چون صـبح شد، نزد جناب شـیخ محمد حسن رفتم و آنچه دیده بودم، نقل کردم. ایشان دست خود را بر دهان گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصّه و افشای این سرّ.

و فرمود: خداونـد تو را موفّق کنـد. پس آن را مخفی داشـتم و به احـدی اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضـیه گـذشت، روزی در حرم مطهّر بودم، سـید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید: چه دیدی؟ - اشاره کرد به قصه آن روز - گفتم: چیزی ندیدم. باز تکرار کرد کلام خود را و من به شدّت انکار کردم، پس از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم.(۱)

آری انسان می توانـد با کمک های مالی به دیگران به دوستی و محبّت خود بیفزاید. قرض دادن و یا پرداخت خمس و زکات اموال و یا مصـرف در راه اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السلام فرصتی است که خداوند می خواهد باایجاد چنین فرصتی، بهـانه ای به دست بنـده اش دهـد تا گامی بیشتر در باب دوستی و محبّت بردارد و از این راه توجه و نظر محبوب را بیشتر جلب نماید.

۱- ۱۳۳. نجم الثاقب: ص ۴۸۶؛ «مؤلف گوید: حاجی علی مذکور پسـر حاجی قاسم کرادی بغدادی است و او از تجّار و عامی است، از هر کس از علما و سادات عظام کاظمین و بغـداد که از حال او جویا شدم، مدح کردند او را به خیر و صـلاح و صدق و امانت و مجانبت از عادات سوء اهل عصـر خود. در مشاهـده و مکالمه با او، آثار این اوصاف را مشاهده نمودم و پیوسـته در اثنای کلام تأسّف می خورد از نشناختن آن جناب، به نحوی که معلوم بود آثار صدق و اخلاص و محبّت او. هنیئاًله.»

فصل پنجم: آموزش و پرورش محبّت و دوستی در کودکان

اشاره

ص:۱۶۵

اشاره

عن جابربن عبداللَّه انصاری:

أَدِّبُوا اَوْلادَکُمْ عَلی حُبِّ عَلِیٍ علیه السلام؛

فرزندان خود را بر محبّت و دوستی

علی علیه السلام تربیت و ادب نمایید.

بحارالانوار ۷/۳۸

ص:۱۶۶

آموزش و پرورش محبّت و دوستی در کودکان

توضیح

زنده شدن دوستی و محبّت در وجود انسان نیاز به آموزش و پرورش دارد و در پرتو تربیت صحیح می توان بذر محبّت خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام را در وجود کودک به ثمر رسانید.

جابر بن عبداللَّه انصاری که خود از عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود در کوچه های مدینه راه می رفت و به مردم می گفت: پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرموده است: «علی علیه السلام بهترین انسان است، پس هر کس نپذیرد، کافر است و هر کس رضایت داشته باشد، شکرگزاراست.» سپس می گفت: «فرزندان خود را در محبّت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام تربیت نمایید.»(۱)

آری پرورش محبّت امیرمؤمنان در دل انسان؛ یعنی پرورش دوستی نسبت به تمام خوبی ها، زیرا همه حُسن ها و کمال ها در وجود حضرت جمع شده و دوستی آن حضرت پلی است برای رسیدن به تمام خوبی ها.

ص:۱۶۷

---

۱ - ۱۳۴. بحار الانوار: ج ۳۸ / ص ۷؛ «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: علیّ خیر البشر فمن أبی فقد کفر ومن رضی فقد شکر. أبوالزبیر وعطیّه العوفی وجوّاب، قال کلّ واحد منهم: رأیت جابراً یتوکّأ علی عصاه وهو یدور فی سکک المدینه ومجالسهم وهو یروی هذا الخبر، ثمّ یقول: معاشر الأنصار أدّبوا أولادکم علی حبّ علیّ، فمن أبی فلینظر فی شأن أُمّه.»

با تربیت می توان جذّابیت پیامبر خدا و اهل بیتش را نسبت به دل ها نشان داد، لکن نیاز به برنامه ریزی صحیح و برخوردهای حساب شده و مطابق با روح و روان کودک دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«أَدِّبُوا أَوْلادَکُمْ عَلی ثَلاثِ خِصالٍ: حُبِّ نَبِیِّکُمْ وَأَهْلِ بَیْتِهِ وَقِرآئَهِ الْقُرْآنِ؛(۱)

فرزندان خود را بر دوستی پیامبر خدا و اهل بیتش و خواندن قرآن تربیت کنید.»

۱) لقمه حلال

اشاره

البته بنای محبّت و دوستی در وجود انسان، شالوده پاک و اساس محکمی را می طلبد که شروع آن به قبل از ولادت انسان بر می گردد، آن زمانی که هنوز نطفه ای منعقد نگردیده و قدم های اولیه برای پیدایش یک انسان برداشته نشده، آن وقتی که لقمه غذایی وارد بدن انسان می شود و بناست در آینده، این لقمه غذا منشأ پیدایش انسانی گردد. که اگر غذا، غذای پاک و حلال باشد سنگ اول بنای محبّت صحیح در وجود انسان نهاده شده و اگر غذا آلوده به مال حرام باشد بنای محبّت و دوستی متزلزل و منحرف می شود.

استفاده کردن از اموال نامشروع که از راه های مختلف به دست می آید؛ از قبیل ربا، معاملات باطل، رشوه، تصرف در اموال دیگران بدون رضایتشان، کلاه برداری، نپرداختن حق امام علیه السلام، پرداخت نکردن زکات، و غیره، همه اینها موجب می شود که سنگ بنای وجود انسان بر اساس صحیح نبوده و گرایش های مثبت در او پی ریزی نشود.

۱- ۱۳۵. خلاصه عبقات الانوار: ج ۴ / ص ۲۵۵.

بعد از رحلت پیامبر گرامی اسـلام صلی الله علیه وآله شرایط به گونه ای بود که حکومت ها سعی می کردند ارتباط مردم را با اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام کم کننـد و اگر حکومت ها می فهمیدند که افرادی کمک مالی به اهل بیت علیهم السلام می کنند، آنها را تحت تعقیب قرار می دادند.

گذشتن از حق، برای ولادتی پاکیزه

اهـل بیت علیهم السـلام برای اینکه اموال شـیعیان که سـهم امام در آن بود حرام نباشـد و لقمه حرام وارد بـدن پیروان اهل بیت علیهم السلام نگردد، در آن شرایط خاص از حق خود گذشته و سهم خود را بر آنان حلال نمودند.

یکی از شـیعیان به امام صادق علیه السلام عرض کرد: اموالی نزد ماست که از راه تجارت و کشاورزی به دست آورده ایم، در حـالی که حق شـما هم در بین آنهـا هست. حضـرت فرمود: مـا حلاـل نکردیم حق خود را برای شـیعیانمان، مگر برای اینکه از ولادتِ پاکیزه برخوردار باشـند و هر کس که ولایت پـدران مرا پـذیرفته باشـد حق ما بر او حلال می باشد.(1) لذا در شرایطی که انسان می تواند حق امام علیه السـلام را به آن بزرگوار برساند و یا در زمان غیبت کبری در اختیار نایب عام امام، یعنی ولیّ فقیه جامع الشرایط بگذارد، اگر چنین نکند، لقمه حرام وارد بدن گردیده، و آثار منفی آن در زندگی اش آشکار خواهد شد.

۱- ۱۳۶. وسائل الشیعه: ج ۶ / ۳۸۱؛ «عن الحارث بن المغیره النصری، عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: قلت له: إنّ لنا أموالاً من غلاـت وتجارات ونحو ذلک، وقـد علمت أنّ لک فیها حقّاً. قال: فلم أحللنا إذاً لشـیعتنا إلّا لتطیّب ولادتهم، وکلّ من والی آبآئی فهو فی حلّ ممّا فی أیدیهم من حقّنا، فلیبلغ الشاهد الغآئب.»

ولادت فاطمه علیها السلام با غذای بهشتی

دختر پیامبر گرامی اسلام، حضرت صدیقه علیها السلام که می خواهد محور طهارت و پاکیزگی در عالم باشد و محبّت و دوستی خدا و رسول و فرزندان معصومش را به یادگار بگذارد، به سادگی قدم به این عالم نمی نهد. پیامبر خدا نه تنها از پاکیزه ترین غذاهای دنیایی برای پیدایش او استفاده نکرد بلکه خداوند غذای بهشتی برای او می فرستد.

جبرئیل نازل شد، عرض کرد: خداوند بزرگ بر تو سلام فرستاده، می فرماید: چهل شبانه روز از خدیجه کناره گیری کن و به عبادت و شب زنده داری مشغول باش.

پیامبرصلی الله علیه وآله بر طبق دستور خداوند، چهل روز به خانه خدیجه نرفت و در آن مدت شب ها به نماز و عبادت می پرداخت و روزها روزه بود. توسط عمّار برای خدیجه پیغام فرستاد که: ای بانوی عزیز! کناره گیری من از تو بدان جهت نیست که کدورتی داشته باشم، تو همچنان عزیز و گرامی هستی، بلکه در این کار از دستور پروردگار جهان اطاعت می کنم و خداوند به مصالح ما آگاه تر است. ای خدیجه! تو بانوی بزرگواری هستی که خداوند در هر روز چندین مرتبه به وجود تو بر فرشتگان خویش مباهات می کند، شب ها درِ خانه ات را ببند و در بستر استراحت کن و منتظر رسیدن امر پروردگار عالم باش. من در این مدت در خانه فاطمه بنت اسد خواهم ماند.

چهل روز بدین منوال گذشت، فرشته خدا فرود آمد، غذایی از بهشت آورد و عرض کرد: امشب از این غذاهای بهشتی تناول کن.

ص:۱۷۰

رسول خدا با آن غذاهای روحانی و بهشتی افطار کرد، هنگامی که برخاست تا آماده نماز و عبادت شود جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای رسول گرامی! امشب از نماز مستحبی بگذر و به سوی خانه خدیجه حرکت کن، زیرا خداوند اراده نموده که از صلب تو فرزند پاکیزه ای بیافریند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با شتاب رهسپار خانه خدیجه شد، خدیجه می گوید: در آن شب طبق معمول درِ خانه را بسته و در بسترم استراحت می کردم، ناگهان صدای کوبیدن در بلند شد.

گفتم: کیست که جز محمدصلی الله علیه وآله کسی سزاوار نیست درِ این خانه را بکوبد؟! آهنگ دلنشین پیغمبرصلی الله علیه وآله به گوشم رسید، فرمود: در را باز کن، محمد هستم. شتابان در را باز کردم، با روی گشاده وارد خانه شد، طولی نکشید که نور فاطمه زهراعلیها السلام از صلب پدر به رحم مادر منتقل شد.(۱)

آری کسی که خود محور طهارت است و با این گونه تشریفات الهی قدم به عالم می گذارد، نمی خواهد شیعیان او با لقمه ای حرام مقدمات پیدایش آنان فراهم آید مالی که خمس به آن تعلّق گرفته و سهم اهل بیت علیهم السلام در آن وجود دارد اگر به صاحب حق داده نشود، همان لقمه حرامی می شود که تأثیر سوء در روح و روان یک انسان می گذارد.

ص:۱۷۱

۱- ۱۳۷. بحار الانوار: ج ۱۶ / ص ۷۸.

برای اینکه چنین مشکلی برای شیعیان در آن شرایط سخت پیش نیاید. امیرمؤمنان علی علیه السلام به همسرش زهراعلیها السلام پیشنهاد کرد حق خود را بر شیعیان حلال کن تا پاکیزه شوند.(۱)

البته این نکته روشن است که حلال نمودن این حق برای شیعیان، مربوط به دوره و زمانی است که ظلم و ستم آن چنان زیاد شد که نه تنها حق حضرت را همانند فدک از او گرفتند تا اهل بیت علیهم السلام چیزی نداشته باشند، بلکه کار به جایی رسید که انسان های مظلومی را به جرم دوستی و علاقه به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تحت تعقیب قرار می دادند، چه رسد به اینکه کسی حق مالی آنان را به دستشان برساند.

۲) تمتّع جنسی مشروع از همسر

اشاره

نزدیکی با همسر در بعضی از زمان ها ممنوع و در شرع مقدس حرام گردیده، مانند زمانی که همسر در حال حیض است که اگر در چنین زمانی مردی با همسرش نزدیکی کرد و نطفه فرزند منعقد گردید، زمینه پیدایش محبّت و دوستی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در این کودک از بین می رود.

شخصی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: من دوستدار شما هستم. فرمود: کسی که نطفه او در حال حیض منعقد شده، دوستدار ما نمی باشد. این شخص رفت و در جنگ صفّین در رکاب معاویه کشته شد.(۲)

---

۱ – ۱۳۸. وسائل الشیعه: ج ۶ / ص ۳۸۱؛ «قال أمیر المؤمنین علیه السلام لفاطمه علیها السلام: أحلّی نصیبک من الفی ء لآبآء شیعتنا لیطیّبوا.»

۲ – ۱۳۹. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۴۸؛ «جآء رجل إلی علی علیه السلام فقال: جعلنی اللّه فداک! إنّی لأحبّکم أهل البیت. قال: وکان فیه لین قال: فأثنی علیه عدّه، فقال له: کذبت، ما یحبّنا مخنّث ولا دیّوث ولا ولد زنا ولا من حملت به أمّه فی حیضها. قال: فذهب الرجل فلمّا کان یوم صفّین قُتل مع معاویه.»

اصولاً اگر نطفه به صورت حرام منعقد گردید و - پناه برخدا - فرزند زنا زاده شد، زمینه دوستی خدا و اهل بیت در وجود او از بین می رود و طعم محبّت و دوستی آنان را نمی چشد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنا عَلی قَلْبِهِ فَلْيُكْثِرِ الدُّعاءَ لِأُمِّهِ، فَإِنَّها لَمْ تَخُنْ أَباهُ؛(۱)

کسی که در قلبش محبّت ما را می یابد، به مادرش دعا کند که چنین مادری به پدرش خیانت نکرده است.»

در روایت دیگری از فضیل به نقل از امام صادق علیه السلام آمده:

«مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبِّنا فِی کَبِدِهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلی أَوَّلِ النِّعَمِ. قالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِداكَ! ما أَوَّلُ النِّعَمِ؟ قالَ: طِيبُ الْوِلادَهِ؛(۲)

کسی که محبّت ما جگر او را خنک کرده، خداوند را بر اوّلین نعمت سپاس گوید. پرسیده شد: اوّلین نعمت چیست؟ حضرت فرمود: پاکیزگی ولادت.»

با نام خدا همبستر شدن

وقتی زندگی بر اساس رابطه با خدا شکل گرفت، در تمام مراحل، انسان سعی می کند به یاد او باشد، در غم ها و خوشی ها، در فقر و تنگدستی و در غنا و ثروت،

۱- ۱۴۰. من لایحضره الفقیه: ج ۳ / ص ۳۱۸.

۲- ۱۴۱. وسائل الشیعه: ج ۶ / ص ۳۸۱.

در سختی ها و راحتی. چنین زندگی ای ثمرات خوبی را به بار می آورد، آن کس که برای ازدواجش دو رکعت نماز می خواند و از خداوند همسری شایسته طلب می کند و هنگام همبستر شدن، نام خدا بر زبان جاری می کند، می تواند بذر محبّت و دوستی را در قلب فرزندش قرار دهد.

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: وقتی یکی از شما می خواهد ازدواج کند، چگونه باید به پیش رود؟

پاسخ داد: من به فدای شما! نمی دانم.

حضرت فرمود: وقتی تصمیم به ازدواج گرفت دو رکعت نماز بخواند و سپاس خدا را بگوید و در پیشگاه خداوند بگوید: خداوندا! من تصمیم به ازدواج گرفته ام، همسری پاکیزه و شایسته نصیب من کن و برکت در او قرار ده و فرزند پاکیزه از او نصیب من کن و اگر از او فرزندی به من دادی، شیطان در او نصیبی نداشته باشد.

عرض کردم: چگونه می شود که شیطان در آن فرزند نصیب داشته باشد؟ حضرت فرمود: مرد وقتی می خواهد به همسرش نزدیک شود، شیطان حضور پیدا می کند، پس اگر نام خدا را ببرد، شیطان دور می شود. و اما اگر همبستر شود و نام خدا را نبرد، شیطان در آن نطفه شریک است.

عرض کردم: از کجا بفهمیم که شیطان در نطفه ای شریک بوده یا نه؟ حضرت فرمود: از راه دوستی و دشمنی نسبت به ما.(۱)

۱- ۱۴۲. وسائل الشیعه: ج ۱۴ / ص ۷۹.

آری اگر انسانی دوستی و محبّت اهل بیت علیهم السلام را در قلب داشت، معلوم می گردد شیطان در او شرکتی نداشته و اگر دشمنی و بغض اهل بیت علیهم السلام در دل داشت، بداند که شیطان در پیدایش او حضور داشته و شرکت نموده است.

۳) مواظبت در دوران بارداری

اشاره

همان گونه که جسم انسان در رحم مادر شکل می گیرد و به کمال می رسد، روح نیز در آنجا نیازمندی های خود را تامین می کند. پزشکان برای اینکه نوزادی سالم به دنیا آید توصیه هایی به مادران دارند و آنها را نسبت به خوردن غذاهایی ترغیب، و نسبت به غذاهایی منع می کنند. طبیبان روح و پیام آوران الهی و اولیای دین هم که مربیان حقیقی انسانند، توصیه هایی برای سلامت روح در دوران بارداری نسبت به پیروان خود داشته اند.

خوشبختی و بدبختی در شکم مادر

آن قدر دوران بارداری از اهمیت برخوردار است که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله فرمود:

«الشَّقِیُّ مَنْ شَقِیَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِیدُ مَنْ سَعِدَ فِی بَطْنِ أُمِّهِ؛(۱)

انسان شقی و بدبخت در شکم مادر چنین است و انسان خوشبخت نیز در شکم مادر سعادتمند است.»

ص:۱۷۵

۱- ۱۴۳. خاتمه المستدرک: ج ۵ / ص ۱۴۵.

پـدر پس از انعقاد نطفه، دیگر در ساخت طبیعی فرزنـد تأثیری نـدارد، ولی مادر در تمام ایام حمل در فرزند مؤثر است. بچه از مـادر تغـذیه می کنـد و تمام موادّی را که در ساخت خود لازم دارد از او می گیرد، به همین جهت، سـلامت و مرض، پاکی و ناپاکی، مستی و مسمومیّت مادر، در جنین اثر مستقیم دارد.

همـان طور که مادران مبتلا به سل و سـرطان در فرزنـدان خویش زمینه های مساعـدی برای ابتلاء به این ناخوشـی ها ایجاد می کنند، زنان آلوده به انحراف های روحی و سـیئات اخلاقی و صـفات ناپسـند نیز زمینه های نامطلوبی در افکار کودکان خود به وجود می آورند و تدریجاً آن عیوب اخلاقی بروز می کند، و نتایج شومش در فرزندان ظاهر می گردد.

تمـام حالاـت جسـمی و روانی مادر، روی بچه تأثیر می گـذارد، زیرا بچه در رحم،ماننـد یک عضو مادر است، همان طور که حالات جسـمانی مادر و موادی که از آن تغـذیه نموده است روی بچه اثر می گـذارد، افکار و اخلاق و احساسات مادر نیز در جسم و جـان فرزنـد تـأثیر می گـذارد و گـاهی بچه بیش از خود مـادر متـأثر می شود. مثلًا اگر مادری در ایام بارداری سـخت بترسـد، اثری که در بـدن او از این حالاـت روانی پیـدا می شود، پریـدگی رنگ چهره است ولی بچه در شـکم، از این پیشامد صدمه زیادتری می بیند.

غم ها و غصه های مادر و برآشـفتگی های مادر، برافروختگی ها و هیجانات او و خلاصه کلیه صفات ناپسند، و همچنین ایمان و تقوای مادر، صفا و مهرورزی،

خیرخواهی و نوع دوستی او، آرامش نفس، شجاعت ها و شهامت هایش و در نتیجه، تمام سجایای اخلاقی مادر، همه و همه در طفل اثرگذار است و خوشبختی و بدبختی او را در رحم پی ریزی می کند.

آیا مادری که در تاریکی شب بر می خیزد، وضو می گیرد و با خدای خود راز و نیاز می کند و دوستی خود را نسبت به خالقش اظهار می نماید، بر طفلی که در رحم دارد اثر نمی گذارد؟

مادری که در مجلس عزای امام حسین و اهل بیت علیهم السلام شرکت می کند و بر اساس محبّت و عشق در مصیبت آنان اشک می ریزد، آیا این احساس در حمل او تأثیر نمی کند؟

آیا مادری که به قرآن، کتاب آسمانی و کلام خدا گوش فرا می دهد و با دقت آیات الهی را می خواند و با خواندن قرآن نسبت به خداوند رحیم و مهربان مهرورزی می کند در طفلی که در رحم دارد بی تأثیر است!

مادری که در دوران حمل از خوردن غذای حرام اجتناب می کند و از دیدنی ها و شنیدنی های حرام پرهیز می کند و سخنان خلاف شرع بر زبانش جاری نمی شود آیا در فرزندی که دوران رشد خود را در رحم می گذراند مؤثر نیست؟!

همه اینهاست که شکم مادر را جایگاهی برای سعادت و خوشبختی یا شقاوت انسان نموده است.

ص:۱۷۷

اشاره به یک نکته لازم و ضروری است، و آن اینکه درست است که پدر و مادر تأثیر بسزایی در روحیات فرزند دارند و عامل وراثت، این آثار را به دنبال دارد، لکن به هیچ وجه موجب جبر و سلب آزادی از انسان نمی شود، یعنی همان فرزندانی که تحت تأثیر عامل وراثت قرار گرفته و خصوصیات مثبت و یا منفی از والدین به آنان منتقل شده قابل تغییر می باشند.

اگر همه وراثت ها قطعی و غیر قابل تغییر باشد، اگر تمام صفات ناپسند و خُلقیات بدِ پدران و مادران، سرنوشتِ حتمی و غیر قابل تخلّف فرزندان باشد، مسئله تربیت که مورد توجه انبیا و تعالیم آسمانی آنان است لغو خواهد بود. از این روست که پس از ولادت فرزند، نوبت به مرحله تربیت می رسد که بر اساس آن کودک در مسیر صحیح زندگی قرار می گیرد و نیز با اراده و تصمیمی که انسان می گیرد، می تواند در زندگی برخلاف آنچه عوامل خارجی بر روح و روان او اثر گذارده حرکت کند.

البته سختی چنین اراده و تصمیمی بر کسی پوشیده نیست. انسانی که از مرحله پیدایش نطفه تا مرحله نوجوانی، همه عوامل وراثت و تربیت و غیره، او را به بدی ها سوق داده اند، حال بخواهد به طرف خوبی ها حرکت کند، کار دشواری است. ولی می تواند چنین کند و اراده و اختیار از او سلب نمی شود و اگر چنین کرد زحمات او مورد تقدیر قرار می گیرد و پاداش بیشتری از طرف خداوند کسب می کند، آن پاداشی که در مقابل همین عمل به دیگرانی که به راحتی آن را انجام داده اند تعلّق نمی گیرد.

ص:۱۷۸

۴) دوران نوزادی و کودکی

توضیح

زمینی که تـا به حـال چیزی در آن کشت نگردیـده و آمادگی زیاد برای پـذیرفتن هر بـذری دارد، تا با عناصـری که در خاک وجود دارد به پرورش آن بپردازد، زمینی که تا به حال امکانات خود را به پای هیـچ گیاهی نریخته، منتظر است تا اولین گیاهی که می خواهد سر از زمین در آورد، آنچه را که دارد مصرفش نماید.

بـذر اگر بـذر خـوبی باشـد، ثمره خوبی می دهـد و اگر بـذر، همراه علف هرزه باشـد زمین پر از علف می شود و نمی گـذارد بـذرهای دیگر به ثمر برسد. روح و روان کودکی که تا به حال در این عالم چیزی نخورده و ندیده و نشـنیده، اولین غذایی که به او داده می شود و اولین کلماتی که می شنود و اولین برخوردهایی را که نظاره می کند تأثیر بسزایی در او دارد.

آمادگی کودک برای پرورش

امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

«وَإِنَّما قَلْبُ الْحَدَثِ کَالْأَرْضِ الْخالِیَهِ ما أُلْقی فِیها مِنْ شَی ءٍ قَبِلَتْهُ، فَبادَرْتُکَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ یَقْسُو قَلْبُکَ وَیَشْتَغِلَ لُبُّکَ؛(۱)

قلب بچه نورس مانند زمین خالی از بذر گیاه است، هر تخمی که در آن افشانده شود به خوبی می پذیرد و در خود می پرورد. پس من نیز از دوران کودکی تو استفاده نمودم

ص:۱۷۹

۱- ۱۴۴. نهج البلاغه: نامه ۳۱.

و خیلی زود در پرورش تو قیام کردم، پیش از آن که دل تربیت پذیرت سخت شود و مطالب گوناگون عقلت را اشغال نماید.»

از آنجا که تأثیر اشیای مختلف بر ما پنهان است و آثاری که در آنها وجود دارد بر ما آشکار نمی باشد به سراغ مکتب وحی رفته، دل به دستورات خاندان وحی می سپاریم.

کام نوزاد با آب فرات

اولین چیزی که زمینه محبّت و دوستی اهل بیت علیهم السلام را در نوزاد بعد از ولادت فراهم می کند برداشتن کام او از آب فرات است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«حَنِّکُوا أَوْلادَکُمْ بِمآءِ الْفُراتِ؛(۱)

کام فرزندان خود را از آب فرات بردارید.»

و در جایی دیگر فرمود:

«ما أَظُنُّ أَحَدَاً یُحَنَّکُ بِمآءِ الْفُراتِ إِلاّ أَحَبَّنا أَهْلَ الْبَیْتِ؛(۲)

گمان نمی کنم کسی را که با آب فرات کامش برداشته شده باشد مگر آنکه ما خاندان را دوست می دارد.»

ص:۱۸۰

۱- ۱۴۵. بحار الانوار: ج ۱۰۰ / ص ۲۳۰.

۲- ۱۴۶. بحارالانوار: ج ۱۰۰ / ص ۲۳۰.

تربت حسینی و در امان بودن نوزاد

از هنگام ولادت، دشمنان و شیاطین در صدد ضربه زدن و به بیراهه بردن انسان هستند. یکی از عواملی که انسان را بیمه می کند و مانع تأثیر منفی عوامل مختلف در وجود انسان می گردد، پیوند خوردن با امام حسین علیه السلام است که برداشتن کام نوزاد با تربت آن بزرگوار زمینه پیدایش این پیوند است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«حَنِّكُوا أَوْلادَكُمْ بِتُرْبَهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، فَإِنَّهُ أَمانٌ؛(۱)

کام فرزندان خود را از تربت حسین علیه السلام بردارید، زیرا مایه ایمنی است»،

و چه خطری بالاتر از جدایی از اهل بیت پیامبرعلیهم السلام!

رسیدگی به نوزاد از نظر جسمانی و رساندن انواع ویتامین ها به او و پرورش جسم، وقتی ارزشمند است که روحی که در این کالبد قرار گرفته، پیوند عاطفی با خدا و رسول و اهل بیتش علیهم السلام داشته باشد.

انسانی که مرکب جسمش قدمی برای رسیدن به محبوب بر نمی دارد و ذره ای از امکاناتش را به پای محبّت و دوستی اهل بیت علیهم السلام نمی ریزد، جماد بی ارزشی است که قفس و کالبد انسان گردیده و برای مدتی او را در خود به زندانی کشیده است.

جسم قوی وقتی ارزشمند است که در راه دوستی خدا و دوستان خدا، سخاوتمندانه قدم به میدان محبّت گذارد و هستی خود را به پای دوست بریزد.

ص:۱۸۱

۱- ۱۴۷. بحارالانوار: ج ۱۰۱ / ص ۱۲۴.

آشنایی با تربت امام حسین علیه السلام از نوزادی، می تواند با خطراتی که نوزاد را تهدید می کند - که یکی از آنها جدایی از اهل بیت است - مقابله کرده و دفع نماید.

تأثیر صداها بر نوزاد

آنچه بر نوزاد پس از ولادت می گذرد بر ما پوشیده است، چه مقدار با دیدنی ها مأنوس است، چه برداشتی از شنیدنی ها دارد، نوزادی که وقتی به دنیا می آید هیچ نمی داند.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصارَ وَالأَفْئِدَهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛(۱)

و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید. و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.

خداوند ابزار آشنایی و علم را به نوزاد داده، تا از طریق چشم و گوش وفکر و اندیشه،باجهان آشنا شود و این آشنایی در دوران کودکی به سرعت انجام می گیرد.

تأثیر صداها بر نوزاد آن قدر زیاد است که در تجربیات معلوم شده، صدای قلب مادر برای بچه از هر آهنگ موزونی، جذّاب تر و دلنشین تراست. موقعی که صورتش روی سینه مادر قرار می گیرد و صدای قلب مادر را می شنود آرام می شود. به همین جهت بعضی از شیرخوارگاه ها صدای قلب مادر را روی نوار

۱- ۱۴۸. سوره نحل / آیه ۷۸.

ضبط کرده اند و در هنگام ناآرامی و گریه طفل، این صدا را نزدیک گوشش برده و بدین وسیله آرامَش می کنند.

تأثیر صدای اذان در گوش نوزاد

در دین اسلام آمده است که در گوش راست نوزاد، اذان و در گوش چپش اقامه گفته شود، زیرا بدین وسیله از شیطان محفوظ می ماند.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«مَنْ وُلِدَ لَهُ مَوْلُودٌ فَلْيُؤَذِّنْ فِی أُذُنِهِ الْيُمْنی بِأَذانِ الصَّلوهِ وَلْيُقِمْ فِی أُذُنِهِ الْيُسْری فَإِنَّها عِصْمَهٌ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ.»(۱)

شنیدن اذان و اقامه توسط نوزاد یعنی آشنایی با خدا و رسول و چیزهایی که در آینده برای او سرنوشت ساز است.

برای انسان هایی که در اطراف او هستند شاید گیرندگی طفل نسبت به این الفاظ مشهود و آشکار نباشد، ولی آن کسی که طفل را آفریده می داند که این موجود چه نیازهای مادی و معنوی دارد و باید در اختیار او گذارده شود.

حال که شنیدن، بر طفل تأثیر بسزایی دارد چه بهتر که برنامه ریزی پدر و مادر به گونه ای باشد که صداهای سرنوشت ساز به گوش او برسد و از این راه رابطه عاطفی و دوستی و محبّت برقرار شود، و اینکه کسانی راکه باید در آینده دوست بدارد از هم اکنون با نام آنان آشنا شود.

ص:۱۸۳

۱- ۱۴۹. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۳۶.

شنیدن نام محبوب

یکی از راه هـای زمینه سازی و پرورش محبّت در کودکان، استفاده از اسم اهل بیت علیهم السـلام در نامگـذاری نوزاد است، اگر دختر است، نام فاطمه داشـته باشد تا در شبانه روز وقتی او را صدا می زنند نامی به گوشش برسد که باید مودّت و دوستی او را در قلب پرورش دهـد و اگر پسـر است، نام محمـد و علی وماننـد آنها، چنین نام هایی را بشـنود که در آینـده دل به آنان سپارد.

یکی از حقوق فرزند بر پدر این است که نامی نیکو برای او انتخاب کند. مردی خدمت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله رسید و سؤال کرد: یا رسول اللّه! حق این پسرم بر من چیست؟ حضرت فرمود:«نام نیکو بر او بگذار.»(۱)

تأثیر نام بر دوری شیطان

تأثیر نام بر روح و روان طفل آن قدر زیاد است و آن چنان جاذبه ای نسبت به خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام ایجاد می کند که شـیطان فریبنده را از پا در می آورد، شـیطانی که می خواهد به هر وسیله محبّت خدا و رسولش را از قلب انسان بیرون برد.

روزی امـام بـاقرعلیه السـلام بـه طفـل خردسـالی فرمـود: نـامت چیسـت؟ گفت: محمـد. فرمـود: کنیه ات چیست؟ گفت: علی. حضـرت فرمود: به شدت از شـیطان دور شدی و فرار کردی، به درستی که شـیطان وقتی نام محمد و علی را می شـنود، همانند سُرب ذوب می شود و وقتی نام دشمنان ما را می شنود چابک و سر پا می گردد.(۲)

۱- ۱۵۰. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۹۸؛ «جآء رجل إلی النبی صـلی الله علیه وآله فقال: یا رسول اللّه! ما حقّ ابنی هـذا؟ قال: تحسن اسمه وأدّبه وضعه موضعاً حسناً.»

۲- ۱۵۱. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۲۶؛ «عن جابر عن أبی جعفرعلیه السـلام فی حدیث أنّه قال لابن صـغیر: ما اسمک؟ قال: محمـد. قال: بم تکنّی؟ قال: بعلیّ. فقال أبوجعفرعلیه السـلام: لقد احتضـرت من الشـیطان احتضاراً شدیداً، أنّ الشـیطان إذا سـمع منادیاً ینادی یا محمد أو یا علی، ذاب کما یذوب الرصاص حتّی إذا سمع منادی ینادی باسم عدوّ من أعدآئنا، اهتزّوا ختال.»

احترام به نام های مقدس

نام های مقدس بر نوزاد گذاردن از راه های آموزش و پرورش محبّت خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام می باشد. خصوصاً وقتی اطرافیان در مقابل آن نام، احترام و تواضع نموده و حتی نسبت به طفل به خاطر نامش احترام بگذارند.

شخصی می گوید: مدتی با امام صادق علیه السلام رفت و آمد داشتم، ولی چند روز بود که خدمت حضرت نرسیده بودم، وقتی به محضرش رسیدم، فرمود: کجا بودی چند روز تو را ندیدم؟ عرض کردم: فرزند دار شدم. حضرت فرمود: مبارک باشد بر تو، نامش را چه گذاردی؟ عرض کردم: نام او را محمد گذاردم.

امام صادق علیه السلام وقتی نام محمد را شنیدند آن قدر تواضع نمود و «محمد محمد» گفت که نزدیک بود صورتشان به زمین برسد. سپس فرمود: من و فرزندان و پدر و مادرم و خانواده و تمام اهل زمین به فدای رسول خداصلی الله علیه وآله، مبادا نسبت به فرزندت بدی کنی یا او را بزنی و یا سخن زشتی به او بگویی. بدان، خانه ای که در زمین نام محمد در آن باشد هر روز آن خانه تقدیس می شود.(۱)

تغییر دادن اسم نامناسب

پرورش محبّت و دوستی اهل بیت در فرزند آن قدر ارزش دارد که اگر پدر و مادر، نامی غیر مناسب برای فرزند خود انتخاب نموده اند باید نام را تغییر داده و نامی پسندیده بر او بگذارند.

۱- ۱۵۲. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۲۶.

شخصی به نام یعقوب می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، در حالی که فرزندش موسی بن جعفرعلیهما السلام در گهواره بود و حضرت مدتی طولانی آهسته با او سخن می گفتند. نشستم و پس از آنکه حضرت فارغ شدند، خدمت حضرت رفتم. حضرت فرمود: برو نزدیک مولای خودت - یعنی موسی بن جعفرعلیهما السلام- که در گهواره هستند و سلام کن. رفتم و سلام کردم، حضرت با زبانی فصیح جواب سلام مرا دادند، سپس فرمود: نام دخترت را عوض کن همان دختری که دیروز او را نامگذاری کردی، آن نامی است که خداوند دشمن می دارد.

یعقوب می گوید: روز گذشته خداوند به من دختری داده بود که نام او را حمیراء گذارده بودم، امام صادق علیه السلام به من فرمود: به حرف او گوش کن. می گوید: رفتم و نامش را عوض کردم.(۱)

تغییر نام طفل توسط پیامبر خدا

در معجزات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله آورده اند: زنی از مشرکین که از مخالفین سرسخت پیامبرصلی الله علیه وآله بود بر حضرت عبور کرد در حالی که کودک دو ماهه او در آغوشش بود، کودک دو ماهه وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله را دید به آن حضرت سلام کرد و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ.» در حالی که مادر چنین وضعی را نمی پسندید که کودک دو ماهه اش به رسالت حضرت آگاهی داشته باشد.

ص:۱۸۶

۱- ۱۵۳. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۲۶.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله از او پرسید: از کجا فهمیدی من رسول خدا هستم؟ گفت: پروردگارم و روح الامین به من آموخت.

پیامبر فرمود: روح الامین کیست؟ گفت: جبرئیل است و الآن بالای سر شما ایستاده و به شما نگاه می کند.

حضرت فرمود: نامت چیست؟ گفت: عبد العزّی، بنده بت عزّی و من نسبت به او کافر هستم، یا رسول اللَّه! شما هر نامی که می خواهید بر من بگذارید.

حضرت فرمود: نام تو عبد اللَّه، بنده خدا است. گفت: یا رسول اللَّه! برای من از خدا بخواهید که از خدمت گزاران شما در بهشت باشم.

پیامبر برای او دعا کرد. طفل گفت: سعادتمند است کسی که به تو ایمان آورد و بدبخت کسی که به تو کفر بورزد. سپس فریاد زد و جان داد.(۱)

مکان ها و فضاهای تأثیر گذار

ممکن است تصور بر این باشد که کودک چیزی را تشخیص نمی دهد تا مورد توجه و تربیت او قرار گیرد، یعنی برداشتی از اطراف خود ندارد و مجالس خوب و بد برای او یکسان است، در حالی که چنین نیست. آنان مطالب زیادی را می فهمند، لکن قدرت بیان و سخن گفتن را ندارند.

۱- ۱۵۴. بحار الانوار: ج ۱۷ / ص ۳۹۰.

عارف فرزانه مرحوم آیت اللّه بهاء الدینی می فرمود: هنوز یکساله نشده بودم که بسیاری از چیزها را می فهمیدم، سخنان افراد را می شنیدم و حفظ می کردم. در آن دوران که مدتی به سختی به خواب می رفتم مادرم ناراحت بود، برای من دارویی تهیه کرد تا بتوانم آرامش یافته و استراحت کنم. اولین قطره های آن را که نوشیدم از آن بیزار شدم، به خاطر تلخی و بدمزه بودن آن، که به مذاق کودکانه ام نمی ساخت از آن نمی خوردم.

چند ماه گذشت تا این که یکساله شدم، غده ای چرکین معروف به دمل در بدنم ایجاد شد که تنها درمان آن بریدن محل و تیغ زدن و برداشتن غده بود. خانمی را پیدا کردند که معروف به دکتر بود، در آن حال که من در گهواره بودم او را بالای سرم آوردند. مادرم، اطرافیان و آن زن در اطرافم ایستاده بودند و درباره درمان من صحبت می کردند.

حرف ها و سخنان آنان را می فهمیدم و از چگونگی درمان آگاه می شدم، فهم جملات آنها موجب شد که بترسم و کار معالجه را بر آنان سخت نمایم. با ناراحتی بسیار و تلاش فراوان آنان، برداشتن دمل آغاز شد. در آن حال تمام کارهای خانم را می دیدم و می فهمیدم. از زدن نیشتر و ریختن خون تا درآوردن دمل و دیگر زحمات او... .

افراد پاک طینت و نیکو سرشت را دوست داشتم و علاقه ای قلبی به آنان پیدا می کردم. خیر و شرّ را می فهمیدم و اهل آن را می شناختم. در همان ایام بود که بین انسان های خیّر و نیکوکار و افراد شرور و طغیانگر فرق می گذاشتم.

از این رو مادربزرگم را که جلسات روضه امام حسین علیه السلام را اداره می کرد و در آنها روضه می خواند دوست می داشتم. پاکی، خوبی و نورانیّت او را حس می کردم و از او خوشم می آمد. روزی مرا همراه خود به جلسه ای برد و این در حالی بود که به دو سالگی نرسیده بودم. آن جلسه مجلس جشن میلاد رسول اکرم صلی الله علیه وآله بود در آن روز شعر: «تولد شد محمّد، به دنیا آمد احمد» خوانده شد و بقیه همراه مادر بزرگم جواب می دادند. در همان حال، جملات را می فهمیدم و لذت می بردم، از آن روز این شعر را از حفظ دارم.(۱)

مجالس گناه، موسیقی های حرام، سخنان زشت، برخوردهای ناصحیح، تماماً می توانند تأثیر در روح و روان کودک داشته باشد. حال اگر کودک را در مجلسی بردیم که مجلس ذکر است و در آنجا سخن از خدا و رسول و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام گفته می شود و فضایل آنان بیان می گردد، آیا تأثیرگذار در آنان نیست؟!

در روایات آمده که طفل ولو یک روزه باشد در ایام حج در مکه به او احرام بپوشانند و ولیّ او نیت کند و او را طواف دهند و اعمال دیگر را از طرف او انجام دهند و سرش را بتراشند و بین صفا و مروه ببرند.(۲)

۱- ۱۵۵. آیت بصیرت: ص ۲۵.

۲- ۱۵۶. وسائل الشیعه: ج ۸ / ص ۲۰۷؛ «عن أبی عبد اللّٰه علیه السلام فی حدیث، قال قلت له: إنّ معنا صبیّاً مولوداً فکیف نصنع به؟ فقال: مر أمّه تلقی حمیده فتسألها کیف تصنع بصبیانها، فأتتها فسألتها کیف تصنع؟ فقالت: إذا کان یوم الترویه فأحرموا عنه وجرّدوه وغسلوه کما یجرد المحرم وقفوا به المواقف. فإذا کان یوم النحر فارموا عنه وأحلقوا رأسه، ثم زوّروا به البیت، ومری الجاریه أن تطوف به بالبیت وبین الصفا والمروه.»

آیا فضای مسجدالحرام و صفا و مروه و عرفات و منی و سایر مکان های مقدس تأثیری در طفل ندارد وبردن او به این مکان ها صرفاً عمل کردن به یک دستور دینی می باشد.

عارف بزرگ مرحوم حاج سیّد هاشم حدّاد می فرمود: ما باید به اطفال خود احترام بگذاریم و به نظر بزرگ به آنها بنگریم؛ زیرا که روح بزرگ دارند و ما ایشان را خرد می پنداریم.

می فرمود: قنداقه نوزاد را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسینیه و محافل عزاداری که نام حضرت سیدالشهدا برده می شود ببرند، چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اَوراد و اَذکار و قدّوسیت روح امام حسین علیه السلام را جذب می کند.

طفل گرچه زبان ندارد ولی ادراک می کند و روحش در دوران کودکی اگر در محل معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می کند و اگر در محل ذکر و عبادت و علم برده شود آن پاکی و صفا را به خود می گیرد.

ایشان می فرمود: شما اطفال خود را کنار اتاق روضه خوانی، اتاق ذکری که دارند قرار بدهید. علماء سابق این طور می نمودند؛ زیرا آثاری را که طفل در این زمان به خود اخذ می نماید تا آخر عمر در او ثابت می ماند و جزو غرایز و صفات فطری وی می گردد، چرا که نفس بچه در این زمان، قابلیت محضه است، یعنی هر چیزی را جذب می کند اگر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامه مردم ادراک نکنند.(۱)

۱- ۱۵۷. کتاب روح مجرد: ص ۹۹.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خانه اتاقی داشت که نه خیلی بزرگ بود و نه کوچک، آخر شب وقتی می خواست نماز بخواند همراه خود کودکی خردسال را به آن اتاق می برد و نماز می خواند.(۱)

تأثیر پذیری در دوران شیرخوارگی

زمان شیرخوارگی، دوران رشد کودک است. در این دوران جسم کودک از مادر و یا دایه ای که به او شیر می دهد تأثیرپذیری زیادی دارد آن چنان تأثیری که حتی زیبایی و زشتی هم به او منتقل می شود.

امام باقرعلیه السلام فرمود: «زنی را برای شیردهی به فرزندت انتخاب کن که خوش چهره باشد و از زنان بدچهره بپرهیز؛ زیرا شیر در نوزاد تأثیر می گذارد.»(۲)

تأثیرپذیری روح در دوران شیرخوارگی، اگر بیشتر از جسم نباشد کمتر نیست. مادر و دایه می توانند خصوصیات اخلاقی خود را از طریق شیر دادن به طفل منتقل کنند؛ لذا در دین دستور داده اند، همان گونه که در ازدواج باید همسری شایسته انتخاب کرد، در رضاع و شیردادن هم انتخاب لازم است، زیرا شیردادن می تواند روحیات طفل را تغییر دهد.(۳)

ص:۱۹۱

۱- ۱۵۸. بحار الانوار: ج ۴۱ / ص ۵۱؛ «عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: کان علی علیه السلام قد اتّخذ بیتاً فی داره لیس بالکبیر ولا بالصغیر، وکان إذا أراد أن یصلّی من آخر اللّیل أخذ معه صبیّاً لا یحتشم منه ثمّ یذهب معه إلی ذلک البیت فیصلّی.»

۲- ۱۵۹. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۸۸؛ «عن محمد بن مروان، قال: قال لی أبوجعفرعلیه السلام: استرضع لولدک بلبن الحسان وإیّاک والصبآئح، فإنّ اللبن قد یعدّی.»

۳- ۱۶۰. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۸۸؛ «إنّ علیّاًعلیه السلام کان یقول: تخیّروا للرضاع کماتخیّرون للنکاح، فإنّ الرضاع یغیّر الطباع.»

مادر و دایه ای که عاقل نیست و یا از نظر اخلاقی مشکل دارد، نمی تواند بی تأثیر در نوزادی باشد که به او شیر می دهد. در موضوع محبّت و دوستی هم، این چنین است، دوستی اهل بیت عصمت و طهارتِ زنی که به طفل شیر می دهد تأثیرگذار است و همچنین است دشمنی او نسبت به اهل بیت علیهم السلام. در روایتی نقل شده است: اگر زن یهودی و یا نصرانی شیر بدهد بهتر است از زنی که دشمنی با اهل بیت دارد.(۱)

اگر از راه شیر دادن می توان پاکی و طهارت روح و دوستی و محبّت را به طفل منتقل کرد و او را بر این اساس پرورش داد، پس چه بهتر که مادر برای شیردادن وضو گرفته و با نام خدا و صلوات و درود بر پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام به نوزاد شیر دهد. مطالعه کتاب هایی که احساسات و محبّت مادر را نسبت به اهل بیت علیهم السلام زنده می کند، در دوران شیردهی مؤثر است. و همچنین است شنیدن سخنانی که ارتباط قلبی با اولیاء دین را افزایش می دهد.

طفلی که شیخ انصاری می شود و شیفته اهل بیت می گردد و در مرتبه بالای علم قرار گرفته شیر مادر در او بی تأثیر نبوده، مادری که برای شیردادن به او وضو می گرفته و با طهارت، پستان در دهانش می گذارده.

و اگر پسر هنگام به دار زدن پدرش - مرحوم شیخ فضل اللّه نوری شهید بزرگوار تاریخ اسلام - کف می زند و شادی می کند، چه بسا شیر دایه ای که دشمنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را داشته در او تأثیرگذار بوده است.

ص:۱۹۲

---

۱ - ۱۶۱. وسائل الشیعه: ج ۱۵ / ص ۱۸۷؛ «عن الفضیل بن یسار قال: قال لی جعفر بن محمدعلیه السلام: رضاع الیهودیه والنصرانیه خیر من رضاع الناصبیه.»

در مورد حسین بن علی علیهما السلام که مظهر دوستی و محبّت است نقل شده که از هیچ زنی شیر نخورد حتی از مادرش صدیقه کبری علیها السلام. تا اینکه پیامبر خداصلی الله علیه وآله انگشت مبارکشان را در دهان حسین علیه السلام گذاشت و او می مکید و تا دو سه روز نیازی نداشت. در نتیجه گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت پیامبر خداصلی الله علیه وآله رویید.(۱)

امام حسین علیه السلام محبّت شدیدی به پیامبر خداصلی الله علیه وآله داشت همان گونه که رسول خدا محبّتش را نثار حسین می کرد. روزی در میان کوچه دست ها را باز کرد، حسین عزیزش را گرفت یک دست زیر چانه او گذارد و دستی پشت سر، آن گاه لب ها را بر لب هایش گذارد و بوسید، سپس فرمود: «حسین از من است و من از حسین، خدا دوست می دارد هر کس حسین را دوست بدارد.»(۲)

امام حسین علیه السلام نیز که مظهر صفا و محبّت است، روز عاشورا وقتی نگاه کرد طفل شیرخوار در فراق حسین علیه السلام نالان است و نیاز به محبّت دارد، در آن شرایط سخت او را در آغوش گرفت تا عواطف را نثارش کند و او را ببوسد، ولی دشمن اجازه نداد و طفل در آغوش پدر به شهادت رسید.(۳) طفل شیرخوار هم علاقه و محبّت به پدر را از شیر مادری داشت که سر تا پای وجودش عشق به امام حسین علیه السلام بود.

۱- ۱۶۲. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۱۹۸؛ «عن أبی عبد اللَّه علیه السلام قال: لم یرضع الحسین من فاطمه علیها السلام ولا من انثی کان یؤتی به النبی صلی الله علیه وآله، فیضع إبهامه فی فیه فیمصّ منها ما یکفیه الیومین والثلاث، فنبت لحم الحسین علیه السلام من لحم رسول اللَّه صلی الله علیه وآله.»

۲- ۱۶۳. بحار الانوار: ج ۴۳ / ص ۲۷۱؛ «عن یعلی العامری أنّه خرج من عند رسول اللَّه صلی الله علیه وآله إلی طعام دعی إلیه، فإذا هو بحسین یلعب مع الصبیان، فاستقبل النبی صلی الله علیه وآله أمام القوم، ثمّ بسط یدیه فطفر الصبیّ هیهنا مرّه وهیهنا مرّه وجعل رسول اللَّه یضاحکه حتّی أخذه، فجعل احدی یدیه تحت ذقنه والأخری تحت قفاه ووضع فاه علی فیه وقبّله، ثمّ قال: حسین منّی وأنا منه، أحبّ اللَّه من أحبّ حسیناً، حسین سبط من الأسباط.»

۳- ۱۶۴. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۴۶؛ «دعا ابنه عبد اللَّه قالوا: فجعل یقبّله وهو یقول: ویل لهؤلآء القوم إذا کان جدّک المصطفی خصمهم والصبیّ فی حجره إذ رماه حرمله بن کاهل الأسدی بسهم فذبحه فی حجر الحسین علیه السلام، فتلقّی الحسین علیه السلام دمه حتی امتلأت کفّه، ثمّ رمی به إلی السمآء.»

در مجلس ابن زیاد وقتی نگاه این مادر به سر بریده امام حسین علیه السلام افتاد سر مطهر را برداشت، بوسید و شروع کرد به گریه کردن و گفت: من هیچ وقت حسین را فراموش نمی کنم، فراموش نمی کنم آن لحظه ای را که نیزه بر بدنش زدند، فراموش نمی کنم که بدنش را بدون کفن بر روی زمین گذاردند. وقتی وارد مدینه شد زیر سقف قرار نگرفت و می گفت: چگونه در سایه باشم در حالی که بدن حسین را در میان آفتاب گذاشتند.(۱)

۵) آموزش و پرورش محبّت از طریق آشنایی

توضیح

آشنایی یکی از راه های پیدایش دوستی و محبّت است. کودک اگر با خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام آشنا شد، قدمی در باب دوستی برداشته است. همان گونه که به راه افتادن کودک نیاز به یاری پدر و مادر دارد، قدم برداشتن برای آشنایی و دوستی هم کمک آنان را می طلبد. اگر به راه افتادن طفل انگیزه می خواهد که گاه انگیزه او دیدن چیزی است که به او نشان می دهند و طفل برای رسیدن به آن تلاش می کند، به راه افتادن در مسیر دوستی هم احتیاج به انگیزه دارد و این انگیزه آشنایی با خوبان است.

امام علیه السلام فرمود: کودک وقتی سه ساله شد هفت مرتبه به او بگویید: بگو «لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ»، یعنی آشنایی با آفریدگار هستی. وقتی سه ساله و هفت ماه و بیست روز از او گذشت، هفت مرتبه به او بگویید تا بگوید: «مُحَمَّدٌرَسُولُ اللّهِ»، یعنی آشنایی با پیامبر الهی.

۱- ۱۶۵. منتهی الآمال: فصل دوازدهم.

و وقتی به چهار سالگی رسید به او بیاموزید تا هفت مرتبه بگوید:«صَلَّی اللَّهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»، یعنی آشنایی با پیامبر و اهل بیت علیهم السلام. و در پنج سالگی او را به طرف قبله قرار دهید و به او بگویید: سجده کن، یعنی خضوع در مقابل آن خدایی که با او آشنا شدی. و در شش سالگی نماز را به او بیاموزید.

و در هفت سالگی به او بگویید: صورت و دست هایت را بشوی. وقتی شست، به او بگویید نمازبخوان. این شستن دست و صورت غیر از وضو گرفتن است.

و وقتی به نه سالگی رسید، وضو گرفتن را به او یاد دهید و او را وادار به وضو گرفتن و نماز خواندن کنید.

این چنین است که راه آشنایی با دوست در طول نه سال نشان داده می شود و تمرین بر محبّت و دوستی صورت می گیرد.(۱)

همان گونه که از روایت استفاده شد، آشنا شدن و پیدایش محبّت و دوستی تدریجی است و هر چه زمان بگذرد نیاز بیشتری به این آشنایی می باشد، و تا آخر عمر هر چه انسان تلاش کند و بر معرفت خود نسبت به کسی که کمالات او بی نهایت است بیفزاید بر محبّت و دوستی او نیز افزوده می شود.

نقل فضایل و ارزش های دوران کودکیِ اهل بیت علیهم السلام

به تناسب روحیات کودک، هر چه از خوبی های زمان کودکی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام برای آنان بیان شود، جذابیت بیشتری ایجاد می گردد.

۱- ۱۶۶. بحار الانوار: ج ۱۰۴ / ص ۹۴.

کودکی پیامبر صلی الله علیه وآله

فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: بعد از اینکه پیامبرصلی الله علیه وآله جدّ خود عبد المطلب علیه السلام را هم پس از پدر از دست داده بود، قدم به خانه ابوطالب علیه السلام گذارد و عمو سرپرستی او را به عهده گرفت.

ایشان می گوید: من به او خدمت می کردم و او مرا به عنوان مادر صدا می زد، زیرا مادر او هم از دنیا رفته بود. در خانه ما درختان خرما بود و بچه های زیادی برای خوردن خرما به خانه ما می آمدند. در میان چهل کودکی که به خانه می آمدند، پیامبر هم در میان آنها می رفت. من او را نگاه می کردم، یک بار هم ندیدم که او خرمایی را از دست بچه ای بگیرد که زودتر خرما را از زمین برداشته بود. ولی بچه های دیگر خرما را از دست یکدیگر به زور می گرفتند.

من هر روز مقداری خرما برای او کنار می گذاردم، ولی یک روز یادم رفت که برای او خرما بردارم، بچه ها آمدند و تمام خرماها را از زمین برداشتند و خوردند. من در حالی که خجالت زده بودم خوابیدم و دستم را بر روی صورتم گذاردم، محمد هم خواب بود وقتی بیدار شد به داخل باغ رفت ولی خرمایی روی زمین نبود که بردارد.

به درخت خرمایی اشاره کرد و گفت: من گرسنه هستم. من نگاه به درخت کردم، دیدم شاخه های بلند درخت خرما پایین آمد و محمد آن قدر که می خواست از خرماها برداشت و خورد، دوباره شاخه های درخت بالا رفت. من تعجب کردم،

ص:۱۹۶

وقتی شوهرم،ابوطالب درب خانه را زد، همیشه به کنیز می گفتم درب را باز کن ولی آن روز خودم با عجله رفتم درب را باز کردم و داستان درخت خرما را برایش گفتم.ابوطالب علیه السلام در پاسخ من گفت: او پیامبر خداست و از تو هم فرزندی متولد خواهد شد که وزیر او خواهد بود. و من بعد از سی سال علی علیه السلام را به دنیا آوردم.(۱)

داستانی از کودکی امام حسن و امام حسین علیهما السلام

پیامبر خداصلی الله علیه وآله بیمار شدند، فاطمه زهراعلیها السلام برای عیادت پدر آمدند و در حالی که حسن و حسین علیهما السلام همراه حضرت بودند به منزل پیامبر وارد شدند. حسن یک طرف پیامبر و حسین طرف دیگر نشستند در حالی که پیامبر در خواب بودند با دست به بدن پیامبر می زدند تا پیامبر بیدار شوند، ولی بیدار نشدند.

فاطمه علیها السلام به آنان گفتند: جدّ شما خواب هستند، بروید وقتی پیامبر بیدار شدند بیایید. آنها قبول نکردند حسین همان جا روی بازوی راست پیامبر و حسن روی بازوی چپ خوابیدند.

فاطمه زهراعلیها السلام وقتی دیدند کودکانش به خواب رفته اند برخاستند و به منزل خود رفتند. حسن و حسین از خواب بیدار شدند و هنوز پیامبر خدا در خواب بودند سراغ مادر را از عایشه گرفتند او پاسخ داد که مادرتان به خانه رفته.

۱- ۱۶۷. بحار الانوار: ج ۱۷ / ص ۳۶۳.

هر دو از منزل پیامبر بیرون آمدند تا به خانه بروند شب بود و تاریک، دست یکدیگر را گرفتند و با هم می رفتند و صحبت می کردند، به جایی رسیدند که راه را گم کردند، چه کنند؟ خوابیدند تا صبح شود و راه را پیدا کنند.

پیامبر خدا در منزل از خواب بیدار شدند به سراغ کودکان به خانه زهرا آمدند ولی دیدند آنجا نیستند، ایستادند و از خداوند کمک خواستند، نوری از آسمان نمودار شد، در پرتو نور حرکت کردند به دنبال کودکان، تا رسیدند به همان نقطه ای که حسن و حسین در آنجا خوابیده بودند در حالی که باران شدید می بارید ولی خداوند نگذاشته بود حتی یک قطره باران بر آنها بریزد.

پیامبر خدا دیدند ماری با قیافه عجیبی در حال حفاظت و نگهداری از کودکان است وقتی پیامبر خدا را دید شروع به سخن کرد: خدایا تو را شاهد می گیرم که من فرزندان پیامبر را محافظت کردم و صحیح و سالم به پیامبر تحویل دادم.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: تو کیستی؟ گفت: من فرستاده جنّ هستم قسمتی از قرآن را فراموش کرده ام آمده ام تا به من بیاموزید در بین راه به این جا رسیدم ناگهان ندایی شنیدم که این دو فرزند رسول خدا را محافظت نما و من محافظت نمودم. قرآن را از پیامبر آموخت و رفت.

پیامبر خدا، حسن و حسین را بلند کردند در حالی که حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ خود سوار نمودند و به راه افتادند. در بین راه اصحاب

پیامبر را می دیدند از حضرت تقاضا می کردند که کودکان را بر دوش خود گیرند تا زحمت پیامبر کم شود، ولی پیامبر قبول نمی کردند و در حق آنان دعا می نمودند تا رسیدند به امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت وقتی فرزندان خود را بر دوش پیامبر دیدند عرض کردند: یا رسول اللّه! یکی از آنها را به من بدهید تا بیاورم.

پیامبر به حسن فرمود: با پدرت می روی؟! پاسخ داد: نه دوش شما را بیشتر از دوش پدرم دوست دارم. به حسین فرمود: با پدرت می روی؟ پاسخ داد: من هم همان چیزی را می گویم که برادرم حسن گفت، دوش شما را بیشتر از دوش پدرم دوست دارم.

پیامبر خدا آمدند تا به دخترشان فاطمه زهراعلیها السلام رسیدند وارد خانه شدند در حالی که فاطمه برای کودکان خرما آماده کرده بود. کودکان از خرما خوردند و سیر شدند در حالی که خوشحال بودند، پیامبر فرمود: حالا بلند شوید باهم کُشتی بگیرید. فاطمه به سراغ کار خود رفت ولی می شنید که پدرش پیامبر خدا می گوید: حسن! حسین را به زمین بزن. فاطمه صدا زد: پدر! حسن بزرگ تر است آیا او را تشویق می کنی حسین را که کوچک تر است زمین بزند. پیامبر فرمود: دخترم جبرئیل هم به حسین می گوید: حسن را به زمین بزن.(۱) داستان هایی از این قبیل می تواند برای کودکان جذابیت داشته باشد و زمینه دوستی و محبّت آنان را نسبت به اهل بیت پیامبرعلیهم السلام فراهم آورد.

۱- ۱۶۸. بحار الانوار: ج ۴۳ / ص ۲۶۷.

محبّت و توجه اهل بیت علیهم السلام به کودکان

دوست داشتن کودکان، بهترین کارها نزد پروردگار است، زیرا آنان فطرتی توحیدی و آشنا با پروردگار عالمیان دارند. امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت موسی علیه السلام از پروردگار سؤال کرد: با ارزش ترین اعمال نزد تو چیست؟ خداوند فرمود: دوست داشتن کودکان، به درستی که من فطرت آنان را بر توحیدم قرار داده ام و اگر آنان را بمیرانم به بهشت خود می برم.(۱)

اهل بیت عصمت و طهارت که دوستی آنان در راستای دوستی خداست بالاترین محبّت را نسبت به کودکان روا می دارند.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله می فرمود:

«أَحِبُّوا الصِّبْيانَ وَارْحَمُوهُمْ؛(۲) کودکان را دوست بدارید و به آنها رحم کنید.»

وقتی کودکان بدانند که آنان مورد توجه و محبّت اولیاء دین هستند، آنان نیز زمینه محبّت و دوستی در وجودشان پیدا می شود. نقل مواردی که پیامبر خدا و ائمه معصومین علیهم السلام نسبت به کودکان محبّت روا داشته اند، می تواند در جلب دوستی آنان نسبت به اهل بیت تأثیر زیادی داشته باشد.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله نماز می خواندند، در حالی که حسین علیه السلام کودکی بود کنار پیامبر، وقتی حضرت به سجده می رفتند حسین می آمد و بر پشت آن بزرگوار سوار می شد و پاهای خود را حرکت می داد و می گفت: حل حل.

ص:۲۰۰

۱- ۱۶۹. بحار الانوار: ج ۱۰۴ / ص ۹۷؛ «عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: قال موسی علیه السلام: یاربّ! أیّ الأعمال أفضل عندك؟ قال: حبّ الأطفال فإنّی فطّرتهم علی توحیدی، فإن آمتتهم أدخلتهم جنّتی برحمتی.»
۲- ۱۷۰. بحار الانوار: ج ۱۰۴ / ص ۹۲.

پیامبر خدا وقتی می خواست از سجده بلند شود، او را می گرفت و کنار خود می گذاشت. دوباره به سجده می رفت امام حسین علیه السلام می آمد و بر پشت حضرت سوار می شد و می گفت: حل حل.

حضرت نمازش تمام شد، یک شخص یهودی این منظره را می دید، آمد خدمت پیامبر و گفت: شمابه گونه ای با کودکان برخورد می کنید که ما چنین نمی کنیم. حضرت فرمود: شما اگر ایمان به خدا و رسولش داشته باشید به کودکان رحم می کنید. مرد یهودی وقتی چنین برخوردی را از پیامبر نسبت به کودکان دید، ایمان آورد.(۱)

روش پیامبر گرامی اسلام این بود که وقتی بچه ها را می دیدند به آنها سلام می کردند و می فرمود: تا آخر عمر به آنان سلام خواهم کرد تا بعد از من دیگران هم چنین کنند.(۲)

توجه و محبّت پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت به کودک

شخصی است که تمام موهای سر و صورتش سفید شده، فقط بخشی از موهای او سیاه مانده است، به او گفتند: ما چنین چیزی ندیده ایم که در این سن و سال همه موها سفید شده فقط یک قسمت سیاه مانده باشد.

۱- ۱۷۱. بحار الانوار: ج ۴۳ / ص ۲۹۶.

۲- ۱۷۲. بحار الانوار: ج ۱۰۶ / ص ۹۹.

پاسخ داد: این سیاهی موها، خاطره ای است برای من. در دوران کودکی، من با بچه ها مشغول بازی بودم، یک وقت دیدم پیامبر خدا عبور می کند، جلو رفتم وبه حضرت سلام کردم، حضرت جواب سلام مرا دادند و فرمود: اسمت چیست؟ نام خود را گفتم، حضرت دست مبارکشان را بر سر من کشیدند و فرمود: خداوند برکتش را در تو قرار دهد. این قسمت موی سر که سیاه است محل دست پیامبر است که بر سر من کشیدند، لذا موها سفید نگردیده است.(۱)

امام علی علیه السلام و توجه به کودک

شخصی می گوید: در خانه خدا اطراف کعبه مشغول طواف بودم، دو دختر را دیدم یکی به دیگری که خواهرش بود می گفت: قسم به آن کسی که وصی پیامبر بود و در بین مردم به تساوی حکم می کرد و در قضاوتها بر اساس عدالت حکم می نمود، همان کسی که همسر فاطمه علیها السلام بود و... .

من تعجب کردم که دختری به این کودکی چگونه به امام علی علیه السلام معرفت دارد، از او پرسیدم: آیا علی را می شناسی که این گونه تمجید می کنی ؟گفت: چگونه نشناسم کسی که مرا شفا داده است. پدرم در جنگ صفین در یاری امام علی علیه السلام شهید شد. پس از آنکه ما یتیم شدیم، آن حضرت روزی به خانه ما آمد. از مادرم احوالپرسی کرد. مادرم، من و خواهرم را نزد حضرت آورد در حالی که من نابینا بودم، چون نگاه حضرت به من افتاد، آهی کشید و این شعر را خواند:

۱- ۱۷۳. بحار الانوار: ج ۱۸ / ص ۱۲.

ما إنْ تَأوَّهت مِنْ شَی ءٍ رُزِئْتُ بِهِ

کَما تَأَوَّهْتُ لْلأَطفال فِی الصّغَر

قَدْماتَ وَالدُهم مَنْ کانَ یَکْفُلهُمُ

فِی النَّآئِباتِ وَفِی الْاَسْفارِ وَالْحَضَرِ

هیچ گاه از مصائبی که به سرم آمد دلم نسوخت، آن گونه که برای کودک صغیر دلسوخته ام، زیرا پدرشان که در مشکلات و در سفر و حضر آنان را سرپرستی می نمود، از دنیا رفته است.

آن گاه دست مبارک را بر چشم من کشید، به برکتش چشم من بینا شد و نور آن به قدری است که به خدا سوگند، شتر فراری را در شب تاریک می توانم ببینم و همه اینها به برکت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام است.(۱)

امام حسین علیه السلام و توجه به کودکان در کربلا

امام حسین علیه السلام روز عاشورا شرایط سختی داشتند و مسائل زیادی بود که امام را به خود مشغول کرده بود؛ مقابله با دشمن، جلوگیری از نفوذ آنان به سمت خیمه ها، محافظت از زن ها و بچه ها، آوردن بدن شهیدان از میدان جنگ به درون خیمه. ولی با همه این مشکلات و سختی ها، امام علیه السلام از کودکان غافل نبودند و آنان را مورد توجه و محبّت خود داشته، به گونه ای که وقتی قمر بنی هاشم آمدند و اجازه گرفتند که به میدان جنگ بروند و با دشمن بجنگند، حضرت اجازه ندادند و مطلبی را به عباس علیه السلام گفتند و آن توجّه دادن به کودکان بود، فرمود:

«فَاطْلُبْ لِهؤلآءِ الْأَطْفالِ قَلِیلاً مِنَ الْمآءِ؛

برو برای کودکان مقدار کمی آب فراهم کن.»

ص:۲۰۳

۱- ۱۷۴. بحار الانوار: ج ۳۳ / ص ۴۷.

با این که خود حضرت تشنه بودند وزنها هم تشنه، ولی در میان همه، کودکان نظر امام را جلب کرده بودند. قمر بنی هاشم هم برای رسیدگی به تشنگی کودکان، به سراغ آب رفت و تمام توان خود را به کار گرفت تا با آوردن آب دل کودکان را شاد نماید، ولی دشمن چنین اجازه ای نداد تا کار به جایی رسید که حضرت برای آوردن آب به مقابله با دشمن پرداختند و در این راه دو دست حضرت قطع شد و آسیب های فراوانی به بدنش رسید، تا اینکه شهادت آغوش خود را باز کرد و عباس را در بر گرفت.

۶) آشنایی با کودکانی که اهل بیت علیهم السلام را دوست داشتند

یکی از راه های پیدایش محبّت و دوستی در کودک، آشنا نمودن او با کودکانی است که دوستدار اهل بیت پیامبرعلیهم السلام هستند. ارتباط برقرار شدن با چنین افرادی، می تواند دوستی را در کودک پرورش دهد، هر چند این ارتباط با کسانی باشد که تاریخِ شرح حال آنان آمده است؛ مثلاً نقل شده: پیامبر خداصلی الله علیه وآله در مسیر خود به کودکانی برخوردند که بازی می کردند. حضرت نزد یکی از کودکان نشستند و او را بوسیدند و مورد محبّت قرار دادند، سپس روی زانوی خود نشاندند.

از حضرت پرسیدند: چرا در بین همه کودکان این کودک را مورد توجه و محبّت خود قرار دادید؟ فرمود: یک روز دیدم این کودک با حسین بازی می کند و از زیر پاهای او خاک را بر می دارد و به صورت و چشم های خود می مالد و این گونه

دوستی و محبّت خود را نسبت به حسین ابراز می دارد. لذا من هم به خاطر اینکه حسین را دوست می دارد، او را دوست می دارم. هرآینه جبرئیل به من خبر داد که او از یاران حسین علیه السلام در کربلا خواهد بود.(۱)

۷) توجه دادن کودک به از بین رفتن مشکلات به وسیله اهل بیت علیهم السلام

اشاره

در دین اسلام توجه زیادی به برطرف کردن مشکلات دیگران و شاد نمودن آنان شده و نسبت به شاد نمودن کودکان تاکید بیشتری گردیده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«إِنَّ فِی الْجَنَّهِ داراً یُقالُ لَها «دَارُ الْفَرحِ» لا یَدْخُلُها إِلّا مَنْ فَرَّحَ الصِّبْیانَ؛(۲)

در بهشت خانه ای است به نام خانه سرور، هیچ کس وارد این خانه نخواهد شد مگر اینکه کودکان را شاد کرده باشد.»

اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که الگوی عمل به خوبی ها هستند، در زندگی چنین بودند که با برخورد و رفتار خود موجب سرور و شادی کودکان می شدند.

عبد اللَّه بن جعفر همسر حضرت زینب کبری علیها السلام می گوید: وقتی پدرم جعفر طیار به شهادت رسید و من در سن کودکی بودم، پیامبر خداصلی الله علیه وآله به منزل ما آمد و به مادرم اسماء فرمود: فرزندان جعفر را بیاور.

ص:۲۰۵

۱- ۱۷۵. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۴۲.

۲- ۱۷۶. میزان الحکمه: ج ۲ /ص ۱۲۹۱.

رسول خدا آن چنان به ما ملاطفت کرد که هنوز آن خاطره در ذهن من هست. پیامبر وارد خانه ما شد و خبر شهادت پدر را به مادرم داد، من به ایشان نگاه می کردم در حالی که دست بر روی سرم می کشید و به برادرم محبّت می نمود.(۱)

به کودک آموزش داده شود که اگر می خواهی در امتحانات قبول شوی با اهل بیت در میان بگذار، وقتی سفر به عتبات عالیات در کنار قبر امامان معصوم علیهم السلام می روی از امام درخواست کن تا مشکلت رفع و برطرف گردد. هنگام بیماری، توسل به اهل بیت به آنان آموزش داده شود. با برپا کردن مجلس توسل به اهل بیت، برای درخواست شفای کودک، محبّت و دوستی آنان در وجود کودک پرورش یابد. وقتی چنین شناخت و معرفتی برای آنان پیدا شد، به آن سو کشیده شده و دل آنان جایگاه محبّت و دوستی اهل بیت می گردد.

کودک نمونه

در زندگی امام هشتم علی بن موسی الرضاعلیهما السلام آمده است که روزی در مقابل حضرت، اسبی بود که کسی جرأت نمی کرد بر آن سوار شود و اگر سوار می شد جرأت حرکت کردن نداشت، زیرا اسب او را بر زمین می انداخت.

کودک هفت ساله ای به امام عرض کرد: آقا اجازه می دهید من سوار بر این اسب

۱- ۱۷۷. بحار الانوار: ج ۲۱ / ص ۵۶.

شوم و او را رام کنم؟ حضرت فرمود: تو چنین می کنی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: چگونه؟ پاسخ داد: من قبل از سوار شدن، کاری انجام داده ام که اسب آرام شده و با من کاری ندارد. حضرت فرمود: چه عملی انجام داده ای؟ گفت: صد مرتبه صلوات بر پیامبر و آل او فرستاده ام و به او فهمانده ام که من ولایت و دوستی شما اهل بیت را در وجودم تازه کرده ام.

حضرت فرمود: سوار شو. او سوار شد و آن چنان اسب را به این طرف و آن طرف برد که حیوان خسته شد. وقتی کودک از اسب پیاده شد، حضرت فرمود: هر چه می خواهی از اموال من بخواه تا به تو بدهم.(۱)

نجات کودک از سقوط

مادر در حالی که بچه شش ماهه او بر روی پشت بام بود به سراغ کارهایش رفت، کودک حرکت کرد و آرام آرام خود را به لب بام رساند و در پرتگاه قرار گرفت. مادر فهمید، خواست برود او را بگیرد و نجات دهد، می ترسید کودک از دست او فرار کند و پرت شود و به زمین سقوط کند. رفتند نردبانی گذاردند که از پایین او را بگیرند تا نیفتد، ولی نتوانستند. فریاد مادر بلند شد و برای فرزندش گریه می کرد که چه کنم؟ گفتند به سراغ امیرمؤمنان علی علیه السلام بروید.

۱- ۱۷۸. بحار الانوار: ج ۷۵ / ص ۴۱۶.

حضـرت آمدند، تا نگاه مادر به امام علی علیه السـلام افتاد فریاد زد و از حضـرت برای نجات طفلش کمک خواست. حضرت چـاره ای اندیشـید، فرمود: برویـد کودکی مثـل او را بیاوریـد و در روی بـام بگذاریـد. رفتنـد و کودکی آورد، وقتی نگـاه آن کودک به مثـل خودش افتاد، آرام آرام برگشت و به سـراغ آن کودک رفت و امیرمؤمنان علیه السـلام از این راه جان طفلی را نجات داد.(۱)

حفاظت از محبّت و دوستی

تنهـا تلاـش برای پیـدایش دوستی و محبّت کـافی نیست، بلکه کوشـش برای نگهـداری آن نیز لاـزم است. عواملی در زنـدگی انسان پیـدا می شود که محبّت را از بین می برد و روز به روز ضـعیف تر می گردانـد،لـذا باید کوشـش کرد تا آن عوامل مانع گسترش محبّت نشود.

افراط و زیاده روی

هر انسـانی دارای ظرفیت معینی است که بـا توجه به آن ظرفیت، بایـد نیازهای معنوی در اختیارش قرار گیرد. هماننـد جسم که ظرفیت معینی دارد و اگر بیش از ظرفیت، غذا در اختیارش قرار داده شود نسبت به آن غذا نفرت پیدا می کند.

ص:۲۰۸

۱- ۱۷۹. بحار الانوار: ج ۴۰ / ص ۲۶۷.

در فرهنگ دینی به ما گفته اند که هر عبادتی را با میل و رغبت انجام دهید و هر وقت تمایل نداشتید، آن را ترک نمایید. نمازهای مستحبی، زیارت مشاهد مشرفه، خواندن قرآن، شب زنده داری، خواندن دعا، عزاداری، همه و همه وقتی ثمر بخش است که با میل و رغبت انجام شود و آن گاه که بدون میل و رغبت باشد و تحمیل بر نفس شود، نه تنها اثر مثبت ندارد که تأثیر منفی نیز در انسان گذارده و او را نسبت به این امور دلزده می کند و علاقه اش را از بین می برد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لا تُكْرِهُوا إِلى أَنْفُسِكُمُ الْعِبادَة؛(۱)

عبادت را با فشار و بی میلی بر خود تحمیل ننمایید.»

البته توجه به این نکته لازم است که همان گونه که بعضی از غذاها برای جسم لازم و ضروری است که حتی با بی میلی باید خورده شود، غذاهای معنوی نیز این چنین است که بعضی از آنها برای حیات روح، ضرورت دارد که این امور در غالب واجبات به ما معرفی شده است.

در عبادات واجب، میل و رغبت ملاحظه نمی شود که اگر تمایل نبود ترک گردد، بلکه حتماً باید به آنها عمل شود و اگر تَرک شد قضای آن به جا آورده شود.

بحث اعتدال و میانه روی، در مورد مستحبات و اموری است که در شرع مقدس واجب نگردیده است.

ص:۲۰۹

۱- ۱۸۰. اصول کافی: ج ۲ / ص ۸۶.

در نامه ای که امیرمؤمنان علی علیه السلام به حارث همدانی نوشته اند، آمده است: نفس خود را در مورد عبادت فریب ده (و با وعده ها و ترس ها) آن را وادار به عبادت کن و با نفس مدارا کن و از فرصت هایی که دارای نشاط و رغبت است استفاده کن، مگر نسبت به واجبات که حتماً باید در وقت و محلش انجام گردد:

«وَخادِعْ نَفْسَکَ فِی الْعِبادَهِ وَارْفقْ بِها وَلا تَقْهَرْها وَخُذْ عَفْوَها وَنِشاطَها إِلاَّ ما کانَ مَکْتُوباً عَلَیْکَ مِنَ الْفَرِیضَهِ، فَإِنَّهُ لابُدَّ مِنْ قَضآئِها وَتَعاهُدِها عِنْدَ مَحَلِّها.»(۱)

و در مورد کودک برای اینکه محبّت و دوستی اش نسبت به خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام کم نگردیده و از بین نرود، اعتدال وتوجه به ظرفیت وتوان روحی او لازم و ضروری است. مدت طولانی در مسجد و در حرم های امامان معصوم بودن، شرکت در جلسات دعا و عزاداری های خسته کننده و... کودک را نسبت به این امور بی رغبت کرده ومحبّت او را از بین می برد.

تبلیغات دشمن

دشمنان برای از بین بردن محبّت و عشق به دین و رهبران دینی، برنامه های زیادی را در دراز مدت انجام دادند و هم اکنون نیز با شیوه های مختلف تلاش می کنند تا به مقصود شوم خود برسند.

۱- ۱۸۱. نهج البلاغه: نامه ۶۹.

آنـان می خواهنـد زیبـایی هـا را زشت جلوه داده و زشتی ها را زیبا جلوه دهنـد، انسان های پاکیزه و عـدالت خواه را از عوامل انحطاط و سـقوط و انسان های حیله گر و ظالم را بشـردوست و عـدالت خواه معرفی کنند. انسان هایی همانند امیرمؤمنان علی علیه السلام را انسان هایی بی مهر و عاطفه و همانند معاویه را خیرخواه و بامحبّت.

برای خنثی نمودن این شـیوه تبلیغات، لازم است که چهره واقعی بدخواهان معرفی گردد و نقاب از صورت زشت آنان برداشته شود. آنان ممکن است با انجام کارهایی که ظاهری فریبنده دارند، درصدد باشـند که قلب ها را نسـبت به خوبان عالم خالی از مهر و محبّت نموده و به خود وابسته گردانند.

شیرینی برای از بین بردن دوستی و محبّت

ابوالا‌سود دوئلی از شـاعرانی است که اهـل بصـره بود واز شـیفتگان امیرمؤمنـان. در جنگ صـفین در رکاب علی علیه السـلام شمشـیر می زد و عواطـف ومحبّـِت خـود را نثـار حضـرت می نمـود. معـاویه تصـمیم گرفت بین علی علیه السـلام و او جـدایی بیندازد، هدایایی برای ابوالاسود، همراه با شـیرینی فرستاد. او دختری خردسال داشت، وقتی نگاهش به شیرینی ها افتاد مقداری از آن را برداشت وداخل دهان خود گذارد. پدر وقتی چنین منظره ای را دید، به دخترش گفت: دخترم! این شـیرینی سمّ اسـت که معاویه برای ما فرستاده، او می خواهد بدین وسیله دوستی ومحبّت امیرمؤمنان را از قلب ما بیرون برد.

ص:۲۱۱

دختر وقتی فهمید که این شیرینی جز فریب چیز دیگری نیست، گفت: آیا به راستی معاویه می خواهد با این شیرینی علی را از قلب من بگیرد؟ با اینکه مقداری از شیرینی ها را خورده بود تلاش کرد و آن را بیرون ریخت و گفت: معاویه فرزند هند! آیا دینم را با این شیرینی زعفرانی به تو بفروشم؟ به خدا پناه می برم، چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که مولای من علی علیه السلام است.

أَ بِالشَّهْدِ الْمُزَعْفَرِ یَابن هِنْدَ

نَبِیعُ عَلَیکَ أحْسابَاً وَدِینَاً

مَعاذَ اللَّهِ کَیْفَ یَکُون هذا

وَمَولانا أَمِیرُالْمُؤمِنِینا(۱)

امروزه شیرینی های زعفرانی که در قالب کارتن ها و فیلم ها و سریال وغیره در اختیار کودکان قرار می گیرد، کم نیست. جذاب کردن غذای دشمنان و نوع لباس آنان و کیفیت آرایش سر و صورت ونام هایی که انتخاب می کنند، همه و همه از شیوه هایی است که برای از بین بردن محبّت و دوستی خوبان و جدا نمودن از دین به کار برده می شود. اینجاست که باید با روش صحیح، چهره واقعی دشمنان برای کودک به تصویر کشیده شود و زهری که داخل شیرینی های زعفرانی جاسازی شده برای آنان تبیین و آشکار گردد.

از انتخاب نام هایی که دشمنان تبلیغ می کنند پرهیز شود، نوع لباس و شیوه اصلاح سر و صورت، همانند آنان نباشد و کیفیت زندگی کردن به تقلید از آنان انجام نگردد. همه اینها می تواند خنثی کننده تبلیغات و از بین برنده عوامل محبّت زدا باشد.

۱- ۱۸۲. الکنی و الالقاب: ج ۱ / ص ۸.

عاشورا و عوامل محبّت زدا

یکی از کارهایی که دشمن برای جدا نمودن بعضی از دوستان و یاران امام حسین علیه السلام در کربلا انجام داد، آوردن امان نامه بود. در حالی که همه در محاصره قرار گرفته بودند و لحظه به لحظه به مرگ نزدیک می شدند، بعد از ظهر روز نهم محرم شمر به نزدیکی خیام امام آمد و عباس و عبداللَّه و جعفر و عثمان فرزندان علی بن ابی طالب را که مادرشان ام البنین بود صدا زد.

آنها بیرون آمدند، شمر به آنها گفت: برای شما از عبید اللَّه امان گرفته ام. آیا با امان نامه می توان پیوند دوستی و محبّت آنان را با حسین بن علی علیهما السلام قطع کرد؟ پاسخی دادند که او را در مقابل پیشنهادش شرمنده کرد، همه با هم گفتند: خدا تو را و امان تو را لعنت کند، ما امان داشته باشیم و پسر دختر پیامبرمان امان نداشته باشد.(۱)

ص:۲۱۳

۱- ۱۸۳. أنساب الأشراف: ج ۳ / ص ۱۸۴.

نفرت و دشمنی /

فصل ششم:نفرت و دشمنی

اشاره

ص:۲۱۵

توضیح

قال الصادق علیه السلام:

کَذِبَ مَنِ ادَّعی مَحَبَّتَنا ولَمْ یَتَبَرّأْ مِنْ عَدُوِّنا؛

در ادعای دوستی و محبّت ما، دروغ می گوید

کسی که ازدشمنان ما بیزار نباشد.

بحار الانوار: ۵۸/۲۷

ص:۲۱۶

نفرت و دشمنی

دل آدمی دو سو دارد: یک سوی آن دوستی و محبّت و سوی دیگر برائت و دشمنی. وقتی در قلب نسبت به چیزی میل و رغبت پیدا می شود، به طور طبیعی نسبت به ضّد آن نفرت و بیزاری حاصل می گردد.

ادعای دوستی نسبت به دو چیزی که با هم ضد هستند، همانند اجتماع دو ضدّ، محال و ممتنع می باشد. دو چیزی که یکدیگر را دفع می کنند و با هم سازگاری ندارند و وجود یکی مانع وجود دیگری است، دوستی نسبت به یکی از آنها لازمه اش بیزاری از دیگری می باشد.

انسان نسبت به دوستی که حاضر است تمام سرمایه زندگی اش را در اختیار او بگذارد و از هیچ کمکی دریغ نمی ورزد، بی تفاوت نبوده ونه تنها به او عشق می ورزد، بلکه از دشمنان او نیز بیزار و متنفّر است. مادری که به فرزندش علاقه دارد و حاضر نیست خاری به پای او برود، نسبت به کسانی که به فرزندش دشمنی می ورزند بی تفاوت نیست، بلکه از آنان بیزار است. تاجر وکاسبی که به دنبال سود است ومنافع خود را از این راه به دست می آورد، نسبت به کسانی که منافع او را به خطر می اندازند، دشمنی می ورزد.

ص:۲۱۷

آیا انسانی که در زندگی یک هدف را تعقیب می کند و آن دوستی خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام است، می تواند نسبت به دشمنانشان بی تفاوت بوده واظهار برائت و دشمنی ننماید.

مسئله برائت از دشمنان، روشن و بدیهی است ونیازی به برهان و دلیل ندارد، بلکه هر انسانی در وجدان خود آن را می یابد. در عین حال آیات قرآن و روایات اهل بیت عصمت وطهارت علیهم السلام تاکید زیادی بر این موضوع دارند. برائت وبیزاری نسبت به دشمنانی که چشم دیدن نزدیک شدن انسان به خدا و رسول واهل بیتش را ندارند.

با دشمنان خدا دوست نشوید

خداوند در سوره ممتحنه می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی بر نگیرید (به طوری) که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آنکه قطعاً به آن حقیقتی که برای شما آمده کافرند و پیامبر شما را (از مکه) بیرون می کنند که چرا به خدا و پروردگارتان ایمان آورده اید.

«یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُمْ أَوْلِیآءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَقَدْ کَفَرُوا بِما جآءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِیَّاکُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ»(۱)

سپس خداوند حضرت ابراهیم و یارانش را به عنوان الگو معرفی می کند، هنگامی که در مقابل قومی قرار گرفتند که غیر خدا را می پرستیدند به آنان گفتند: ما

۱- ۱۸۴. سوره ممتحنه / آیه ۱.

از شـما و از معبودان شـما بیزاریم و میـان ما و شـما دشـمنی و کینه همیشـگی پایـدار شـده است تا وقتی که فقط به خـدا ایمان آورید.»

خداوند برای دشـمنی با دشـمنان خدا، مرزی را هم نمی پذیرد، هر کس و هر چه باشد حتی اگر از نزدیک ترین افراد، همانند پدر و برادر انسان باشند ودوستی با آنان را مطلقاً نفی می کند.

«یـا أَیُّهَا الَّذِیـنَ آمَنُـوا لا ـ تَتَّخِـذُوا آبـآءَکُمْ وَءاخْوانَکُمْ أَوْلِیـآءَ اِنِ اسْـتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الإِیمـانِ وَمَنْ یَتَـوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولئِـکَ هُمُ الظّالِمُونَ»؛(۱)

ای کسانی که ایمان آورده ایـد!اگر پـدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیـح دهنـد آنان را به دوستی نگیرید و هرکس از میان شما آنان را به دوستی بگیرد آنان همانند ستمکارانند.

دوستی دروغین

حال که دوستی بـدون دشـمنی معنا نـدارد، پس ادعای دوستی بدون برائت وبیزاری از دشـمنان، ادعایی دروغین است. به امام صادق علیه السـلام گفتند: فلانی شـما را دوست می دارد ولی در بیزاری نسـبت به دشـمنان شما ضعیف است. حضرت فرمود: دروغ می گوید کسی که ادعای دوستی ما را دارد و از دشمنان ما بیزاری نمی جوید.(۲)

۱- ۱۸۵. سوره برائت / آیه ۲۳.

۲- ۱۸۶. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۵۸؛ «قیل للصادق علیه السـلام: إنّ فلاناً یوالیکم إلّا أنّه یضعف عن البرآئه من عدوّکم. فقال: هیهات! کذب من ادّعی محبّتنا ولم یتبرّأ من عدوّنا.»

وقتی ادعای دوستی دروغین شد، چنین ادعایی در زندگی تأثیر مثبت ندارد. از آنجا که محبّت و دوستی، خمیر مایه همه اعمال آدمی است، هر کاری هم که انجام داده شود جز زحمت برای انسان به بار نخواهد آورد.

این خبری است که جبرئیل امین برای پیامبر خداصلی الله علیه وآله آورده است و ایشان هم به امیرمؤمنان علیه السلام خبر داده: یا علی! اگر بنده ای هزار سال بندگی خدا کند بدون ولایت و دوستی تو و امامان از نسل تو پذیرفته نیست و دوستی و ولایت تو هم بدون بیزاری از دشمنانت و دشمنان فرزندان معصومت پذیرفته نمی شود. هر که می خواهد، بپذیرد و هر که نخواهد، نپذیرد. این خبری است که جبرئیل امین به من داده است.

آزمایش دوستی، با دشمنی نسبت به دشمنان

گاهی انسان در داشتن محبّت و دوستی دچار تردید می گردد، زبان سخن از دوستی می گوید ولی نمی داند دلش هم قبول دارد یا نه. یکی از راه های امتحان و آزمایش نمودن دوستی، این است که انسان ببیند آیا با دشمنان دوستش، دشمنی دارد، یا نه با آنان هم پیمان دوستی می بندد.

امام باقرعلیه السلام فرمود: «کسی که می خواهد بداند آیا ما را دوست دارد یا نه، دلش را آزمایش کند، اگر همراه دوستی ما، دشمنان ما را نیز دوست می دارد پس او از ما نیست، ما هم از او نیستیم و خداوند و جبرئیل و میکائیل با آنان دشمن هستند.»(۱)

۱- ۱۸۷. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۵۱؛ «عن أبی جعفرعلیه السلام: من أراد أن یعلم حبّنا فلیمتحن قلبه، فإن شارکه فی حبّنا حبّ عدوّنا فلیس منّا ولسنا منه واللّه عدوّهم وجبرئیل ومیکائیل، واللّه عدوّ للکافرین.»

آری از طریق دوستی ها، دشـمنی ها شـناخته و از راه دشـمنی ها، دوستی ها شـناسایی می شود. امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر کسـی کافری را دوست بدارد خداوند را دشمن داشته است و اگر کسی کافری را دشمن بدارد خداوند را دوست داشته. سپس فرمود: دوست دشمن خدا، دشمن خدا می باشد.»(۱)

درود خدا بر بیزار از دشمنان

درود خداونـد بر کسـی که نفرت و بیزاری خود را از دشـمنان خدا و رسول و اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام ابراز دارد و با لعن خود از آنان فاصله گیرد. همان گونه که از خداوند درخواست دوری آنان را از رحمتش دارد.

علی بن عاصم که از اهالی کوفه و نابینا بود گفت: بر امام عسـکری علیه السـلام وارد شدم، حضـرت به من فرمود: نگاه کن تو بر روی فرشی قدم گذاردی که بسیاری از انبیا و پیامبران الهی و امامان بر روی آن نشستند.

او به احترام چنین فرشـی تصـمیم گرفت دیگر کفش نپوشـیده و بـا پای بـدون کفش قـدم بردارد، در عین حال خیلی مایل بود فرش را ببیند ولی افسوس که چشم نداشت.

او می گوید: امام علیه السلام متوجّه شدند که در ذهن من چه می گذرد و مراد مرا فهمیدند، به من فرمود: نزدیک بیا. آن گاه دست مبارکشان را بر صورت من کشیدند، بینا شدم و به فرش نگاه کردم بر روی آن آثار قدم ها را دیدم.

۱- ۱۸۸. بحار الانوار: ج ۶۹ / ص ۲۳۷؛ «عن أبی عبـد اللَّه علیه السـلام قال: من أحبّ کافراً فقـد أبغض اللَّه، ومن أبغض کافراً فقد أحبّ اللَّه. ثمّ قال علیه السلام: صدیق عدوّ اللَّه عدوّ اللَّه.»

حضرت فرمود: اینجا محل نشستن آدم علیه السلام و اینجا هابیل و اینجا شیث و اینجا نوح و... می باشد و اینجا اثر قدم رسول خدا و امیرمؤمنان و دیگر امامان علیهم السلام است.

خودم را به روی آن آثار انداختم و بوسیدم، سپس برخاستم و دست امام علیه السلام را بوسیدم. عرض کردم: من قدرت و توانی ندارم که شما را یاری کنم، لکن شما را دوست می دارم و از دشمنان شما بیزارم و در تنهایی نسبت به آنان لعن می فرستم، شما حال مرا چگونه می بینید؟ آیا این دوستی و دشمنی برای من ارزشی دارد و سرمایه ای برای من خواهد بود؟

حضرت فرمود: پدرم از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کردند: کسی که قدرت یاری نمودن ما را نداشته باشد، ولی در تنهایی بر دشمنان ما لعن فرستد، خداوند صدای او را به تمام فرشتگان می رساند و هنگامی که یکی از شما، دشمنان ما را لعنت کند فرشتگان هم او را یاری می نمایند و حتی به کسانی از دشمنان ما که او لعن نکرده لعنت می فرستند.

وقتی صدای لعنت شما نسبت به دشمنان به فرشتگان می رسد، برای او طلب آمرزش نموده و می گویند: خدایا! درودت را فرو فرست بر روح بنده ات که به مقدار توانش در راه یاری دوستان قدم برداشته و اگر می توانست بیشتر یاری می نمود.

از طرف خداوند به ملائکه خطاب می شود:فرشتگان من! دعای شما را در حق بنده ام مستجاب نمودم و صدای شما را شنیدم و بر روح او و نیکان دیگر درود فرستاده و او را از خوبان قرار دادم.(۱)

ص:۲۲۲

۱- ۱۸۹. بحار الانوار: ج ۵۰ / ص ۳۱۶.

تقاضای بازگشت به دنیا برای بیزاری جستن

دل دادن به غیر خدا به جای بیزاری و نفرت، روزی موجب حسرت و ندامت خواهد شد که دیگر راه بازگشت بر انسان بسته شده. روزی که انسان می بیند تمام قدرت و عظمت و زیبایی از آن خداوند است و دیگرانی را که به آنان دلبستگی داشت، نه تنها کاری از دستشان ساخته نیست بلکه نسبت به دوستان و طرفداران خود اعلام بیزاری و نفرت دارند.

کسانی که عمری، دوستی و محبّت خود را نثار آنان کرده بودند، وقتی چنین صحنه ای را می بینند، می گویند: ای کاش ما به دنیا برمی گشتیم ونسبت به کسانی که دل به آنان داده بودیم برائت و بیزاری می جستیم. خداوند رحیم ومهربان در قرآن می فرماید: بعضی از مردم معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند و آنها را همچون خداوند دوست می دارند، اما آنان که ایمان دارند عشقشان به خدا شدیدتر است و آنها که ستم کردند (و معبودی غیر از خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب خداوند را مشاهده می کنند، خواهند دانست که تمام قدرت به دست خدا است و او دارای مجازات شدید است (نه معبودهای خیالی که از آنها می ترسیدند).

در آن هنگام رهبران (معبودهای انسانی وشیطانی) از پیروان خود تبرّی می جویند و کیفر خدا را مشاهده می کنند و دستشان از همه جا کوتاه می شود. (و در این موقع) پیروان هم می گویند: کاش بار دیگر ما به دنیا برمی گشتیم تا از آنان تبرّی

جوییم آن چنان که آنها امروز از ما تبرّی جستند. (آری) این چنین خداوند اعمال آنان را به صورت حسرت زایی به آنها نشان می دهد و هرگز از آتش خارج نخواهند شد.

«وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ وَالَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلّهِ وَلَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ العَذابَ أَنَّ القُوَّهَ لِلّهِ جَمِیعاً وَأَنَّ اللّهَ شَدِیدُ العَذابِ، إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا العَذابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبابَ، وَقالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا کَرَّهً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرَّؤُوا مِنّا، کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ النّارِ».(۱)

بیزاری و نفرت حسین بن علی علیهما السلام از دشمنان

عاشورا که تجلی نفرت و بیزاری از دشمنان خدا است، گواه بر نفرین حسین بن علی علیهما السلام است.

امامی که مظهر رحمت و رأفت خداوند است و در جست و جوی سیراب نمودن بندگان خدا از رحمت او است، وقتی با انسان هایی رو به رو می شود که دیگر حاضر نیستند حتی به سخنان او گوش فرا دهند، نفرت و انزجار خود را نسبت به آنان اعلام نموده و از خداوند می خواهد که آنها از رحمتش به دور دارد.

۱- ۱۹۰. سوره بقره / آیه ۱۶۵ ، ۱۶۷.

روز عاشورا پس از آن که هر دو سپاه کاملاً آماده شدند و پرچم های عمر سعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و دشمن از هر طرف دور خیمه های حسین بن علی علیهما السلام را فرا گرفته و مانند حلقه انگشتری در میان خویش گرفتند، حسین بن علی علیهما السلام از میان لشکر خویش بیرون آمده و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت.

آنان سرو صدا می کردند و حاضر نبودند به سخنان حضرت گوش فرا دهند ومرتّب هلهله می نمودند. حضرت فرمود: وای بر شما! چرا گوش فرا نمی دهید تا گفتارم که شما را به رشد وسعادت فرا می خواند بشنوید.

آنان ساکت شده و امام شروع به سخن نمودند: ای مردم! شما با اشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آن گاه که به فریاد شما جواب مثبت داده و به سوی شما شتافتیم، شمشیرهایی را که از خود ما بود بر علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای که دشمن برافروخته بود شعله ور ساختید و به حمایت دشمنان و بر علیه پیشوایانتان به پا خاستید؟ رویتان سیاه که شما از سرکشان امّت و از ته ماندگان احزاب فاسد هستید. شما به یزید بن معاویه و پیروانش اتکا و اعتماد نمودید.

آن گاه پس از این سخنان، امام حسین علیه السلام دست های خود را به سوی آسمان برداشتند و لشکریان عمر سعد را این چنین نفرین نمودند:

خدایا! قطرات باران را از آنان قطع کن و سال های سختی مانند سال های یوسف بر آنان بفرست و غلام ثقفی را بر آنان مسلط گردان تا با کاسه تلخ ذلّت سیرابشان سازد و کسی را در میانشان بدون مجازات نگذارد، در مقابل هر قتلی، به قتلشان

رساند و در مقابل ضربی، آنان را بزنند و از آنان انتقام من و انتقام خاندان و پیروانم را بگیرد. زیرا که اینان ما را تکذیب نمودند و در مقابل دشمن دست از یاری ما برداشتند.

بارالها! ما اهل بیت پیامبر تو و فرزندان و اقوام و عشیره او هستیم، خدایا! کسانی را که بر ما ظلم نمودند و حق ما را غصب کردند ذلیل بگردان.(۱)

محمد بن اشعث که در جلوی صف دشمن بود و نفرین امام را شنید، به جلو آمد و گفت: میان تو و محمد چه قوم و خویشی وجود دارد؟ امام وقتی لجاجت او را دیدند، نفرینش نمودند: خدایا همین امروز ذلّت زودرس او را بر من بنمایان.

نفرین حضرت مستجاب شد و او چند لحظه بعد برای قضای حاجت از صف لشکر چند قدم فاصله گرفت و در گوشه ای نشست و در این هنگام عقرب سیاهی او را زد و در حالی که عورتش مکشوف بود هلاک گردید.(۲)

نفرین امام علیه السلام و هلاکت دشمن

مرد دیگری وقتی به خیمه امام حسین علیه السلام نزدیک شد، با صدای بلند به یاران امام علیه السلام گفت: آیا حسین در میان شما است؟ کسی جواب او را نداد. برای مرتبه دوم و سوم نیز کلامش را تکرار کرد، یکی از یاران امام حسین علیه السلام در حالی که به حضرت اشاره می نمود به او پاسخ داد: این حسین بن علی علیهما السلام است، چه

۱- ۱۹۱. مقتل خوارزمی: ج ۲ / ص ۷.

۲- ۱۹۲. مقتل خوارزمی: ج ۱ / ص ۲۴۹.

می خواهی؟ او خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: أبشر بالنّار، بر تو باد مژده آتش! حضرت در پاسخ او فرمود: دروغ می گویی، زیرا من به سوی خدای بخشنده و کریم و شفاعت پذیر که فرمانش مطاع است می روم.تو چه کسی هستی؟گفت: من پسر حوزه هستم.

امام دست به سوی آسمان بلند کرد و او را نفرین نمود: خدایا! او را به سوی آتش بکش. او از نفرین امام علیه السلام خشمناک شد و بر اسب خویش تازیانه زد، اسب به سرعت حرکت کرد و او از پشت اسب به گودالی افتاد و پایش در رکاب گیر کرد. اسب رم نمود و او را به این طرف و آن طرف می زد. بالاخره به سوی خندقی که در آن آتش افروخته بودند دوید و بدن تکه تکه ونیمه جان او را در آتش انداخت و قبل از آتش آخرت به آتش دنیا گرفتار شد. حضرت با دیدن این جریان سر به سجده نهاد و سجده شکر در مقابل استجابت نفرینش به جای آورد.(۱)

راه پیدایش نفرت و دشمنی

خداوند دل ها را به گونه ای قرار داده که نسبت به نیکی کنندگان تمایل و محبّت، و نسبت به بدی کنندگان نفرت و دشمنی پیدا می کند.

«قَالَ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه وآله: اِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ عِبادِهِ عَلی حُبِّ مَنْ اَحْسَنَ إِلَيْها وَبُغْضَ مَنْ أَساءَ إِلَيْها.»(۲)

۱- ۱۹۳. کامل ابن اثیر: ج ۴ / ص ۲۷.
۲- ۱۹۴. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۵۷.

هر چه انسان نسبت به دشمنان خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام شناخت و معرفت پیدا کند و با دشمنی و ظلم و ستم آنان آشنا شود، به نفرت و بیزاری او افزوده می شود. دشمنی که از هیچ کاری برای جدایی انداختن بین انسان و خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام، که دوستان واقعی او هستند، امتناع نمی ورزد و تمام امکانات خود را به کار می گیرد تا انسان را از سعادت ابدی که همجواری با دوست می باشد محروم سازد. دشمنی که چشم دیدن دلدادگی انسان را به پاک ترین موجودات در این عالم ندارد و هر لحظه برنامه ای جدید برای بریدن این ارتباط دوستی حقیقی به اجرا می گذارد.

اگر دشمنان در مقابل پیامبر گرامی و امامان معصوم علیهم السلام نبودند و سدّ راه آنان نمی شدند امروز بشریت در چه شرایطی زندگی می کردند؟ در شرایطی که بهشت در همین دنیا برای آنان به تصویر کشیده می شد، بهشت اطمینان و آرامش در کنار دوست، بهشت آگاهی و دانش نسبت به حقایق هستی، ولی هم اکنون که پرده ظلمت و تاریکی در مقابل دیدگان بشریت قرار گرفته و جهنمی از اضطراب و ناآرامی او را احاطه کرده، نتیجه دشمنی دشمنان و کسانی است که در مقابل خدا و رسول صف کشیدند و بعد از رحلت رسول خداصلی الله علیه وآله بین مردم و اهل بیت عصمت و طهارت فاصله انداختند و انسان ها را از بهره بردن از منبع علم و معرفت امیرمؤمنان علیه السلام محروم ساختند.

اگر ظلم ظالمان و غصب غاصبان نبود، دریچه های معرفت گشوده می گشت و دنیای فریبنده، دل ها را از خدا و دوستان خدا جدا نمی نمود. تمام مشکلات

مـادی و معنـوی، اقتصـادی وفرهنگی، فردی و اجتمـاعی و... زاییـده ظلم و سـتم آنـانی است که نخواسـتند انسـان به سـر منزل سعادت رسیده و از آب حیات نوشیده و سرمست دیدن یار، قدم به عالم بالا گذارد.

ظلم تنها گرفتن قطعه زمینی از دختر رسول خداصـلی الله علیه وآله نبود، ظلم فقط علی علیه السلام را خانه نشین کردن و فرزند پیامبر را کشـتن نبود، ظلم بسـتن در خانه وحی و فاصـله انداختن بین زمینیان و آسمانیان بود، ظلم دست باغبان را قطع کردن و بی ثمر کردن درخت وجود انسان بود.

آگاهی نسبت به ظلم ظالمان، وقتی پیدا می شود که انسان زمینی را پر از عدل و داد ببیند و طعم حیات و زندگی را در دوران ظهور فرزنـد زهرا، مهـدی علیهما السـلام بچشد. آن روز می فهمد که در گذشـته در چه فضای کثیف و آلوده ای زندگی می کرده و بغض و نفرتش هر چه بیشتر در دوران علم و آگاهی و شناخت، نثار ستمگران تاریخ خواهد شد.

تلاش برای آگاهی نسـبت به ظلم و سـتم هایی که بر خاندان وحی روا داشـته شده بر دوستداران اهل بیت علیهم السلام لازم و ضروری و گامی برای تحقق حکومت علوی بر سراسر جهان می باشد و کوتاهی در این امر و کاستن از دشمنی و نفرت نسبت به دشمنان، محکم کردن پایه حکومت ظلم بر جهان، و ستم بر خاندان وحی می باشد.

امام باقرعلیه السلام فرمود:

«مَنْ لَمْ یَعْرِفْ سُوءَ ما أُتِی إِلَیْنا مِنْ ظُلْمِنا وَذِهابِ حَقّنا وَما رَکِبْنا بِهِ فَهُوَ شَرِیکُ مَنْ اَتی اِلَیْنا فِیْما والَینا بِهِ؛(۱)

کسی که به ستم هایی که بر ما روا داشته شده آگاه نشود و حقوقی که از ما ضایع گردیده مطلع نگردد، او در ستم ستمگران بر ما شریک خواهد بود.»

تجلّی بغض و نفرت در یاران امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در جمع یاران خود ضمن خطبه ای به آنان فرمود: دشمن در تعقیب من است، شما می توانید در تاریکی شب بروید و من می مانم.

مسلم بن عوسجه که قلبش مالامال از دوستی حسین علیه السلام و دشمنی نسبت به دشمنان اوست، سفره دل را باز کرد وبه امام حسین علیه السلام نشان داد: آیا برویم و پیش از ادای حقّت تو را تنها بگذاریم؟ نه به خدا قسم! از جایم تکان نمی خورم تا سرنیزه ام را در سینه آنان بشکنم و با شمشیرم آنان را بکوبم و از تو جدا نمی شوم و اگر سلاح نداشته باشم، سنگ به سوی آنان می اندازم تا همراه تو بمیرم.

آن گاه که امام حسین علیه السلام در خندقی که در پشت خیمه ها کنده بود، آتش روشن کرد، شمر بر آن گذشت و فریاد زد: ای حسین! زودتر و پیش از قیامت به سراغ آتش رفتی!

۱- ۱۹۵. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۵۵.

امام حسین علیه السلام فرمود: ای پسر زن بزچران! تو سزاوارتری برای دخول در آتش. مسلم بن عوسجه وقتی چنین منظره ای را دید که چگونه بر حسین علیه السلام ستم روا داشته می شود، خواست تیری از خشم و نفرت به سوی او بفرستد، ولی امام حسین علیه السلام مانع شد. مسلم گفت: او فاسق است و از دشمنان خدا است و از بزرگان ستمگران، الآن فرصتی پیش آمده. حضرت فرمود: تیر نینداز، من دوست ندارم که آغاز کننده جنگ باشم.(۱)

زیارت عاشورا و اظهار دشمنی

در زیارت عاشورا، وقتی انسان با ظلم ظالمان و ستم ستمگران آشنا شد و فهمید در سرزمین کربلا در روز عاشورا، ظلم و ستمی واقع شده که در زمین و زمان و در ارض و سما اثر گذارده و بالاترین ظلم بر فرزند زهرا، حسین بن علی علیهما السلام روا داشته شده و خونی در آن روز به زمین ریخته شده که خون خدا است و با این معرفت و شناخت نسبت به ظالم و مظلوم، نردبان تعالی و کمال را بالا رفت، از خداوند می خواهد که زندگی و مرگ او را همانند پیامبر و خاندانش قرار دهد، سپس بیزاری ونفرت خود را نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام ابراز می دارد و صد مرتبه بر آنان لعن می فرستد. صد مرتبه لعن فرستادن، نشانه نفرت و بیزاری است که بر اساس آگاهی نسبت به ظلم ها و ستم هایی که بر این خاندان وارد آمده پدیدار گشته است.

۱- ۱۹۶. ابصارالعین فی انصار الحسین: ص ۶۲.

لعن فرستادن، آشکار نمودن ظلم ظالم و نشان دادن مظلومیّت مظلوم به تاریخ است تا مبادا ستمگران بر بشریّت در پشت پرده جهل ونادانی مخفی گشته و تاریخ، ظلم و ستم آنان را به فراموشی سپارد و راه را برای ستمگرانی دیگر هموار سازد.

عابس، نمونه تبرّی و دشمنی

عاشورا انسان هایی را به بشریت معرفی کرد که الگو برای همیشه تاریخ هستند. عابس که در وادی معرفت وشناخت خداوند به حدّی رسیده بود که امیر مؤمنان علی علیه السلام در حق او و قبیله اش فرمود: «اگر تعداد آنان به هزار نفر می رسید خداوند متعال به شایستگی عبادت می شد» روز عاشورا وقتی به محضر عزیز خدا حسین بن علی علیهما السلام رسید، سلام کرد و گفت: یا ابا عبداللَّه! مطمئن باشید به خدا قسم در روی زمین کسی نزد من عزیزتر و محبوب تر از تو برایم وجود ندارد واگر می توانستم ظلم و قتل را از تو دفع کنم، با چیزی گران بهاتر از جانم، حتماً انجام می دادم. درود بر تو، شهادت می دهم که من بر هدایت تو و پدرت استوارم.

آن گاه وارد میدان شد، به خاطر شجاعتش کسی جرأت نزدیک شدن به او را نداشت، یکی از سپاهیان دشمن می گوید: وقتی او را دیدم، شناختم. فریاد زدم: ای مردم! این شیر شیران است، این ابن شبیب است، مبادا کسی از شما به جنگ او برود. و عابس فریاد زد: آیا مردی وجود ندارد؟ آیا مردی وجود ندارد؟

کسی جرأت نکرد به مقابله رود. عمر سعد وقتی چنین دید، فریاد زد: وای برشما! سنگ بارانش کنید. پرتاب سنگ از هر طرف شروع شد.

ص:۲۳۲

عابس برای ابراز محبّت و دوستی اش نسبت به حسین و خاندان وحی علیهم السلام ،و نفرتش نسبت به دشمنان آنان کاری کرد که همه را بهت زده نمود، سپر خود را به پشتش انداخت و زره از بدنش بیرون آورد، آن گاه به طرف دشمن حمله کرد.یعنی حاضرم با چنگ و دندان با دشمنان بشریت به مقابله برخیزم و کسانی که سدّ راه هدایت هستند را از سر راه بردارم.

راوی می گوید: به خدا قسم او را دیدم که بیش از دویست نفر را دنبال می کرد، تا آن که از اطراف متوجّه او شدند و دورش را گرفتند و اورا کشتند و سرش را بریدند، سر او را در دست چند نفر دیدم که هر کدام مدّعی قتل او بودند، تا اینکه نزد عمرسعد رفتند. او گفت: جرّ و بحث نکنید، این را یک نفر نکشته، همه شما کشته اید.(۱)

دشمنی در رفتار و عمل

برائت و فاصله گرفتن از دشمن، تنها در دل کافی نیست بلکه به گفتار و عمل نیز باید کشیده شود. دشمنی واقعی که در دل جا دارد، به اعضا و جوارح انسان نیز سرایت می کند، چهره انسان را در مقابل دشمن، عبوس و گرفته،رفتار را در مقابلش تغییر می دهد. نوع غذای دشمن از گلویش پایین نمی رود، لباس دشمنان بر اندامش پوشیده نمی گردد، نفع و سود به دشمن نمی رساند، آداب و رسوم دشمن به زندگی او سرایت نمی کند، تمام اینها فرمان قلبی است که بر اساس

۱- ۱۹۷. ابصارالعین فی انصار الحسین: ص ۷۴.

دشمنی می طپد و به اعضا و جوارح دستور می دهد و دشمنی خود را به تمام حرکات زندگی در مقابل دشمن می کشاند.

همرنگ نشدن با دشمن

صادق آل محمدعلیهم السلام فرمود: خداوند به پیامبری از پیامبرانش وحی فرستاد: به کسانی که ایمان آورده اند بگو لباس دشمنان مرا نپوشید، غذاهای دشمنان را مصرف نکنید، راه وروش دشمنان مرا نروید که شما هم دشمن من خواهید بود، همان گونه که آنان هستند.

عن الصادق علیه السلام قالَ: «اِنَّهُ اَوْحَی اللّهُ إلیَ نَبِیٍّ مَنْ اَنْبیائِهِ قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ: لا تَلْبِسُوا لِباسَ اَعْدائِی وَلا تَطْعَمُوا مَطاعِمَ اَعْدائِی وَلا تَسْلُکُوا مَسالِکَ اَعْدائِی فَتَکُونُوا اَعْدائِی کما هُمْ اَعْدائِی.»(۱)

دشمنان دین می دانستند و می دانند که چگونه از دشمنی مسلمانان نسبت به خود بکاهند، تا کم کم نفرت و بیزاری نسبت به کفار و اجانب را از دل آنان بیرون ببرند تا به تدریج مسلمانان را همرنگ خود کنند.

با شیوه های مختلف، نوع لباس، غذا، مسکن، آداب و رسوم و در نتیجه فرهنگ خود را به آنان القا نمایند و حتی زبان خود را به آنان تحمیل نمایند و در زوایای مختلف زندگی آنان نفوذ کرده و از این راه از بغض و دشمنی و نفرت آنان نسبت به خود بکاهند.

ص:۲۳۴

۱- ۱۹۸. وسائل الشیعه: ج ۳ / ص ۲۷۹ روایت ۸.

اولیای دین برای پیشگیری از چنین پیشامدی به پیروان خود دستور داده اند در تمام زوایای زندگی مرز بندی نموده و از نفوذ اجانب در بین خود جلوگیری نمایند.

اگر به دشمنان اجازه داده شود، حدّ و مرزی نمی شناسند، حتی در نماز که عبادتی است برای نزدیک شدن به خدا، دخالت کرده و فرهنگ خود را که دست بر روی دست گذاردن است به عنوان احترام در مقابل سلاطین در آن وارد می نمایند، به گونه ای که وقتی مسلمین نماز می خوانند دست روی دست می گذارند.

شیوه احترام گزاردن در مقابل دیگران در فرهنگ ها مختلف است، مسلمانان نباید از شیوه دیگران تقلید کرده، در مقابل خداوند و خالق هستی از شیوه احترام اجانب پیروی کنند.

عن أبی جعفرعلیه السلام قالَ: «اذا اَقَمْتَ اِلَی الصَّلوهِ فَعَلَیْکَ بِالْأَقْبال علی صَلوتِکَ فَاِنَّما لَکَ مِنْها مَا اَقْبَلْتَ عَلَیْهِ وَلا تَعْبَثْ فِیها بِیَدَیْکَ... وَلا تُکَفِّرْ فَاِنَّما یَفْعَلُ ذلِکَ الْمَجُوسُ؛(۱)

امام باقرعلیه السلام فرمود: وقتی نماز می خوانی توجه به نماز داشته باش، زیرا آن مقدار از نماز مال تو است که توجه داشته باشی و با دست های خود بازی نکن و آنها را بر روی یکدیگر قرار مده زیرا مجوس این گونه عمل می کنند.»

انسان وقتی در حال نماز ایستاده، باید کف دست ها را بر روی ران پا گذارده و با همان کیفیتی که پیامبر خدا و امامان معصوم علیهما السلام فرموده اند نماز بخواند.

۱- ۱۹۹. وسائل الشیعه: ج ۴ / ص ۶۷۷ روایت ۵.

تبرّی نسبت به دشمنان وقتی به مرحله کمال می رسد که الگوهای مختلف دشمنان و بیگانگان در زندگی کنار رود و الگوهای خودی شکل زندگی را تعیین نماید و در هیچ بخشی از زوایای زندگی، رنگی از دشمن به چشم نخورد و تنها یک رنگ که آن رنگ الهی است در زندگی دیده شود، تنها و تنها دوست حقیقی که خداوند و اولیای دین هستند تعیین کننده شکل زندگی باشند.

آشکار نکردن دشمنی در شرایط تقیّه

همان گونه که دوستی و محبّت را باید آشکار نمود و نسبت به محبوب، به دوستیِ دل اکتفا نکرد، دشمنی نیز نیاز به ابراز و آشکار شدن دارد. ابراز نفرت و دشمنی نوعی مبارزه با دشمن و سرکوب نمودن ظالم است، ابراز دشمنی سلاحی است که می تواند دشمن را ضعیف نموده و از صحنه خارج نماید.

یک مرحله از تبرّی و بیزاری، دشمنی در دل است، ولی مرحله دیگر آن، ظاهر نمودن آن و دشمنی در عمل می باشد. لکن اشاره به یک نکته لازم و ضروری است و آن موضوع تقیّه است.

در جایی که انسان می بیند با ابراز و اظهار دشمنی نه تنها به دشمن آسیبی نمی رساند بلکه خود شخص و یا دوستانش به ضعف کشیده می شوند و امکانات مصرف شده نه تنها ثمر نمی دهد، بلکه به ضرر انسان تمام می شود. در چنین شرایطی، دشمنی باید در دل بماند و آشکار نگردد.

ص:۲۳۶

اگر می بینیم پیشوایان ما، امامان معصوم علیهم السلام در بعضی از موارد در مقابل دشمنان ابراز و اظهار نفرت نکرده اند و از لعن فرستادن بر آنان امتناع ورزیدند، یک جهت آن موضوع تقیّه بوده است. و شاهد بر این مطلب این است که هرگاه ائمه علیهم السلام اطراف خود را می دیدند و اثری از بیگانگان در آنجا نبود و تنها خودی ها بودند، نفرت و انزجار خود را به مرحله ظهور می رساندند.

قرآن کریم می فرماید:

«افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست، یعنی رابطه او به کلّی از پروردگار گسسته است مگر اینکه از آنها بپرهیزید و به خاطر هدف های مهم تری تقیه کنید و خداوند شما را از نافرمانی خود برحذر می دارد و بازگشت شما به سوی خدا است.»(۱)

مانعی ندارد مسلمانان با افراد بی ایمان و دشمن و کافر به خاطر حفظ جان خود و مانند آن دشمنی نکرده و حتی ابراز دوستی نمایند. درست است که گاهی انسان به خاطر هدف های عالی تر به خاطر حفظ شرافت و یا تقویت حق و کوبیدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد، ولی آیا هیچ عاقلی می تواند بگوید: جایز است انسان بدون رسیدن به هدف مهمی جان را به خطر اندازد.

۱- ۲۰۰. سوره آل عمران / آیه ۲۸.

دین مقدس اسلام اجازه داده انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است از اظهار دشمنی که هیچ گونه فایده ای ندارد، موقتاً خودداری نموده و به دشمنی در دل اکتفا کند.

عمار یاسر وقتی در چنگال دشمنان قرار گرفت و بت پرستان نه تنها از او می خواستند با آنان دشمنی نورزد، بلکه به او می گفتند، نفرت و بیزاری خود را نسبت به اسلام اعلام دارد، عمار نیز چنین کرد و سپس گریه کنان از ترس خداوند به خدمت پیامبرصلی الله علیه وآله شتافت. پیامبر خدا فرمود:

«إِنْ عادُوا لَکَ فَعُدْ لَهُمْ؛(۱)

اگر باز هم گرفتار شدی و از تو خواستند آنچه می خواهند بگو.»

و به این وسیله اضطراب و وحشت و گریه او را آرام ساخت. نکته ای که باید کاملاً به آن توجه داشت، این است که تقیّه در همه جا یک حکم ندارد، بلکه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی نیز مباح است که در این زمینه رجوع به کارشناس دین یعنی فقیه جامع الشرایط لازم و ضروری است.

دشمنی نسبت به چه چیز و چه کسانی؟

اشاره

دشمن کیست و چیست تا بغض و دشمنی در راستای آن به کار گرفته شود و در مقابل آن مرزهای محکم و مستحکم قرار داده و از نفوذ آن به سرزمین وجود انسان جلوگیری گردد؟!

ص:۲۳۸

۱- ۲۰۱. بحار الانوار: ج ۱۹ / ص ۳۵.

۱) دشمنان خدا و خالق هستی

اگر سعادت و کمال انسان، دل دادن به خالق هستی و نزدیک شدن به اوست، تمام لذت های عالم در دوستی با او خلاصه می شود. اولین دشـمن انسان کسـی است که چشم دیدن دوستی بین بندگان و خدا را ندارد. دشمنانی که دشمنی خود را به شکل های مختلف نشان می دهنـد؛ گاهی منکر وجود خـدا هسـتند و سـعادت را در بهره منـدی از لـذّات و متاع دنیا می دانند، اینان حتی از بردن نـام خـدا غمگین می شونـد و تمـام تلاـش آنـان برای از بین بردن خـدا در فکر و انـدیشه و زنـدگی انسان است. بالاترین دشمن همین ها هستند و بالاترین نفرت و دشمنی لایق وجود آنان می باشد و کمترین تمایل نسبت به آنها، سقوط در عذاب الهی است.

بالاترین ظلم، جدا نمودن خلق از خالق و فاصـله انداختن بین آنها است. دل را از خدا بریدن و به غیر خدا وصل کردن، شرکی است که:

«إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ به درستی که شرک ظلم بزرگی است.»

بالاـترین ظلم بر انسـان جـدا شـدن از خـدا و گرایش به غیر خـدا است، خداونـد کمترین تمایـل و تکیه بر چنین سـتمگرانی را نزدیک شدن به آتش می داند.

«وَلا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْلياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ؛(۱)

و تکیه بر ظالمـان نکنیـد که مـوجب می شود آتش شـما را فروگیرد و درآن حـال به جز خـدا هیـچ ولی و سـرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی شوید.»

ص:۲۳۹

۱- ۲۰۲. سوره هود / آیه ۱۱۳.

راز و رمز خطرناک بودن نزدیکی و تمایل نسبت به ظالمان و ستمگران روشن است، تمایلی که موجب تقویت آنان گردیده و تأثیر گذار در فرهنگ و اخلاق و رفتار جامعه انسانی شود، جز نزدیک شدن به آتش چیز دیگری نخواهد بود.

البته بغض و نفرت نسبت به کفار و مشرکین به معنای این نیست که با آنان ارتباط نداشته باشیم، زیرا ارتباط داشتن اگر از موضع قدرت و تأثیر گذاری باشد، نه از موضع ضعف و تأثیرپذیری، بهره گرفتن از آتش است نه سوختن در آتش. ارتباطی که پس از مدتی فرهنگ دینی را از جامعه زدوده و فرهنگ بیگانگان و دشمنان را بر آن حاکم کند، نزدیک شدن به آتش هلاکت است. ولی ارتباطی که صدور فرهنگ دینی را به دنبال داشته و احیا کردن نام خدا و فرهنگ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در خانه دشمن باشد، نه تنها هلاکت نیست، بلکه بالاترین عمل برای تقرب به دوست یعنی خداوند است.

البته مرز تأثیرگذاری بر دشمن و یا تأثیرپذیری از آن، مرز باریکی است که انسان های قوی و تیزبین می توانند از این مرز عبور نموده و به سر منزل مقصود برسند.

مشرکین و کفار وقتی می دیدند پیامبر خدا به آنان نزدیک می شود و ارتباط برقرار می کند، طمع داشتند که در ایشان تأثیر بگذارند قبل از آنکه از ایشان تأثیر بپذیرند، لذا با نقشه ها و پیشنهادهای مختلف می خواستند راه و روش خود را بر پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه وآله تحمیل کنند.

ص:۲۴۰

ولی پیامبر خداصلی الله علیه وآله که از عصمت برخوردار هستند و ظلم و ظالم در ایشان هیچ راهی ندارد در مقابل آنان ایستادند و نه تنها زیر بار آنان نرفتند بلکه با گذشت زمان دست مشرکین و کفار را گرفته و به سوی اسلام که همانا تسلیم شدن در مقابل خالق هستی است هدایت کردند.

خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید:

«نزدیک بود آنها (با وسوسه های خود) تو را از آنچه وحی کرده ایم بفریبند تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت تو را دوست خود انتخاب کنند و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم (و در پرتو عصمت، مصون از انحراف نبودی) نزدیک بود کمی به آنها تمایل کنی و اگر چنین می کردی ما و دو برابر مجازات (مشرکان) در حیات دنیا و دو برابر (مجازات آنها) را پس از مرگ به تو می چشاندیم، سپس در برابر ما یاوری نمی یافتی.»(۱)

ارتباط تمدن ها و فرهنگ ها

اشاره

ارتباط فرهنگ اسلام با سایر فرهنگ ها، و تمدن اسلامی با تمدن های دیگر نیز بر همین میزان تحلیل می شود. اگر در این گونه ارتباطات، احتمال تأثیر گذاری اسلام در فرهنگ های مختلف وجود داشته باشد، امری مبارک و مقدس است

ص:۲۴۱

۱- ۲۰۳. سوره اسراء / آیات ۷۳ الی ۷۵.

و این کاری در راستای کار انبیا و اولیای الهی است. ولی اگر احتمال تأثیر پذیری برای فرهنگی که خود را غنی و بی نیاز می داند، که هست، به چشم بخورد این ارتباط امری خطرناك و رفتن به سوی آتش است.

مطرح کردن این سخن که در فرهنگ های دیگر مطالبی به چشم می خورد که قابل بهره برداری و استفاده است و نزدیک شدن به آنان، ثمر بخش برای مسلمانان است یا بر اساس جهل و نادانی نسبت به فرهنگ اسلامی است و یا وسوسه ای از وسوسه های شیاطین می باشد که هدفی جز جدا نمودن جامعه اسلامی از اسلام را ندارد و دل به فرهنگ بیگانه دادن را آرزو می کند.

۲) دشمنان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام

کسانی که با پیامبر خدا و اهل بیت معصومش علیهم السلام دشمنی می ورزند، دشمنان دیگری هستند که برائت و بیزاری از آنان همانند بیزاری از دشمنان خدا لازم و ضروری است. زیرا نزدیک شدن به آنان و میل و رغبت پیدا نمودن، دور شدن از خداوند است.

سعادت انسان به دوستی اهل بیت پیامبرعلیهم السلام گره خورده و هر ارتباطی با دشمنان آنان که موجب سست شدن پیوند دوستی شود، سعادت و خوشبختی انسان را تهدید می نماید.

ص:۲۴۲

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَجْمَعَ اللّهُ لَهُ الخَیْرَ کُلَّهُ فَلْیُوالِ عَلِیّاً بَعْدِی وَلْیُوالِ أَوْلِیاءَهُ وَلْیُعادِ أَعْداءَهُ؛(۱)

کسی که خشنودی او در این است که خداوند تمام خیر را برایش جمع نماید، بعد از من علی و دوستانش را دوست بدارد و دشمنانش را دشمن.»

طعم و مزه ایمان وقتی در ذائقه انسان قرار می گیرد و شیرینی آن را می چشد که دوستی ها و دشمنی ها برای خدا باشد و تنها نماز خواندن و روزه گرفتن طعم ایمان را به انسان نمی چشاند، دوستی ها و دشمنی های دنیوی و مادی پایدار نبوده و در آخرت نتیجه ای ندارد، اگر در بخش های مختلف زندگی، انسان نیاز به یک معیار و میزانی دارد که زندگی را بر اساس آن تنظیم نماید، دوستی ها و دشمنی ها هم میزان می خواهد و میزانی که خداوند قرار داده، امیر مؤمنان علیه السلام هستند.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«علی دوست خداست پس او را دوست بدارید، دشمن علی دشمن خدا است او را دشمن بدارید، دوستدار علی را دوست بدار ولو قاتل پدر و فرزندت باشد و دشمن علی را دشمن بدار ولو پدر یا فرزندت باشد.»(۲)

ص:۲۴۳

۱- ۲۰۴. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۵۵.

۲- ۲۰۵. بحار الانوار: ج ۲۷ / ۵۴. قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله لبعض اصحابه ذات یوم: یا عبداللّه اَحِبَّ فی اللّه و ابغض فی اللّه و وال فی اللّه و عادفی اللّه فانّه لا تنال ولایه اللّه الّا بذلک و لا یجد رجل طعم الایمان و ان کثرت صلاته وصیامه حتّی یکون کذلک و قد صارت مواخاه الناس یومکم اکثرها فی الدنیا علیها یتوادّون و علیها یتباغضون و ذلک لایغنی عنهم من اللّه شیئاً فقال له: و کیف لی ان اعلم انّی قدوالیت و عادیت فی اللّه عزّوجلّ؟مَن ولیّ اللّه عزّ و جلّ حتّی اوالیه؟ و من عدوّه حتّی اعادیه؟ فأشار له رسول اللّه صلی الله علیه وآله الی علی علیه السلام فقال: اتری هذا؟ فقال: بلی. قال: ولیّ هذا ولیّ اللّه فواله و عدوّ هذا عدوّ اللّه فعاده. قال: وال ولیّ هذا ولو انّه قاتل ابیک و ولدک و عاد عدوّ هذا و لو انّه ابوک او ولدک.

در طول تاریخ اگر دوستی ها و دشمنی ها بر اساس میزانی بود که پیامبر خداصلی الله علیه وآله تعیین نمودند، کار به جایی نمی رسید که قدرت به دست کسانی بیفتد که محور کار آنان دشمنی با علی و فرزندانش علیهم السلام بود و به همین مقدار هم اکتفا نکرده، بلکه لعن بر او را لازم و واجب دانسته و در خطبه های نماز به آن عمل می کردند، تا جایی که یک بار خطیب جمعه فراموش کرد به آن عمل کند، در بازگشت از نماز به یادش افتاد همان جا مردم را جمع کرد و لعن فراموش شده را جبران نمود و به شکرانه این عمل در آن مکان مسجدی ساختند و نام آن را مسجد ذکر گذاردند. اگر با دشمنان پیامبر و اهل بیت علیهم السلام دشمنی می شد و مسلمانان تنفر و انزجار خود را از آنان اعلام می نمودند، قدرت در دست کسانی قرار نمی گرفت که با حال مستی به نماز بایستند و مردم به آنان اقتدا کنند و آن قدر مسیر اسلام به انحراف کشیده شود که در روز روشن با گفتن تکبیر، سر از بدن عزیز خدا حسین بن علی علیهما السلام جدا نموده و زن و بچه او را به عنواσاسیر در کوچه و بازار عبور دهند.

۳) ظالمان وستمگران، دشمنان سعادت و خوشبختی

هر اندیشه و عملی که در مسیر حق قرار نگیرد، ظلم محسوب می شود و صاحب آن معصیت کار و در زمره ظالمین می باشد. ظلم و ستم دارای مراتب

مختلف است، ظـالم و سـتمگر نیز چنین است. ظلم گـاهی گرفتن پرکـاهی است از دهان موری که به سوی لانه می رود و گاه خراب کردن لانـه پرنـده ای و گـاه کشـتن انسانی بی گناه و گاه به فساد کشـیدن یک اجتماع است. تمام اینها ظلم است، ولی یکسان نیست.

انسان های پاک و مطهر از تمام این ستم ها به دورند و نسبت به تمام آنها نفرت دارند. امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: به خـدا سوگند! اگر شب را بیدار بر روی خار سـعدان(۱) بگذرانم و مرا در زنجیر بسـته، روی زمین بکشـند دوست داشتنی تر است نزد من از اینکه خدا و رسول را روز قیامت ملاقات کنم در حالی که بر بعضـی بندگان سـتم کرده باشم. سوگند به خدا! اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسـمان های آنهاست به من بدهند برای این که خدا را نافرمانی نموده و پوست جویی را از دهان مورچه ای بگیرم، چنین نخواهم کرد.(۲)

شهر خیمه

پیروان علی علیه السـلام نیز در همان راهی قـدم برمی دارند که مولای آنان رفته است. محلی است به نام فسـطاط، یعنی خیمه، حموی در کتاب «معجم البلـدان» می نویسـد، در یکی از جنگ ها مسـلمانان پس از آنکه جنگ تمام شـد و خواسـتند حرکت کنند دیدند بالای یکی از خیمه ها پرندگان تخم گذاری نموده اند. فرمانده

ص:۲۴۵

۱- ۲۰۶. گیاهی است دارای خارهای تیز.

۲- ۲۰۷. نهج البلاغه: خطبه ۲۱۵.

دستور داد: بگذارید این خیمه به حال خود باشد تا جوجه ها از تخم بیرون آیند و آسیبی به آنها نرسانید. از آن به بعد نام آن مکان را فسطاط گذاردند.(۱)

تربیت اسلامی اقتضا می کند که انسان نفرت از ظلم داشته و به سوی آن نرود و نفرت از ظالم و ستمگر داشته باشد و به او تمایلی پیدا ننماید که اگر چنین شد زمینه رشد برای ستمگری باقی نمی ماند.

اگر تولّی و تبرّی و دوستی و دشمنی در دستور زندگی مسلمین قرار می گرفت، ستمگران نمی توانستند بر آنان مسلط شده و به اسارت بگیرند و در راه آمال و آرزوهای شیطانی خود، ملّتی را به ذلّت بکشند. اسلام اجازه نمی دهد مسلمانی حتی در دل هم رضایت به ادامه حیات برای ظالم و ستمگری داشته باشد، بلکه هر لحظه باید انتظار نابودی و هلاکت او را در دل بپروراند.

صفوان جمّال که از دوستداران امام موسی بن جعفرعلیهما السلام است شتران زیادی داشت که اجاره می داد. هارون الرشید ستمگر آن زمان شترهای او را برای سفر حج اجاره نمود.

خبر به امام علیه السلام رسید، حضرت او را نکوهش کردند. او در پاسخ گفت: برای سفر حرامی اجاره ندادم، بلکه سفر حج است. امام فرمود: آیا دوست نداری او زنده بماند و از سفر برگردد تا کرایه تو را بدهد؟ پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: هر کسی دوست داشته باشد ستمگری باقی بماند، جزء ستمگران محسوب می شود و به آتش خواهد رفت.(۲)

۱- ۲۰۸. معجم البلدان: ج ۴ / ص ۲۶۳.

۲- ۲۰۹. سفینه البحار: ماده ظلم.

حاکم بروجرد

انسان های خود ساخته که زندگی خود را بر اساس دستور دین تنظیم کرده اند، حتی احساسات خود را بدون ملاک و معیاری مصرف نمی کنند، گرایش و تمایل به ظالم و ستمگر را برای خود جرم دانسته و از آن توبه می نمایند.

در کتاب «کلمه طیبه» نقل می کند: حاکم بروجرد روزی به دیدن عالم جلیل القدر مرحوم سید مرتضی، پدر سید بحرالعلوم رفت و پس از مراجعت چون به صحن خانه رسید، بحرالعلوم را که در آن وقت به حسب سنّ در شمار اطفال محسوب می شد ملاقات کرد، ایشان را به حاکم معرفی کردند، حاکم ایستاد و اظهار مهربانی زیادی کرد و رفت.

سید بحرالعلوم به پدر بزرگوارش عرض کرد: باید مرا از این شهر بیرون بفرستی که می ترسم هلاک شوم. فرمود چرا؟ گفت: به جهت آنکه قلبم را از آن ساعتی که حاکم اظهار مهربانی کرد، مایل به او می بینم و آن بغضی که باید به حاکم داشته باشم ندارم، دیگر در اینجا نباید ماند. و همین امر سبب شد که از آن شهر هجرت نماید.

آیا سزاوار نیست برای اینکه نفرت و بیزاری از ظالم در وجود ما رسوخ کند در زیارت عاشورا صد مرتبه لعن فرستیم بر کسانی که بالاترین ظلم و خیانت را مرتکب گردیده و بر کسانی که زمینه چنین ستمی را فراهم آوردند.

بار الها! از رحمتت دور بدار اول ظالم و ستمگری را که حق پیامبر و اهل بیت اش را ضایع نمود و کسانی را که آن راه را ادامه دادند و در روز عاشورا فرزند پیامبر، حسین بن علی علیهما السلام را در مقابل زن و فرزندش سر از بدنش جدا نمودند.

ص:۲۴۷

تبرّی در عاشورا، شوهر کنار همسر

در روز عاشورا، بیزاری و نفرت از ستمگران به اوج خود رسید. فضای سرزمین کربلا را نسیم دوستی و محبّت خدا فرا گرفته بود و بغض و دشمنی نسبت به دشمنان خدا و ستمگران زمان را هدف گیری می نمود.

عبداللّه بن عمیر عده ای را دید که در نخلستان کوفه آماده رفتن به یاری حسین بن علی علیهما السلام هستند، جریان را پرسید، برای او توضیح دادند که اینان می روند تا فرزند زهرا را یاری نمایند.

او گفت: من از قدیم الایّام نسبت به مشرکین نفرت داشته و علاقه زیاد به جنگ با آنان داشتم و به نظرم جنگ با دشمنان حسین بن علی علیهما السلام کمتر از جنگیدن با مشرکین نباشد. مسئله را با همسرش در میان گذاشت، او هم که از ظالم و ستمگر نفرت داشت، همسرش را تشویق نموده و خود نیز همراه همسر آماده حرکت شد. شبانه حرکت کرده، آمدند تا خود را به حسین بن علی علیهما السلام رساندند. روز عاشورا لحظه شماری می کردند که بغض و بیزاری خود را نسبت به دشمنان نشان دهند.

عبداللّه بن عمیر با اجازه امام علیه السلام به میدان رفت. در حالی که قدی بلند، بازوانی ستبر، و شانه هایی گشاده داشت. غلام عبیداللّه بن زیاد به مبارزه با او وارد میدان شد، با یکدیگر درگیر شدند، عبداللّه بن عمیر با شمشیری او را از پای درآورد. شخص دیگری بر او حمله کرد که در این درگیری عبداللّه دست چپش را جلو آورد و انگشتانش هدف شمشیر دشمن قرار گرفت و جدا شد، ولی در عین حال به دشمن حمله کرد و دشمنی دیگر را از پای درآورد.

ص:۲۴۸

در حالی که خون از انگشتانش می ریخت و دو نفر را کشته بود، با شور و اشتیاق و خواندن رجز، خدمت امام حسین علیه السلام آمد. همسرش وقتی شوهر را با آن حال و انگشتان قطع شده دید، ستون خیمه را برداشت و به همراه شوهرش حرکت کرد، و می گفت:پدر و مادرم به فدایت، مبارزه کن در رکاب اهل بیتی که طیّب و پاکیزه هستند.

عبداللَّه به او نگاهی کرد و از او خواست که برگردد، ولی او نپذیرفت و می گفت: تو را تنها نمی گذارم تا در کنارت بمیرم.

انگشتان چپ عبداللَّه که بریده شده بود و با دست راست هم شمشیر را گرفته بود، لذا نمی توانست همسر را برگرداند. حسین بن علی علیهما السلام وقتی این منظره را دیدند جلو آمدند و در حق آنان دعا نمودند و به همسر عبداللَّه فرمود: به سوی زنان برگرد، زیرا زنان وظیفه جنگیدن ندارند.

او برگشت و عبداللَّه به میدان رفت و کینه و نفرت خود را نسبت به دشمنان تا مرز شهادت نشان داد. گرد و غبار همه جا را گرفته بود، پس از لحظاتی کم کم هوا صاف شد. همسر عبداللَّه که از خیمه بیرون آمده بود، به طرف بدن خون آلود شوهر که روی زمین افتاده بود حرکت کرد، بالای سرش نشست، خاک و خون از صورت او پاک کرد، در حالی که می گفت: بهشت بر تو مبارک باد! و خداوند بهشت را نصیبت گرداند و خداوند مرا همراه تو قرار دهد.

دشمن با دیدن این صحنه آرام نگرفت، غلام شمر به او حمله کرد و با ستون خیمه بر فرق او زد و زن و شوهر با شعار نفرت و بیزاری از ستمگران و دشمنان حسین علیه السلام به سوی بهشت شتافتند.(۱)

ص:۲۴۹

۱- ۲۱۰. ابصارالعین فی انصارالحسین: ص ۱۰۶.

فصل هفتم آثار و ثمرات دوستی در دنیا

اشاره

ص:۲۵۱

اشاره

عن المهدی علیه السلام:

إنَّا غَیْرُ مُهْمِلِینَ لِمراعاتِکُمْ

و لا ناسِینَ لِذِکْرِکُمْ؛

ما شما را رها نکرده و فراموش نمی کنیم.

بحار ۱۷۵/۵۳

ص:۲۵۲

دوستی طرفینی

محبّت از مفاهیمی است که طرفینی می باشد، یعنی اگر در دلی قرار گرفت، قلبی دیگر هم متقابلاً با او همراه است. اگر انسان، محبوبی حقیقی داشت بدانـد که تنها نیست و دوست هم در محبّت، او را همراهی می کند. نمی شود که انسان خدا و رسول و اهل بیتش علیهم السلام را دوست بدارد ولی دوستی یک طرفه باشد و آنان محبّت نداشته باشند:

«قُلْ اِنْ کُنْتُم تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ»؛(۱)

«بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.»

خداونـد در قرآن کسانی را که به آنها محبّت دارد چنین اعلام می کنـد: «کسانی که به خداوند تکیه کنند، باز گشت به سوی او داشته باشند، از آلودگی ها خود را حفظ کنند، در راه حق پایدار باشند،عدالت پیشه و در عمل نیکوکار باشند.»

به خدا قسم شما را دوست می دارم

پیامبر خداصـلی الله علیه وآله وقتی وارد مـدینه شدند آن چنان مورد علاقه مسـلمانان بودند که همه انتظار می کشـیدند رسول خدا به خانه آنان وارد شود و پیامبر هم چون

ص:۲۵۳

۱- ۲۱۱. سوره آل عمران / آیه ۳۱.

نمی خواستند علاقه مندان خود را آزرده کنند و محبّت آنان را بی پاسخ بگذارند، فرمود: هر جا ناقه من برود، من هم همان جا را انتخاب می کنم. ناقه آمد و جایی که امروز در مدینه مسجد رسول خدا است - ولی آن روز مسجد نبود - در کنار خانه ابوایّوب توقف کرد. پیامبر خدا پیاده شدند، حالا به کدام خانه برود؟ مادر ابوایّوب اثاثیه پیامبر را برداشت و به داخل خانه برد. مردم از پیامبر خدا درخواست می کردند که به منزل آنان برود، وقتی زیاد اصرار کردند، فرمود: رحل و اثاثیه کجاست؟ گفتند: مادر ابوایّوب به خانه خود برده است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: انسان آن جایی است که اثاثیه او هست.

ابوایّوب منزلی داشت دو طبقه، نمی خواست خود در طبقه بالا ـ زندگی کند و پیامبر در طبقه پایین، نزد پیامبر آمد و عرض کرد: شما کدام طبقه را می پسندید، پایین یا بالا؟پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: طبقه پایین برای مردمی که به سراغ ما می آیند، راحت تر است.

ابوایّوب می گوید: من با مادرم در طبقه بالا بودیم و پیامبر طبقه پایین، مواظب بودیم هنگام بردن آب به بالا، یا هنگام پختن نان، پیامبر اذیت نشوند، آرام حرکت می کردیم، آهسته سخن می گفتیم، و مردم هم به دیدار پیامبر می آمدند. محبّت شدید مردم نسبت به پیامبر خدا آنان را گرد پیامبر جمع نمود، زن و مرد شیفته رسول خداصلی الله علیه وآله شدند.

رسول خدا در اجتماع مردم پرسیدند: آیا مرا دوست دارید؟ گفتند: آری به خدا قسم تو را دوست داریم.

ص:۲۵۴

پیامبر خدا سه مرتبه فرمود:

«أَنَا وَاللَّهِ اُحِبُّكُمْ؛(۱)به خدا قسم من هم شما را دوست دارم.»

دیدار و گفت و گوی با شما را دوست دارم

عده ای در محضر امام باقرعلیه السلام نشسته اند، دیدند امام باقرعلیه السلام بلند شدند به داخل اتاق رفتند. آیا امام از حضور آنان ناراحت هستند؟ آیا جمع آنان را پذیرا نمی باشند؟ دیدند امام از اتاق بیرون آمدند، در حالی که دست بر چهار چوب در گرفته اند، سلام کردند و آنان جواب سلام حضرت را دادند.

سپس امام علیه السلام فرمود:

«وَ اللَّهِ إِنِّی لَأُحِبُّ رِيحَكُمْ وأَرْواحَكُمْ؛(۲)

به خدا قسم من بوی شما و ارواح شما را دوست دارم.»

همه امامان معصوم این گونه هستند، قلب آنان با قلوب دوستانشان همراهی می کند. امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم من دیدار شما و زیارت شما را دوست دارم، من در شهر مدینه تنها هستم، یکی از شماها را که می بینم از اضطراب و ناراحتی بیرون می آیم و آرامش پیدا می کنم، حضرت فرمود: به خدا قسم من مشتاق گفت و گوی با شما هستم؛

«وَ اللَّهِ انِّی لَأُحِبُّ رُؤْيَتَكُمْ وَأَشْتاق اِلى حَدِيثِكُمْ.»(۳)

۱- ۲۱۲. بحار الانوار: ج ۱۹/ ص ۱۰۸.

۲- ۲۱۳. بحار الانوار: ج ۶ / ص ۱۸۹.

۳- ۲۱۴. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۲۹.

امام زمان علیه السلام دوستش را فراموش نمی کند

همان گونه که دوستی ما اجازه نمی دهد محبوب را فراموش کنیم، محبوب هم دوستش را فراموش نمی کند و بی توجهی نسبت به او را نمی پسندد. هر چند ممکن است فاصله مکانی باشد یا در زمان محبوب، انسان زندگی نکند، یا محبوبش در پشت پرده غیبت باشد لکن اینها باعث فراموشی محبوب نمی شود.

حضرت بقیه اللَّه الاعظم امام زمان - روحی و ارواح العالمین له الفدا - خطاب به شیخ مفید می فرمایند: ما از شما بی اطّلاع نیستیم و از مشکلات شما بی خبر نمی باشیم، ما شما را رها نمی کنیم و فراموش نمی کنیم، اگر ما مواظب شما نبودیم که دشمنان، شما را از بین می بردند:

«اِنّا غَیْرُ مُهْمِلِینَ لِمُراعاتِکُمْ وَلا ناسِین لِذِکْرِکُمْ، وَلَوْلا ذلِکَ لَنَزَلَ بِکُمْ الأَوَّاءُ وَاصْطَلَمَکُم الْأَعْداءُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلالُهُ.»(۱)

دعای امام هشتم علیه السلام برای دوست

شخصی با امام هشتم علی بن موسی الرّضاعلیه السلام رفت و آمد داشت، به امام علیه السلام عرض کرد: آقا در حق من و خانواده ام دعا کنید. حضرت فرمود: مگر این کار را نمی کنیم، در هر روز و شب کارهای شما بر ما عرضه می شود.

ص:۲۵۶

۱- ۲۱۵. بحار الانوار: ج ۵۳ / ص ۱۷۵.

خیلی برای او سخت بود که این مطلب را باور کند که امامش از کارهای روزمرّه او خبر دارد. حضرت او را متوجّه آیه ای از آیات قرآن نمودند که خداوند می فرماید: هر کاری می خواهید بکنید که به زودی خدا و پیامبر و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست. فکر می کنید که مراد از مؤمنانی که در اعمال می نگرند کیست؟ آیا غیر از امیرالمؤمنین است؟!

«هُوَ وَ اللَّهِ عَلیُ بْنُ أَبِی طالِبٍ علیه السلام.»(۱)

آری امامان معصوم دوستان خود را مورد توجه قرار می دهند، به نیازهای مادّی و معنوی آنان توجه دارند و رسیدگی می کنند. البته این بدان معنا نیست که دوستان اهل بیت علیهم السلام، هیچ مشکلی نداشته باشند، بلکه شرایط فرق می کند. گاهی مصلحت می بینند که نیاز فردی را حتی به صورت غیر عادی برآورده کنند و در همان حال نیاز شخص دیگری به حال خود باقی باشد.

جابر و کُمیت شاعر

جابر می گوید: خدمت امام باقرعلیه السلام رسیدم و اظهار نیاز کردم، ولی حضرت فرمود: حتی یک درهم هم نداریم. طولی نکشید کمیت شاعر آمد خدمت

ص:۲۵۷

---

۱ - ۲۱۶. اصول کافی: ج ۱ / ص ۲۱۹؛ قال: قلت للّرضا علیه السلام: ادع اللّه لی و لأهل بیتی. فقال: أولست أفعل؟ واللّه إنّ أعمالکم لتعرض علیّ فی کلّ یوم و لیله؟ قال: فاستعظمت ذلک، فقال لی: أما تقرء کتاب اللّه عزّوجلّ: «و قل اعملوا فسیری اللّه عملکم و رسوله والمؤمنون»؟ قال: هو و اللّه علیّ بن ابی طالب علیه السلام. بیان: یعنی علیّا و اولاده الائمه علیهم السّلام و انّما خصّ علیّاعلیه السلام بالذکر لأنّه کان خاصه الموجود فی زمان المأمورین بالعمل مشافهه و المعروف بینهم.

حضـرت، عرض کرد: آقا برای شـما اشعاری بخوانم؟ فرمود: بخوان. وقتی قصیده ای را خواند، حضرت به غلام خود فرمود: از داخل آن اتاق ، بدره را بیاور (کیسه ای که ده هزار درهم یا دینار در آن است) و به کمیت بده.

کُمیت عرض کرد: آقا باز هم اشعاری بخوانم؟ فرمود: بخوان. شـروع کرد به خوانـدن، دوباره حضـرت به غلام خود فرمود: از داخل اتاق بـدره را بیاور به او بده. برای سومین بار گفت: آقا اشـعاری را بخوانم؟ فرمود: بخوان. و بعد از خواندن، بدره ای به او داد.

کُمیت گفت: جـان من به فـدای شـما، به خـدا قسم دوستی من به خاطر دنیا و مسائل مادّی نیست، بلکه حقّی است که شـما به گردن من داریـد و از این راه به رسول خـدا تقّرب می جویم و پول هـا را قبول نکرد. امام علیه السـلام در حق او دعا کرد و به غلام خود فرمود: پول ها را در جای خود بگذار.

جابر که این صـحنه را دیـد به امام عرض کرد: آقا من نیازمنـد بودم و به شـما نیاز خود را گفتم ولی شـما فرمودیـد: حتی یک درهم ندارم، ولی دسـتور دادید به کُمیت سـی هزار درهم بدهند. حضرت فرمود: برو داخل اتاق. رفتم ولی اثری از آن پول ها ندیدم. سپس حضرت فرمود: آن چیزی را که ما از شما می پوشانیم، بیشتر است از آنچه را که ظاهر و آشکار می کنیم.(۱)

ص:۲۵۸

۱- ۲۱۷. الغدیر: ج ۲ / ص ۱۹۸ و بحار الانوار: ج ۴۶ / ص ۲۴۰.

گریه برای گرفتاری دوست

اولیای الهی نسبت به دوستانشان و مشکلات آنان بی توجه نیستند و چه بسا از گرفتاری آنان رنج می برند و در مواردی که نتوانند از طریق عادی مشکل آنان را حل کنند، برای مشکلاتشان اشک می ریزند و گریه می کنند.

یکی از دوستان و یاران امام سجّادعلیه السلام نزد آن حضرت رفت، در حالی که از فشار فقر و تنگدستی پریشان بود. حضرت از او پرسید: در چه حالی؟ عرض کرد: حال من این گونه است که چهار صد دینار بدهکارم ولی نمی توانم آن را بپردازم، خانواده و عیال سنگینی هم دارم و چیزی ندارم که خرج آنها را بدهم. امام سجادعلیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اندوهگین شد و به شدت گریست. یکی از اصحاب حضرت که در مجلس بود، عرض کرد: یابن رسول اللَّه! برای چه گریه می کنید؟ حضرت فرمود: مگر گریه جز برای مصایب و گرفتاری های بزرگ برای چیز دیگری هم هست؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: چه مصیبتی برای انسان آزاده و با ایمان بالاتر از این است که ببیند برادر مؤمن او کمبودی دارد و او نتواند آن را جبران کند و ببیند که برادرش مشکلی دارد ولی، نتواند آن را برطرف کند.

پس از آن، مجلس به انجام رسید و همه رفتند. یکی از بدگویان و مخالفان امام سجادعلیه السلام که در مجلس بود با طعنه به امام سجّادعلیه السلام گفت: شگفتا از این خاندان! یک بار ادعا می کنند که آسمان و زمین و هر چه هست در اختیار آنهاست و خداوند

در خواست آنها را رد نمی کند. ولی روز دیگر اعتراف می کنند که حتی از حل کردن مشکل نزدیک ترین دوستان خود نیز عاجز و ناتوانند.

این سخن به گوش آن مرد درمانده رسید و چون از ارادتمندان خاندان اهل بیت علیهم السلام بود بسیار ناراحت شد و دوباره به خدمت امام سجّادعلیه السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول اللّه! چنین مطالبی از فلان مخالف به گوشم رسیده است. این سخن از سختی ها و گرفتاری های خودم بیشتر مرا می آزارد.

امام سجّادعلیه السلام به او فرمود: هم اینک خداوند اجازه داد که کار تو سامان یابد سپس یکی از خادم ها را صدا زد و فرمود: همان چیزی را که برای خوراک افطار و سحر خود نهاده ام، بیاور. او رفت و دو قرص نان آورد و به مرد درمانده داد. امام سجّادعلیه السلام به او فرمود: این دو قرص نان را بگیر که چیزی غیر از آن نداریم، خداوند خود به وسیله این دو نان گرفتاری تو را برطرف خواهد کرد و خیر فراوانی به تو خواهد رسید.

آن مرد، دو قرص نان را گرفت و به سوی بازار رفت. در راه پیوسته به این فکر بود که خداوند چگونه با این دو قرص نان گرفتاری بزرگ او را حل خواهد کرد، خاطرش از بابت خانواده و عیال خود نگران بود، بار سنگین بدهی و مخارج زندگی و اینک دو عدد نان که نمی دانست آنها را چه کند، شیطان هم پی در پی او را وسوسه می کرد که آخر چگونه می توان گرفتاری به این بزرگی را با دو قرص نان برطرف ساخت.

ص:۲۶۰

در همان حال بود که به ماهی فروشی برخورد که ماهی بو کرده ای در دستش بود، پیدا بود که کسی آن را نمی خَرد و داشت فاسد می شد. مرد به او گفت: ماهی تو روی دستت مانده است، یکی از این دو نان هم برای من زیاد است، آیا ماهی ات را در عوض این یک نان به من می دهی؟ ماهی فروش پذیرفت و ماهی را به او داد و نان را از او گرفت. مرد نیز ماهی را برداشت و به راه افتاد.

کمی بعد به نمک فروشی رسید که اندکی نمک نامرغوب داشت، به او گفت: نمک تو نامرغوب است، آیا آن را با نان من که این نیز چندان مرغوب نیست، عوض می کنی؟ نمک فروش پذیرفت و نمکش را در برابر آن قرص نان به او داد.

مرد به راه افتاد تا به خانه برود، در راه با خود فکر می کرد که باید ماهی را با نمک درست کند تا غذایی برای خوردن فراهم شود. به خانه که رسید شکم ماهی را شکافت تا آن را پاک کند ولی با شگفتی بسیار دو مروارید گرانبها در شکم ماهی یافت، شگفت زده شد و بی درنگ خدا را شکر کرد.

در حال شگفتی و سرور بود که صدای در خانه بلند شد. در را باز کرد، نمک فروش و ماهی فروش هر دو با هم آمده بودند و می گفتند: بنده خدا هر چه کردیم نتوانستیم خود یا خانواده مان از این نان بخوریم، دندان در آن کارگر نیست، فهمیدیم که تو در بد وضعیتی قرار گرفته ای و بدحالیِ تو به آخرین درجه رسیده است و در بدبختی به سر می بری. نانت برای خودت، نمک و ماهی هم حلال خودت. سپس نان ها را به او دادند و رفتند.

ص:۲۶۱

مرد اندکی آرام گرفته بود که دوباره صدای در بلند شد. این بار کسی از سوی حضرت سجادعلیه السلام آمده بود، داخل شد و گفت: امام فرمود: خداوند گره مشکل تو را گشود و گرفتاری ات را برطرف ساخت، پس غذای ما را به خودمان پس بده که آن را غیر از خودمان کسی نمی خورد. بعد نان ها را گرفت و رفت.

آن مرد دو مروارید را فروخت و با بهای گزافی که به دستش آمد، بدهی خود را داد و وضع خوبی پیدا کرد.

دشمنان و بدگویان حضرت سجّادعلیه السلام که ماجرا به گوششان رسیده بود، می گفتند: چه تفاوت زیادی است بین اینکه علی بن حسین علیه السلام نمی توانست نیاز او را برآورده کند و اینکه چنین ثروتی برای او فراهم کرده باشد، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ کسی که از برآورده کردن آن نیاز ناتوان بود، چگونه می تواند چنین ثروتی فراهم کند؟

وقتی خبر این صحبت ها به گوش امام سجادعلیه السلام رسید، فرمود: قریش نیز همین حرف ها را درباره پیامبرصلی الله علیه وآله می گفتند که: چگونه در یک شب از مکه به بیت المقدس رفته است و آثار پیامبران را در آنجا مشاهده کرده و بازگشته است؟ کسی که نمی تواند در کمتر از دوازده روز از مکه به مدینه برود.

قریش این حرف ها را هنگامی زدند که آن حضرت از مکه به مدینه هجرت کرده بود. سپس به اصحاب خود فرمود: سوگند به خدا که آنها از کار خدا و دوستان خدا سر در نمی آورند، همانا مراتب و جایگاه های بلند دست نیافتنی است، مگر از راه تسلیم در برابر خداوندی که به بزرگی ستایش می شود و از راه ترک تحکّم در برابر خداوند، و راضی بودن به هر چه او تدبیر می کند، همانا

دوستان خدا بر مشکلات و رنج ها صبر کردند، آن چنان که کسی در صبر با آنها برابری نمی کرد. خداوند عزّوجلّ هم به آنان پاداش داد و برآورده شدن خواسته هایشان را واجب نمود، البته آنها چیزی از خداوند نمی خواهند جز همان چیزی که خدا خود برای آنان خواسته باشد.(۱)

توجّه به دوست نادان

تا اینجا سخن از دوستانی بود که شیعه و طرفدار امام علیه السلام بودند، ولی محبّت مرز نمی شناسد، اگر کسی اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد و شیعه آنان هم نباشد، دوستی در همین دنیا برایش اثربخش است. شخصی به امام مجتبی علیه السلام نزدیک شد و گفت:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُذِلَّ الْمُؤمِنِین؛

سلام بر تو ای کسی که مؤمنین را ذلیل کردی.»

حضرت فرمود: پیاده شو، عجله نکن. وقتی پیاده شد. فرمود: چه گفتی؟ گفت: گفتم: سلام بر تو که مؤمنین را ذلیل کردی. امام مجتبی علیه السلام فرمود: از کجا این حرف را می زنی؟ گفت: با معاویه کنار آمدی، اختیار امّت را به دست معاویه دادی. حضرت برای او توضیح دادند و او را روشن نمودند.

کسی که خط فکری او با امام مجتبی علیه السلام سازگار نیست، چرا سراغ امام مجتبی می آید؟ حضرت فرمود: چه چیز باعث شده اینجا بیایی؟ پاسخ داد: محبّت تو. حضرت فرمود: به خدا قسم تو محبّت داری؟ گفت: آری به خدا قسم.

۱- ۲۱۸. أمالی شیخ صدوق: ص ۳۶۷.

حضرت فرمود:

«لاـ يُحِبُّنا عَبْدٌ اَبَداً وَلَو كـانَ اَسيراً فِى الـدَّيلَم اِلاّ نَفَعَهُ حُبُّنا وَاِنَّ حُبَّنا لَيُساقِطُ الـذُّنُوبَ مِنْ بَنِى آدَمْ كَما يُساقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ؛(۱)

کسی ما را دوست نمی دارد، حتی اگر اسیر کافری از دیلم باشد، مگر اینکه این دوستی به او سود می رساند و به درستی که محبّت ما گناهان و خطاهای بنی آدم را می ریزد، همان گونه که باد، برگ را از درخت می ریزد.»

البته اینکه انسان چگونه می شود که امام معصومی را دوست بدارد، ولی با او هم فکر نباشد و حتی گاهی دوستی است که اسلام را هم نپذیرفته تا او را امام خود بداند، مسئله ای قابل تأمّل و تحقیق است، اصل مسئله قابل انکار نیست، بلکه شواهد زیادی بر صدق آن وجود دارد، منتهی فهمیدن و درک آن احتیاج به دقت و اندیشه دارد که با دقت، داستان شخص نصرانی را می خوانیم:

محبّت امام علیه السلام به دوست نصرانی

شخصی است نصرانی، متوکل عباسی او را احضار کرده، نمی داند در حق او چه خواهد کرد. نذر کرد صد دینار به امام هادی علیه السلام بدهد تا از دست متوکل نجات پیدا کند. به سامرا آمد - تا به حال آنجا نیامده - منزلی گرفت. پیش خود گفت: خوب است قبل از اینکه نزد متوکل بروم، امام هادی علیه السلام را که تحت نظر است پیدا کنم و صد دینار را به او بدهم. چگونه نزد امام برود که این نیز خود جرم است. منزل امام را هم بلد نبود و جرأت نمی کرد از کسی بپرسد.

ص:۲۶۴

۱- ۲۱۹. بحار الانوار: ج ۴۴ / ص ۲۳.

می گوید: مدتی فکر کردم چه کنم، سوار بر مرکبم شدم، گفتم: هر جا برود آنجا پیاده می شوم. صد دینار را در کاغذی پیچیدم و در آستینم گذاشتم. مرکبم خیابان ها را طی کرد تا به نقطه ای رسید که قدم برنمی داشت. به غلام خود گفتم: سؤال کن، این منزل کیست؟ گفتند: منزل ابن الرّضا امام هادی علیه السلام. ناگهان خادمی از خانه خارج شد و گفت: تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفتم: آری. گفت: پیاده شو.

مرا در دهلیز خانه بُرد و خود وارد خانه شد، سپس آمد و گفت: آن صد دیناری که همراه آورده ای بده. و مرا به داخل منزل برد. دیدم حضرت تنها نشسته است، فرمود: ای یوسف! چه چیز بر تو ظاهر شد؟ گفتم: به اندازه کافی دلیل بر من آشکار شد (آمدن حیوان کنار خانه، صدا زدن خادم نام مرا، خبر دادن از صد دینار). حضرت فرمود: تو اسلام نمی آوری، ولی در آینده فرزند تو، فلانی مسلمان خواهد شد و از شیعیان ما خواهد بود.

«یا یُوُسُف! إنَّ اَقْواماً یَزْعُمُونَ إنَّ وِلایَتَنا لا تَنْفَعُ أَمثالَکُم. کَذِبُوا وَاللّهِ إنّما لَتَنْفَعُ أَمْثالَکَ، إمْضِ فِیما وافَیْتُ، فَاِنَّکَ سَتَری ما تُحِبُّ؛(۱)

ای یوسف! عده ای فکر می کنند دوستی ما به درد امثال تو نمی خورد، به خدا قسم برای امثال تو سود دارد، برو ما کار تو را درست کردیم. آنچه را دوست داری خواهی دید.»

می گوید: به سراغ متوکل رفتم، آنچه خواستم به او گفتم و برگشتم.

آری او با محبّت امام هادی علیه السلام از شرّ متوکل نجات پیدا کرد و ثمره دوستی خود را با امام علیه السلام دید.

ص:۲۶۵

۱- ۲۲۰. سفینه البحار: ج ۲ / ص ۲۴۰.

محبّتی بدون پاسخ نمی ماند

امام حسین علیه السلام فرمود: اگر کسی برای خدا ما را دوست بدارد، ما و او بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد می شویم همانند دو انگشت که کنار هم هستند و اگر کسی برای دنیا ما را دوست بدارد دنیا به دوستان خوب و بد می رسد.

«عن الحسین بن علی علیهما السلام، قال: مَنْ اَحَبَّنا لِلّهِ وَرَدنا نَحْنُ وَهُوَ عَلی نَبِیِّنا هکَذا (و ضمّ اصبعیه) وَمَنْ اَحَبَّنا لِلدُّنْیا فَاِنَّ الدُّنْیا لَتَسَعُ الْبِرَّ وَالْفاجِرَ.»(۱)

پاسخ دوستی، محبّت است

از مردی سؤال شد: چرا شیعه شدی و امامت امام هادی علیه السلام را پذیرفتی؟ او که ایرانی و اهل اصفهان بود، پاسخ داد: من در زندگی مشکل مادی داشتم و دستم خالی بود، ولی قدرت حرف زدن داشتم، اهالی اصفهان به من و عده دیگری گفتند: بروید نزد حکومت متوکل و بگویید که به ما ظلم شده و حق ما داده نشده و حق خود را بگیرید و به زندگی خود سروسامانی بدهید.

حرکت کردیم به در خانه متوکل رفتیم، ایستاده بودیم و منتظر که وارد شویم و حرف خود را بزنیم. ناگهان دیدیم مأمورین خارج شدند در حالی که می خواستند شخصی را بازداشت کرده و نزد متوکل بیاورند. پرسیدم: به سراغ چه کسی می روند؟ گفتند: شخصی علوی که شیعیان او را امام خود می دانند.

ص:۲۶۶

۱- ۲۲۱. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۸۴.

پیش خود گفتم: همان جا بایستم و کسی که امام شیعیان است ببینم دارای چه خصوصیاتی است؟ طولی نکشید، دیدم شخصی سوار بر اسب آمد. مردم در طرف راست و چپ صف کشیدند و به تماشای ایشان ایستادند.

تـا نگـاه من به ایشان افتاد، محبتش در قلبم قرار گرفت، دوستی اش دل مرا برد و محبوب من شـد. چه خطری او را تهدیـد می کند؟ متوکل می خواهد با او چه کند؟ نگران شدم، گفتم: خدایا! نکند شرّی به او برسد، بار الها! بلا را از او دور گردان.

چشـمان خـود را به او دوخته بـودم او به این طرف و آن طرف نگـاه نمی کرد، وقـتی به من رسـید، به من توجه کرد (مگر می شود من جـذب او شوم ولی او عنـایتی نکنـد) فرمود: دعای تو مسـتجاب شـد. (یعنی نگران من نباش). در حق من دعا کردنـد: خداونـد طول عمر و مال و ثروت و فرزنـدان زیاد به تو بدهـد. بـدنم شـروع کرد به لرزیدن. من که چیزی به او نگفتم، از کجا فهمیـد من در حقش دعـا کردم تـا در حق من دعـا کنـد؟! از خود بیخود شـدم، دوسـتانم گفتنـد: چه خبر است؟ چرا این گونه شدی؟ چیزی به آنها نگفتم و راز محبّت را برای آنها بازگو نکردم. فقط گفتم: خیر است.

به اصـفهان برگشتیم، طولی نکشـید که دعـای حضـرت در حق من مسـتجاب شـد. خداونـد اموال زیادی به من داد و فرزنـدان متعدّد و عمر طولانی که الآن حدود هفتاد و چند سال از من می گذرد، در حالی که شیفته او و معتقد به امامت او هستم. آری او اگر امام نبود از کجا راز مرا فهمید و در حق من دعا کرد.(۱)

ص:۲۶۷

۱- ۲۲۲. الخرائج و الجرائح: ج ۱ / ص ۳۹۲.

پاسخ دوستی به مقدار گریه بر تشنگی امام حسین علیه السلام

در نزدیکی نجف اشرف، آبادی ای است به نام مصیّب، محل تلاقی فرات و دجله، ظاهراً مرد شیعه ای به زیارت مولای متقیان مشرف می شد، مردی از اهل سنت سر راه مرد شیعه در آنجا خانه داشت و همیشه در رفت و آمد او را می دید و چون می دانست به زیارت حضرت علی علیه السلام می رود، او را مسخره می کرد، حتی یک بار به ساحت مقدس آقا جسارت کرد.

مرد شیعه خیلی ناراحت بود، چون خدمت آقا مشرف شد خیلی بی تابی کرد و ناله زد که تو می دانی این مخالف چه می کند. آن شب آقا را در خواب دید، شکایت کرد. آقا فرمود: او بر ما حقی دارد که ما در این دنیا نمی توانیم او را کیفر بدهیم ولو هر چه بکند. شیعه می گوید: من گفتم: آری آن جسارت ها که او می کند لابد بر شما حق پیدا کرده است؟

حضرت فرمود: او روزی در محل تلاقی این دو آب نشسته بود و به فرات نگاه می کرد، یک دفعه به خاطرش کربلا و منع آب از حضرت سیدالشهداء افتاد، پیش خود گفت: عمر بن سعد کار خوبی نکرد که اینها را تشنه کشت، خوب بود به آنها آب می داد بعد همه را می کشت، ناراحت شد و یک قطره اشک از چشم او ریخت. لذا از این جهت بر ما حقی پیدا کرد که نمی توانیم او را جزا بدهیم.

آن مرد شیعه می گوید: بیدار شدم و چون به محل برگشتم سر راه، آن سنی به من برخورد کرد و (از باب تمسخر) گفت: آقا را دیدی و از طرف ما پیام را رساندی. جواب داد: آری پیام را رساندم و پیامی هم دارم.

او خندیـد و گفت: بگو چیست؟ مرد شیعه جریان را تا آخر تعریف کرد، وقتی رسـید به فرمایش امام که ایشان به آب نگاهی کرد و به یاد کربلا افتاد و... .

مرد سـنی تـا شـنید سر به زیر افکنـد، کمی به فکر فرو رفت و گفت: خـدایا! در آن زمان، احـدی در آنجا نبود و من این را به کسی نگفتم، آقا از کجا فهمیده.

بلافاصله گفت:

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَأنَّ عَلیًّا اَمِیرَالمُؤمِنِینَ وَلِیُّ اللَّهِ وَوَصِیُّ رَسُولِ اللَّهِ.»

و شیعه شد.(۱)

تا اینجا سـخن از آثار دوستی در دنیا بود، دوستی با خدا و رسول و اهل بیت علیهم السـلام خواندیم که چگونه الطاف دوسـت شامـل حـال می گردد و نسـیم محبتش زنـدگی انسان را فرا می گیرد، امّا برتر و بالاتر از همه اینها، ثمرات دوستی و محبّت در عالم دیگر به نام عالم آخرت است.

۱- ۲۲۳. برگی از دفتر آفتاب: ص ۹۹.

آثار و ثمرات دوستی در آخرت /

فصل هشتم آثار و ثمرات دوستی در آخرت

اشاره

ص:۲۷۱

توضیح

قال النبی صلی الله علیه وآله:

حُبُّ أَهْلِ بَیْتِی یَنْفَعُ مَنْ أَحَبَّهُمْ فی سَبْعَهِ مَواطِنَ مُهَوِّلَه: عِنْدَ الْمَوتِ وَ فِی الْقَبْرِ وَعِنْدَ الْقیامِ مِنَ الأجداثِ وَ عِنْدَتَطائُرِ الصُّحُفِ وَ عِنْدَ الْحِسابِ وَ عِنْدَالْمِیزانِ وَ عِنْدَ الصِّراطِ؛

محبّب و دوستی اهل بیت من در هفت جای هولناک به دوستان سود می رساند:۱- هنگام مرگ ۲- در قبر ۳- وقت خارج شدن از قبر ۴- هنگام مواجه شدن با نامه اعمال ۵- وقت حسابرسی ۶- در کنار ترازوی عمل ۷- هنگام عبور از پل صراط.

بحار الانوار: ۱۶۲/۲۷

ثمرات دوستی و محبّت در آخرت

نه تنها حبّ اهل بیت علیهم السلام در دنیا آثار زیادی دارد، بلکه در آخرت نیز که زندگی همیشگی انسان است، آثاری بیشتر از خود نشان می دهد. از آنجا که زندگی دنیا برای ما محسوس می باشد سخن گفتن از دوستی و آثارش در دنیا چندان دشوار به نظر نمی آید، لکن زندگی پس از مرگ چون محسوس و ملموس ما نیست، آشنایی با ویژگی ها و آثار دوستی خدا و رسول و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در آن دشوار است.

ولی آنچه انسان را به این آشنایی امیدوار می کند، کتاب خدا، قرآن و کلمات حضرات معصومین علیهم السلام در این زمینه هاست که به قدر امکان فهم و ظرفیت وجودی ما آن را به تصویر کشیده اند و آثار محبّت و دوستی خود را مرحله به مرحله بیان نموده، تا آنجا که جایگاه دوستان خود را پس از طی مراحل متعدد در بهشت همیشگی دانسته اند.

برای آشنایی با مراحلی که پس از دنیا در پیش رو داریم به قسمتی از آیات الهی و کلمات معصومین می پردازیم:

ص:۲۷۳

دوستی و همراهی محبوب در سفر آخرت

اشاره

انسان پس از گذراندن زندگی دنیا وارد مرحله جدیدی از زندگی می شود که برای او تازگی دارد. از خصوصیات منتقل شدن به این دوره جدید، عبور از مواقف و ایستگاه های هولناک است که دوستی و دلدادگی به اهل بیت علیهم السلام راحتیِ عبور از این مراحل را به دنبال دارد و قدر و ارزش دوستی و محبّت در این دوره بیشتر معلوم می شود و دوست در آنجا بیشتر خود را به انسان نشان می دهد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله فرمود:

«حُبُّ اَهْلِ بَيْتي يَنْفَعُ مَنْ أَحَبَّهُمْ فِي سَبْعَهِ مَواطِنَ مُهَوَّلَه، عِنْدَ الْمَوْتَ وَفِي الْقَبْرِ وَعِنْدَ الْقِيام مِنَ الأَجْداثِ وَعِنْدَ تَطائُرِ الصُّحُفِ وَعِنْدَ الْحِسابِ وَعِنْدَ الْمِيْزانِ وَعِنْدَ الْصِّراطِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ آمِنَاً فِي هذِهِ الْمَواطِنِ فَلْيَتَولَّ عَلِيّاً بَعْدِي وَلْيَتَمَسَّكْ بِالْحَبْلِ الْمَتِينِ وَهُوَ عَلِيُّ بنُ أَبِي طالِبٍ وَعِتْرَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ؛(۱)

محبّت و دوستی اهل بیت من در هفت جای هولناک به انسان سود می رساند: ۱- هنگام مرگ، ۲- در قبر، ۳- در وقت خارج شدن از قبر، ۴- هنگام مواجه شدن با نامه اعمال، ۵- وقت حسابرسی، ۶- در کنار ترازوی عمل، ۷- هنگام عبور از پل صراط. پس هر کس دوست دارد در این مراحل در امنیت باشد باید علی را دوست بدارد و به ریسمان محکم الهی که علی بن ابی طالب و خاندان اویند، چنگ بزند.»

انسان این مراحل سخت را با ولایت و دوستی علی و فرزندانش علیهم السلام می تواند پشت سر بگذارد.

۱- ۲۲۴. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۶۲.

موقف و ایستگاه اول

هنگام مرگ

ص:۲۷۵

قال امام علی علیه السلام:

إن کُنْتَ صادِقاً لَترانِی فِی ثَلاثِ مَواطِنَ

حَیْثُ تَبْلُغُ نَفْسُکَ هذِهِ؛

اگر صداقت در دوستی داشته باشی هنگامی که جانت به حنجره برسد، مرا می بینی.

بحارالانوار ۱۹۵/۶

ص:۲۷۶

لحظه جدایی و هنگام مرگ

یکی از مراحل سخت، زمانی است که روح انسان از کالبد جسم جدا می شود. روحی که سال ها با این بدن انُس داشته، حال می خواهد از آن فاصله بگیرد و نه تنها از جسم، بلکه از عالم ماده جدا شود. چه شرایط سختی برای انسان در پیش است، قابل تصور نیست. ولی همین مقدار می توان گفت که داشتن دوستیِ حقیقی می تواند بار سنگین این سفر را از دوش انسان بردارد.

شخصی در هوای گرم هنگام ظهر به دیدار علی علیه السلام می رود، امیرالمؤمنین از او می پرسد: چه چیز تو را وادار کرده که در این هنگام به سراغ من آیی؟ پاسخ می دهد: دوستی تو به خدا قسم. محبّت تو مرا به اینجا کشانده. حضرت فرمود: اگر در محبّت صداقت داشته باشی مرا در سه جا خواهی دید: هنگام جان دادن، در پل صراط، و کنار حوض.

عن الحارث الأعور قالَ: أَتَيْتُ اَمِيرَالْمُؤمِنِينَ علیه السلام ذاتَ يَوْم نِصْفَ النَّهارِ فَقالَ: ما جاءَ بِكَ؟ قُلتُ: حُبُّكَ وَاللَّهِ. قالَ: إنْ كُنْتَ صادِقاً لَترانِي فِي ثَلاثِ مَواطِنَ، حَيْثُ تَبْلُغُ نَفْسُكَ هذِهِ - وأومأ بيده إلى حنجرته - وَعِنْدَ الصِّراطِ وَعِنْدَ الْحَوْضِ.(۱)

۱- ۲۲۵. بحار الانوار: ج ۶ / ص ۱۹۵.

لحظه مرگ لحظه تنهایی انسان است و انسان در تنهایی بیشتر نیاز به دوست دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: بیشترین احتیاج شما به محبّت ما وقتی است که جان به حنجره برسد، که بشارت دهنده ای می گوید: تو در امان هستی از آنچه می ترسی.(۱)

عن أبی عبداللّه علیه السلام، قال: أَما إِنَّ أَحْوَجَ ما تَکُونُونَ فِیه إِلی حُبِّنا حِینَ تَبْلُغُ نَفْسُ أَحَدِکُمْ هذِهِ - وأومأ بیده إلی نحره- ثُمَّ قال: لابُدَّ إِلی هٰهُنا- وأهوی بیده إلی حنجرته - فَیَأتِیهِ الْبَشِیرُ، فَیَقُولُ: أَمَّا ما کُنْتَ تَخافُهُ فَقَدْ أَمِنْتَ مِنْهُ.

در انتظار دوست

مردی است در خانواده ای که دشمن اهل بیت پیامبرعلیهم السلام هستند، ولی او شیفته اهل بیت است و محبّت آنان در قلبش قرار گرفته، می گوید: شبها مادرم مرا از خواب بیدار می کرد و می گفت: می ترسم با این مذهبی که تو داری بمیری و به دوزخ در افتی، زیرا که تو دل به مهر علی و فرزندانش بسته ای که نه دنیا خواهی داشت و نه آخرت.

ولی او در پاسخ می گفت: مرا رها کنید که نمی خواهم سخن جز به ستایش آل علی بیارایم. آری من تنها به مدح آل علی سخن خواهم گفت تا زمانی که بشود خدا را خواند و رو به سوی او بار سفر بست. چگونه تصور می کنید که می توانید مرا از محبّت آل محمدعلیهم السلام بازدارید، در حالی که من با محبّت آنان به وصال نزدیک می شوم و مراد دل را که جز رضایت خدا نیست در آغوش جان می فشارم.

۱- ۲۲۶. بحار الانوار: ج ۶ / ص ۱۸۷.

مهر آل عدالت چون نور نماز، دل افروز است و محبّت آنان از بعضی نمازها نیز واجب تر است.(۱)

او می گوید: آن قدر پدر و مادر بر من سخت می گرفتند که از خانه فرار می کردم، زیرا می دیدم که پدر و مادرم امیرمؤمنان علیه السلام را دشنام می دهند. دوست داشتم در بیرون خانه گرسنه بمانم ولی نزد آنان نروم، گاهی طاقتم طاق می شد، از گرسنگی مجبور می شدم به خانه برگردم، مقداری غذا بخورم و دوباره فرار کنم، تا به حدّ بلوغ رسیدم.

نقل شده: پدر و مادر ناصبی مذهب او که فهمیدند فرزندشان از دوستداران امیرمؤمنان علی و اهل بیت اطهارعلیهم السلام است، به این فکر افتادند که او را بکشند و یا به حکومت وقت، یعنی مزدوران بنی امیه از او شکایت کنند و او را به دژخیمان بسپارند. اما به وسیله لطفی که حضرت صادق علیه السلام در حق او فرمود، از دست آنها نجات یافت. آن چنان محبّت در دلش قرار گرفته که حاضر بود به خاطر آن از همه چیز دست بکشد، پدر، مادر و....یعنی هر آنچه که با محبوب او سازگار نیست. او شاعری است که محبّت خود را گاهی در غالب شعر بیان می کند:

وَ اِذَا الرِّجالُ تَوَسَّلُوا بِوَسِيلَهٍ

فَوَسِيلَتِى حُبِّى لِآلِ مُحَمَّدٍ(۲)

«روزی که مردمان بخواهند به وسیله ای توسل کنند، توسل من تنها به عشق و محبتی است که به آل محمّد دارم.»

۱- ۲۲۷. الغدیر: ج ۲ / ص ۲۳۳؛ وحبّهم مثل الصّلوه و انّه علی النّاس من بعض الصّلوه لأوجب.

۲- ۲۲۸. دیوان سید حمیری: ص ۱۹۲.

آیا این چنین محبتی از طرف محبوب بی پاسخ می ماند، کسی که زندگی اش مالامال از دوستی اهل بیت است و می گوید:

اِنِّی لَأَکْرَهُ أَنْ أُطِیلَ بِمَجْلِسٍ

لا ذِکْرَ فِیهِ لِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ(۱) «من دوست ندارم در مجلسی که در آن ذکری از فضیلت آل محمد نباشد، نشسته باشم.»

او می دانست و باور داشت که دوستش او را در لحظات آخر زندگی تنها نمی گذارد، او می گفت: من دوستدار کسی هستم که وقتی یکی از دوستانش بمیرد، در لحظه مرگ با او با بشارت و شادی رو به رو می شود و اگر کسی بمیرد که دوستدار یکی از دشمنان او باشد، جز به دوزخ به جای دیگری راه نخواهد بُرد.

ای ابوالحسن، علی جان! جان و مال و خاندانم و هر چه دارایی که داشته باشم، همه و همه فدای تو باد. مولا جان! من به فضل و برتری تو عارف و آگاهم، دستم به دامن تو است و به عشق تو دل بسته ام.(۲)

لحظات مرگش فرا رسید، دور بستر او را گرفتند، لحظه ای خود را حرکت داد در حالی که می خندید بعد، شروع کرد اشعاری را خواندن:

کَذِبَ الزّاعِمُونَ اَنَّ عَلِیّاً

لَنْ یُنْجِی مُحِبَّهُ مِنْ هَناتٍ

قَدْ وَرَبِّی دَخَلتُ جَنَّتَ عَدْنٍ

وَ عَفی لِیَ الْاِ لهُ عَنْ سَیِّئاتِی

۱- ۲۲۹. دیوان سید حمیری: ص ۱۷۷.

۲- ۲۳۰. دیوان سیّد حمیری: ص ۲۹۶ أحبّ الّذی من مات من اهل ودّه تلقاه بالبشری لدی الموت یضحک و من مات یهوی غیره من عدوّه فلیس له الاّ إلی النّار مسلک أبا حسن افدیک نفسی وأسرتی و مالی وما أصبحت فی الأرض أملک أبا حسن انّی بفضلک عارف و انّی بحبل من هواک الممسّک

فَابْشِرُوا الْیَوْمَ اَوْلیاءَ عَلِیٍّ

وَ تَوَلَّوْا عَلِیَّ حَقَّ الْمَماتِ

ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ تَوَلَّوْا بَنِیهِ

واحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ بِالصِّفاتِ

«دروغ می گویند آنان که می پندارند علی علیه السلام دوستدارانش را از هلاکت نجات نمی دهد. به خدا قسم که به بهشت ابدی وارد شدم و خدا از گناهنانم در گذشت. به دوستداران علی بشارت دهید و به آنها بگویید تا جان در بدن دارید دوستدار علی باشید و تا دم آخر به او و پس از او نیز دوستدار فرزندانش باشید همانان که یکی پس از دیگری با صفات خاص خویش رهبران پاک اُمّتند.»(۱)

در رثای سالار شهیدان

آری او سید اسماعیل حمیری است که در سن ۶۸ سالگی با قلبی پر از محبّت علی و آل او از جهان چشم فرو بست. او کسی بود که از محضر امام صادق علیه السلام اجازه ورود خواست، وقتی وارد شد، سلام کرد و نشست.

امام علیه السلام از او خواستند که شعر بخواند و در عزای سیدالشهداءعلیه السلام مرثیه سرایی کند. حضرت خانواده اش را در پشت پرده نشانیدند که از اشعار سوزناک حمیری استفاده کنند. او هم عشق و محبّت خود را به اهل بیت پیامبرعلیهم السلام مخصوصاً آیینه مهر و محبّت حضرت حسین بن علی علیهما السلام ابراز کرد:

أُمْرُرْ عَلی جَدْثِ الحُسَیْنِ

فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّکِیهِ

یا أَعْظَما لا زِلْتُ مِنْ

وَ طِفاءَ سَاکِبِهِ رَوِیَّهِ

۱- ۲۳۱. الغدیر: ج ۲ / ص ۲۷۴.

فَاِذا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ

فَأَطِلْ بِهِ وَقْفَ المَطِيَّهِ

وَ اَبْكِ المُطَهَّرَ لِلْمُطَهَّرِ

وَ المُطَهَّرَهِ النَّقِيَّهِ

كَبُكاءِ مُعَوَلَهٍ اَتَتْ

يَوْمَاً لِواحِدِهَا المَنِيَّهِ

برو به كربلا سر مزار حسين عليه السلام و به آن استخوان هاى پاك بگو، پيوسته از باران رحمت حق سيراب باشيد وقتى كه گذرت به مزار حسين عليه السلام افتاد، چون شتران در برابرش زانو بزن و درنگ و تأمّل كن و بر آن پاكمرد، فرزند رادمرد پاكنماد و پسر صديقه طاهره كه پاك زنى پيراسته است، مثل مادر مهربانى كه بر مرگ فرزندى از فرزندانش مى گريد، گريه كن.

مى گويد: ديدم اشك از چشمان مبارك امام صادق عليه السلام بر رخسارش جارى شد و صداى گريه و شيون از خانه امام عليه السلام بلند شد.(۱)

حضور ائمه عليهم السلام بر بالين مؤمن

ابوبصير مى گويد: به حضرت صادق عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم! آيا هنگام جان دادن، مؤمن از قبض روح خود ناراحت است؟ حضرت فرمود: سوگند به خدا كه چنين نيست. عرض كردم: چگونه تصور مى شود كه چنين نباشد؟ حضرت فرمود: چون زمان قبض روح مؤمن مى رسد، رسول خدا و اهل بيت او حضرت اميرالمؤمنين على بن ابى طالب و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسين و بقيه امامان عليهم السلام نزد او حاضر مى شوند. و ديگر آنكه جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل حاضر مى شوند.

۱- ۲۳۲. الغدير: ج ۲ / ص ۲۳۵.

در این حال امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می کنند: ای رسول خدا! این مؤمن از آن کسانی بوده که محبّت و ولایت ما را داشته است، بنابراین من هم او را دوست دارم.

رسول خداصلی الله علیه وآله می فرماید: ای جبرائیل! این مؤمن از کسانی است که علی و ذریّه او را دوست دارد، من هم او را دوست دارم. جبرائیل هم مانند همین عبارت را به میکائیل و اسرافیل می گوید، یعنی این شخص علی و ذرّیه او را دوست دارد من هم او را دوست دارم. و سپس همگی با هم به ملک الموت می گویند: این از کسانی است که محمد و آل او را دوست دارد و دارای ولایت علی و ذریّه اوست، بنابراین با او طریق رفق و مدارا پیش دار.

ملک الموت در پاسخ می گوید: سوگند به آن خدایی که شما را برگزید و در مقام و منزلت عالی گرامی داشت و محمدصلی الله علیه وآله را از میان جمیع خلایق به نبوّت انتخاب فرمود و به رسالت اختصاص داد، من نسبت به او مهربان ترم از یک پدر مهربان، و شفقت من درباره او افزون تر است از شفقت یک برادر شفیق.

در این حال ملک الموت در مقابل آن شخص محتضر قرار می گیرد و به او می گوید: آیا از عهده بیرون آمدی و گردن خود را از بار عهده خارج کردی و کلید فکّ و آزادی را گرفتی؟ آیا از عهده امانت بیرون آمدی و آنچه به گروگان در برابر این امان سپرده بودی باز گرفتی؟

مؤمن در پاسخ می گوید: بلی. ملک الموت می گوید: به چه وسیله خود را از عهده خارج کردی و گروی خود را پس گرفتی؟ مؤمن می گوید: به محبّت محمّد و آل محمّد و به ولایت علی بن ابی طالب و ذرّیه او.

ملك الموت می گوید: خداوند در مقابل این محبّت و ولایت دو چیز به تو عنایت فرمود: اوّل آنکه از هر چه می ترسیدی و دربیم و هراس بودی، خدا تو را درامان قرار داد.

دوم آنکه به هر چیز میل و آرزو و امید داشتی، خدا به تو عنایت فرمود. حال چشمان خود را باز کن و ببین در مقابل تو چیست؟ مؤمن دیدگان (باطن و ملکوتی) خود را می گشاید و به یک یک از حاضرین، به رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام و فرشتگان مقرب الهی نگاه می کند و با دقت به یکی پس از دیگری نظر می اندازد.

ملک الموت به او می گوید: اینجا جایی است که خدا برای تو معیّن فرموده و این افراد حاضر، از رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام و فرشتگان مقرب، رفیقان و همنشین های تو هستند. آیا دوست داری که به آنها بپیوندی و با آنها باشی یا دوست داری به دنیا برگردی؟ مؤمن می گوید: نه نه، دوست ندارم، ابداً نمی خواهم به دنیا برگردم و مرا دیگر حاجتی به دنیا نیست. و با چشم و ابرو اشاره می کند: نه، چنین میلی ندارم.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: آیا شما در حال سکرات مؤمن، ندیده اید که در آن لحظه آخر چشمان خود را به سمت بالا ـ باز می کند و ابروی خود را بالا ـ می اندازد؟ در این حال ندا کننده ای از درون عرش پروردگار – جلّ جلاله – ندایی

به او می کند که علاوه بر آنکه خود او می شنود، تمام کسانی که در حضور او هستند می شنوند:

یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ المُطْمَئِنَّهُ إِلی مُحَمَّدٍ وَوَصِیِّهِ وَالأَئِمَّهِ مِنْ بَعْدِهِ اِرْجِعِی إِلی رَبِّكِ راضِیَهً بِالْوِلایَهِ مَرْضِیَّهً بِالثَّوَابِ فَادْخُلِی فِی عِبادِی مَعَ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَادْخُلِی جَنَّتِی غَیْرَ مَشُوبَهٍ.

ای نفسی که در برابر محبّت و ولایت و پذیرش امارت و حکومت محمد و وصیّ اش و ائمّه طاهرین بعد از وصی اش، آرام گرفتی و سکونت دل حاصل کردی و در مقام امن و امان آنها در آمدی، رجوع کن به پروردگارت در حالی که راضی هستی به ولایت و مورد پسند و اختیار خدا واقع شدی به افاضه ثواب، پس داخل شو در زمره بندگان خاصّ من، محمّد و اهل بیت او، و داخل شو در بهشت خالص و پاک، بدون کمترین شائبه کدورت و ناراحتی و رنجی که تو را آزار دهد.(۱)

دیدار دوست و لحظه فراق در کربلا

عاشورا که نمایش دوستی و محبّت است، جلوه هایی از ثمرات دوستی در لحظه فراق از خود به یادگار گذارده است.

جوانی که حدود بیست و هفت سال بیشتر از عمر او نمی گذرد، آن چنان پیوند دوستی و محبّت با رسول خداو اهل بیتش علیهم السلام دارد که حتی در قیافه و اخلاق

۱- ۲۳۳. بحار الانوار: ج ۶ / ص ۱۶۲.

و گفتـارش اثر گـذارده که هر کس مشـتاق دیـدار رسول خـداست به او نگـاه می کنـد ولی اکنون با بـدنی پر از جراحت می خواهـد بـا پـدری که قلبش مالامـال از محبّت او، که همانا محبّت خـداست، وداع کنـد. چه لحظه سـختی. ولی در لحظه وداع، محبوبش او را تنها نمی گذارد.

وقتی از اسب به زمین افتاد، رسول خداصـلی الله علیه وآله را با ظرفی از شـراب بهشتی در کنار خود دید و این صحنه را به پدر گزارش داد. پدرم! سلام بر تو! این جدم رسول خداست که مرا سیراب کرد و او امشب در انتظار توست، تو را سلام می رساند و می گوید: در آمدنت به نزد ما شتاب کن.

پدر هم کنار او حضور پیدا می کند و محبّت و عشق خود را نسـبت به او ابراز می دارد و در حالی که صورت بر صورت خون آلودش نهاده با او وداع می کند.(۱)

ص:۲۸۶

۱- ۲۳۴. إبصار العین: ص ۲۳.

موقف و ایستگاه دوم

قبر

ص:۲۸۷

قال الامام المعصوم علیه السلام:

إذامات الْعَبْدُ الْمُؤمِنُ دَخَلَ مَعَهَ فی قَبْرِهِ سِتَّهُ صُوَرٍ؛ فِیهِنَّ صُورهٌ أَحْسَنُهُنَّ وَجْهَاً وَ أَبْهاهُنَّ هَیْبَهً وَ أَطْیَبَهُنَّ رِیحاًوَ أَنْظَفَهُنَّ صُورَهً... أَنَا الْوِلایَهُ لِآلِ مُحَمَّدٍعلیهم السلام؛

در قبر بنده مؤمن، شش صورت وارد می شوند که زیباترین، خوشبوترین و پاکیزه ترین آنان، دوستی و ولایت آل محمّدعلیهم السلام است.

محاسن ۲۸۸/۱

ص:۲۸۸

ورود به منزل جدید

وارد شدن به منزل جدیدی که انسان در پیش دارد و نام آن برزخ و یا قبر است، همراه حوادثی است؛ برای بعضـی تلخ و برای عده ای شـیرین. آنان که قلبشان منزلگاه خدا و دوستان خداست، در منزل جدید، دوست را در کنار خود می بینند و ورودشان را خوش آمد می گویند و آنان را با امکاناتی که برای پذیرایی فراهم آمده، آشنا می کنند.

خانه قبر منزلگاه سؤال از محبّت و دوستی است، با چه کسـی پیمان دوستی بسته ای و عمری را با او سر کرده ای؟ زبان بگشا و دوستان خود را معرفی کن، آیا با خدا و رسول و اهل بیتش آشنایی داشتی؟

دلی که جایگـاه محبّت آنـان بـوده، قبـل از حرکت زبـان، پاسـخ خود را می دهـد و حضور محبوب در آنجـا مهر تأییـد بر این مدّعی می شود.

امیر المؤمنین علیه السـلام فرمود: در وقتی که فرزنـد آدم می خواهـد از دنیا رحلت کنـد و آخرین روز از روزهای دنیا و اولین روز از روزهـای آخرت اوست، سه چیز برای او به صورت مثالیه خود مجسم می گردد؛ مال او و فرزنـدان او و عمل او. پس او نظر

می نمایـد به مالش و می گویـد: سوگند به خدا که من برای گردآوردن و جمع آوری تو بسـیار حریص بودم و برای از دسـت دادن و رهـا نمودن تو بسـیار بخیـل بودم، در این هنگـامِ تنگـدستی و بیچـارگی، از دست تو برای من چه بر می آیـد؟ مـال در جواب می گوید: فقط کفن خود را از من می توانی دریافت کنی.

و پس از آن التفات می کند به سوی فرزندان خود و می گوید: سوگند به خدا که من نسـبت به شـما بسیار دوست بودم و در هر حال حامی و محافظ شـما بودم، از هر گونه گزنـد و ناراحتی که بر شـما وارد می شـد متأثر می شدم، اکنون و در این موقع خطیر از دست شـما برای من چه کـاری ساخته است؟ آنها در پاسـخ می گوینـد: ما تو را به سوی حفیره و قبرت می بریم و در میان خاک پنهان می کنیم.

و سـپس نظر می افکنـد به سوی اعمال صالحه و حسـناتی که انجام داده و می گویـد: من نسـبت به بجا آوردن شـما بسـیار بی رغبت بودم و شـما برای من بسـیار سـنگین بودیـد، امروز از شـما برای نجـات من چه کـاری سـاخته است؟ عمل در پاسـخ می گویـد: من رفیق تو و قرین تو هسـتم در میان قبر و از تو دور نمی شوم تا من و تو در مقام عرض در پیشـگاه حضـرت پرودگار حاضر شویم.

اگر آن شخصـی که در حال احتضار و سـکرات مرگ است مطیع و ولیّ خـدا باشد، کسـی به نزد او می آید که از تمام مردم، بویش معطّرتر و منظرش زیبـاتر و لباسـش فـاخرتر است و به او می گویـد: بشـارت باد تو را به نسـیم های جان فزا که از جانب خدا می وزد و گل های خوشبو و بهشت پر نعمت، وارد شدی به عافیت، قدمت مبارک باد، خوش آمدی.

ص:۲۹۰

ولیّ خـدا می گویـد: تو کیستی؟ او در پاسـخ می گوید: من عمل نیکوی تو هسـتم که از دنیا به سوی بهشت آمده ام. شـخص مرده می شـناسد کسی را که او را غسل می دهد و قسم می دهد افرادی را که جنازه او را حمل می کنند که به سرعت ببرند و زودتر به خاک بسپارند.

وقتی او را وارد قبرش می کننـد، دو ملک به نزد او می آینـد و آن دو، فرشـته بازپرسـی و بازجویی کننده از عقاید و کردار او هسـتند و به طوری به سـمت او نزدیک می شوند که موهای بلند خود را به زمین می کشـند و زمین را با دندان های نیش خود می کَننـد و صـدای آنهـا چنـان مهیب و زننـده است که گویی صـدای غرّش تنـد و شدیـد آسـمان است و چشـمان آنان چنان دهشت انگیز و وحشت آور است که گویی مانند برق زننده ابرهای سیاه آسمان است.

آن دو می پرسـند: پروردگـار تـو کیسـت؟ پیغمـبر تـو کیسـت؟ دیـن تـو چیسـت؟ و امـام تـو کیست؟ او در جـواب می گویـد: پروردگار من اللَّه است، خـدای واحـد و محمّـد پیامبر من است و دین من اسـلام و علی بن ابی طالب وائمه صـلوات اللَّه علیهم امامان من هستند. آنها می گویند:

ثَبَّتَکَ اللَّهُ بِما تُحِبُّ وَتَرْضی

خداوند تو را ثابت بدارد به آنچه که دوستدار آن هستی و مورد محبّت توست.

و این سخن آنان، گفتار خداست که می فرماید:

«یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَوهِ الدُّنْیا وَ فِی الْأَخِرَهِ...»؛(۱)

۱- ۲۳۵. سوره ابراهیم / آیه ۲۷

«ثابت و برقرار می دارد خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به گفتار ثابت، در دنیا و آخرت.»

پس تا جایی که شعاع چشم او برسد و نور دیدگان او بدانجا راه یابد، قبر او را برای او توسعه می دهند و دری از بهشت به روی او باز می کنند و به او می گویند: به خوابِ خوش بخواب، با چشم های تازه و خنک و شادمان، بخواب مانند خواب جوان سالم و برومند متنعّم.

و این گفتار خداست که می فرماید:

بهشتیان در آن هنگام بهترین جایگاه و بهترین استراحتگاه و خوابگاه را خواهند داشت.

و اگر آن شخص تازه مرده از دشمنان خدا باشد، کسی به نزد او می آید که از تمام افراد مردم لباسش زننده تر و زشت تر و بوی بدنش از همه متعفّن تر است، به او می گوید: بشارت باد تو را به آشامیدنی هایی که چون فلز گداخته پر حرارت است و به نزدیک شدن و حسّ کردن آتش دوزخ. این نیز کسی که او را غسل می دهد می شناسد و افرادی را که جنازه او را می برند سوگند می دهد که قدری نگه دارند و از بردن خودداری کنند.

پس چون در قبرش وارد گردد آن دو فرشته وارد شونده می آیند و بندهای کفن او را می گشایند و سپس به او می گویند: پروردگار تو کیست؟ پیغمبر تو کیست؟ و دین تو چیست؟ او در جواب می گوید: نمی دانم.

آنان می گویند: ندانستی و در راه هدایت قدم ننهادی. چنان با گرز گران ضربه ای به او می زنند که تمام جنبندگان از جن و انس از آن ضربه می ترسند. دری از جهنّم به روی او باز می کنند و سپس به او می گویند: بخواب به بدترین حالات. و آن قبر به اندازه ای برای او تنگ است و دارای فشار است مثل تنگی و فشاری که نیزه فرو رفته در پیکانِ سرِ خود دارد، به حدی که مغز سر او از میان ناخن ها و گوش هایش خارج شود و در این حال نیز مار و عقرب های زمین بر او دست یابند و سایر گزندگان بر او چیره شوند و پیوسته او را بگزند تا وقتی که خدا او را از قبر خارج گرداند و برای حساب و کتاب در صحرای قیامت محشور و مبعوث کند.

و او از شدت گرفتاری دائماً تمنّا می کند که زودتر قیامت برپا گردد، خیال می کند که با برپا شدن قیامت عذاب او تخفیف خواهد یافت.(۱)

دوستان یاری رسان در خانه قبر

دوستی علی و فرزندانش علیهم السلام در منزلگاه قبر، یاری رسان انسان می باشد. هر چند انسان با خصوصیات دوست آشنا نباشد، ولی کمالات دوست او را مجذوب خود نموده باشد. آنچه مهم است دل دادن به علی و اولاد علی علیهم السلام است، اگر چه فرصت بیشتری برای آشنایی در این دنیا برای او نبوده است.

ص:۲۹۳

۱- ۲۳۶. بحار الانوار: ج ۶ / ص ۲۲۴.

مرحوم علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان نقل فرمود: در کربلا واعظی بود به نام سیّد جواد، اهل کربلا و لذا او را سید جواد کربلایی می گفتند. او ساکن کربلا بود، ولی در ایام محرّم و عزا می رفت در اطراف، در نواحی و روستاهای دور دست تبلیغ می کرد؛ نماز جماعت می خواند و مسئله می گفت و سپس به کربلا مراجعت می نمود.

یک مرتبه عبورش افتاد به قصبه ای که همه آنها سنّی مذهب بودند، در آنجا برخورد کرد با پیر مرد نورانی و محاسن سفیدی و چون دید سنّی است از در صحبت و مذاکره وارد شد، دید الآن نمی تواند تشیّع را به او بفهماند، چون این مرد ساده لوح و پاک دل، چنان قلبش از محبّت افرادی که غصب مقام خلافت را نمودند سرشار است که آمادگی ندارد و شاید ارائه مطلب، نتیجه معکوس داشته باشد. در یک روز که با آن پیرمرد تکلّم می نمود از او پرسید: شیخ شما کیست؟

سید جواد می خواست با این سؤال کم کم راه مذاکره را با او باز کند تا به تدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه نماید. پیرمرد در پاسخ گفت: شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خوان(۱) ضیافت دارد، چقدر گوسفند دارد، چقدر شتر دارد، چهار هزار نفر تیرانداز دارد، چندین عشیره و قبیله دارد. سید جواد گفت: به به از شیخ شما، چقدر مرد متمکّن و قدرتمندی است!

۱- ۲۳۷. مهمانسرا.

بعد از این مذاکرات، پیرمرد رو کرد به سیّد جواد و گفت: شیخ شما کیست؟ گفت: شیخ ما یک آقایی است که هر کس هر حاجتی داشته باشد برآورده می کند، اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم، و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید، اسم او را ببری و او را صدا کنی، فوراً به سراغ تو می آید و رفع مشکل از تو می کند.

پیرمرد گفت: به به عجب شیخی است، شیخ خوب است این طور باشد، اسمش چیست؟ سید جواد گفت: شیخ علی.

دیگر در این باره سخنی به میان نرفت، مجلس تمام شد و از هم جدا شدند و سیّد جواد هم به کربلا آمد. امّا آن پیرمرد از شیخ علی خیلی خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود.

پس از مدّت زمانی که سیّد جواد دوباره به آن قریه آمد. با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند. با خود می گفت: ما در آن روز سنگ زیر بنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می کنیم، در آن روز نامی از شیخ علی بردیم و امروز شیخ علی را معرفی می کنیم و پیرمرد روشن دل را به مقام مقدس ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام رهبری می نماییم.

وقتی وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد، گفتند: از دار دنیا رفته است. خیلی متأثر شد، با خود گفت: عجب پیرمردی! ما به او دل بسته بودیم که او را با ولایت آشنا کنیم، حیف! از دنیا رفت بدون ولایت. ما می خواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم، چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست.

القائات و تبلیغات سوء، پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است. فوت او بسیار در من اثر کرد و به شدّت متأثر شدم.

به دیدن فرزندانش رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبر او ببرید. فرزندانش مرا بر سر تربت او بردند، گفتم: خدایا! ما در این پیرمرد امید داشتیم، چرا او را از دنیا بردی؟ خیلی به آستانه تشیّع نزدیک بود، افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت.

از سر قبر پیرمرد بازگشتم و با فرزندان به منزل پیرمرد رفتیم، من شب را در همان جا استراحت کردم.

چون خوابیدم در عالم رؤیا دیدم دری است، وارد شدم دیدم دالان طویلی است و در یک طرف این دالان نیمکتی است بلند و در روی آن دو نفر نشسته اند و آن پیرمرد سنّی نیز مقابل آنهاست. پس از ورود، سلام کردم و احوالپرسی نمودم. دیدم در انتهای دالان دری است شیشه ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می شد.

من از پیرمرد پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفت: اینجا عالم قبر من است، عالم برزخ من است و این باغی که در انتهای دالان است متعلّق به من و قیامت من است.

گفتم: چرا در آن باغ نرفتی؟ گفت: هنوز موقعش نرسیده است، اول باید این دالان طیّ شود و سپس در آن باغ رفت. گفتم: چرا طیّ نمی کنی و نمی روی؟ گفت: این دو نفر معلّم من هستند، این دو نفر فرشته آسمانی اند، آمده اند مرا تعلیم ولایت کنند، وقتی ولایتم کامل شد می روم.

ص:۲۹۶

آقا سید جواد! گفتی و نگفتی (یعنی گفتی که شیخ ما اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صدا بزنند جواب می دهد و به فریاد می رسد اسمش شیخ علی است، امّا نگفتی این شیخ علی، علی بن ابی طالب است) به خدا قسم همین که صدا زدم: شیخ علی به فریادم برس! همین جا حاضر شد.

گفتم: داستان چیست؟ گفت: چون من از دنیا رفتم مرا آوردند در قبر گذاردند و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند: مَنْ رَبُّکَ وَمَنْ نَبِیُّکَ وَمَنْ إِمامُکَ؟

من دچار وحشت و اضطرابی سخت شدم و هر چه می خواستم پاسخ دهم به زبانم چیزی نمی آمد، به اینکه من اهل اسلامم، هر چه خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر خود را بگویم، به زبانم جاری نمی شد.

نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطه غلبه و سیطره خود درآورده و عذاب کنند. من بیچاره شدم، بیچاره به تمام معنا، و دیدم هیچ راه گریز و فراری نیست، گرفتار شده ام. ناگهان به ذهنم آمد که تو گفتی: ما یک شیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا بزند اگر او در مشرق عالم باشد یا در مغرب آن، فوراً حاضر می شود و رفع گرفتاری از او می کند، من صدا زدم: ای علی به فریادم برس! فوراً علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدند اینجا و به آن دو نکیر و منکر گفتند: دست از این مرد بردارید، معاند نیست او از دشمنان ما نیست، این طور تربیت شده، عقایدش کامل نیست، چون فرصت نداشته است.

حضـرت آن دو ملك را رد كردند و دستور دادند دو فرشته ديگر بيايند و عقايد مرا كامل كنند، اين دو نفرى كه روى نيمكت نشسته اند دو فرشته اى هستند كه به امر آن حضرت آمده اند و مرا تعليم عقايد مى كنند، وقتى عقايد من صحيح شد من اجازه دارم اين دالان را طى كنم و وارد آن باغ گردم.(۱)

بدرقه اى گرم و صميمى هنگام رفتن

محبّت و دوستى بى پاسـخ نمى مانـد، در سـخت ترين شـرايط، دوست به سـراغ انسان مى آيد و نسـيم محبتش سـختى ها را بر انسان آسان مى نمايد.

آن قـدر به پيامبر محبّت داشت كه پيامبر او را مادر خود مى خوانـد، اولين زنى بود كه از مكه به دنبال پيامبر خدا حركت كرد و با كمال سـختى و شفقت وارد مدينه شد در حالى كه پاهايش آبله زده و زخم شده بود و آماس كرده بود. پيامبر خدا دستور دادند زنان مدينه براى معالجه پاهاى او آمدند. مجذوب سخنان پيامبر خدا بود، به كلماتش گوش جان مى سپرد.

او مـادر اميرمؤمنـان على عليه السـلام به نـام فاطمه بنت اسـد است. در زنـدگى نگران لحظه اى بود كه در خانه قبر مورد سؤال قرار گيرد، آيا خواهـد توانست پاسـخ صـحيح دهـد يا نه؟ ولى همراهى دوست با او نگرانى اش را برطرف كرد، آن هنگام كه حضور رسول خدا را در كنار بدنش احساس نمود. داستان او را از زبان تاريخ بشنويد.

ص:۲۹۸

۱- ۲۳۸. معاد شناسى: ج ۱ / ص ۱۱۳.

وقتی فـاطمه بنت اسـد، مـادر امیرالمؤمنین وفات کرد، امیرالمؤمنین علیه السـلام نزد رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله آمـد، رسول خـدا فرمود: ای ابوالحسن! چه شده است؟ حضـرت عرض کرد: مادرم مرده است. رسول خدا فرمود: و مادر من هم بوده است. شروع کرد به گریستن و گفت: وا اُمّاه! سپس فرمود: ای علی! پیراهن مرا بگیر و مادرت را در آن کفن کن و این ردای مرا هم بگیر و او را در آن کفن کن و زمانی که از کفن کردن فارغ شدید، مرا خبر دهید.

چون کفن نمودنـد و جنازه را از خانه بیرون آوردنـد، رسول خـدا چنان نمازی بر او گزارد که ماننـد آن بر هیچکس نه قبل از آن و نه بعد از آن نخواند و پس از آن در قبر رفته و بر زمین قبر به پشت خوابیدند و چون فاطمه را در قبر گذاردند.

رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود: یا فاطمه! فاطمه گفت: لبّیک یا رسول اللّٰه! رسول خدا فرمود: آنچه را که پروردگارت به تو وعـده داد آیـا دیـدی که حقّ است؟ فـاطمه گفت: آری ای رسول خـدا، خـدایت تو را جزا دهـد. گفت و گو و مناجـات با رسول اللّٰه در درون قبر به طول انجامیـد، وقتی رسول خـدا خارج شـد، عرضه داشـتند: شـما با فاطمه امروز کاری کردید که با هیچکس نکردیـد، اوّلاًـ در لبـاس های خودتان او را کفن نمودیـد. ثانیاً در قبر او داخل شدیـد، ثالثاً این نماز مفصّـلی که بر او گزاردید و این گفت و گوی طولانی را که با او نمودید، هیچ ما به خاطر نداریم که با شخص دیگری نموده باشید.

ص:۲۹۹

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: امّا کفن نمودن او را در لباس خود، به جهت آن بود که روزی گفتم: بسیاری از مردم در روز قیامت در عالم حشر برای مقام عرض، از قبرهای خود عریان محشور می شوند. فاطمه صیحه ای زد و گفت: وا سَوأتاه! ای وای از رسوایی کشف قبایح! پس من لباس خود را بدو دادم و از خداوند در نمازی که بر فاطمه گزاردم خواستم که آن کفن را کهنه نگرداند تا زمانی که فاطمه در بهشت وارد شود و خداوند دعای مرا مستجاب نمود.

و اما داخل شدن من در قبرش به جهت آن بود که من روزی گفتم: چون میّت را داخل قبر گذارند و مردم از کنار قبر برگردند دو ملک منکر و نکیر می آیند و از او سؤال می کنند. فاطمه گفت: واغوثاه باللّه! ای پناه به خدا! من هم مکرر در قبر از پروردگار خود مسئلت نمودم تا آنکه از روضه بهشت دری به قبر او بگشاید.پس قبر او باغی از باغ های بهشت شد.(1)

استقبال از عزیز خدا حسین علیه السلام

عاشورا که مظهر عشق و محبّت است، ورود عشّاق به عالم برزخ را نیز به تصویر می کشد حسین بن علی آن چنان پیوندی با جدّش رسول خدا داشت که «حُسَیْنٌ مِنِّی وَاَنَا مِنْ حُسَیْنٍ.»از زبان پیامبر به گوش همه رسیده است. از روز ولادتش روی دست های پیامبر و روز جدایی از پیامبر روی سینه او.

۱- ۲۳۹. بحار الانوار: ج ۶ / ص ۲۳۲.

حال پیشوای عاشقان می خواهد قدم به عالم دیگر بگذارد، چه کسانی حضور دارند و به استقبال او می آیند. هنگام سحر روز عاشورا امام حسین علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و چون بیدار شد فرمود: یاران من! می دانید اکنون در خواب چه دیدم؟ اصحاب گفتند: یابن رسول اللَّه! چه دیدی؟ فرمود: سگانی را دیدم که به من حمله می کردند تا مرا پاره پاره کنند، در میان آنها سگ دورنگی را دیدم که نسبت به من از دیگر سگان وحشی تر و خون آشام تر بود، گمان می کنم آن که مرا خواهد کشت مردی باشد ابرص.

جدم رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که تعدادی از اصحابش همراه او بودند و به من فرمود: فرزندم! تو شهید آل محمّدی و اهل آسمان ها و کرّوبیان عالم بالا از مژده آمدنت شادی می کنند و امشب به هنگام افطار نزد من خواهی بود، شتاب کن و کار را به تأخیر مینداز. این فرشته ای است از آسمان فرود آمده است تا خون تو را گرفته و در شیشه سبز رنگی قرار دهد.

یاران من! این خواب گویای آن است که اجل نزدیک است و بی تردید هنگام رحیل و کوچ از این جهان فانی فرا رسیده است.(۱)

۱- ۲۴۰. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۳.

خروج از قبر /

موقف و ایستگاه سوم

خروج از قبر

ص:۳۰۳

قال النبی صلی الله علیه وآله:

یا عَلیُّ! ما مِنْ عَبدٍ یُحِبُّکَ وَیَنْتَحِلُ مَوَدَّتَکَ إلاّ بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیمَهِ مَعَنا؛

ای علی! هر که تو را دوست بدارد

روز قیامت با ما مبعوث خواهد شد.

بحار ۲۰۹/۷

ص:۳۰۴

بیرون آمدن از قبر در قیامت

یکی از مراحل سخت در مسیر انسان به سوی جهان آخرت، روزی است که از قبر خارج می شود، همان گونه که وارد شدن در قبر سختی هایی را در برداشت. امام هشتم علیه السلام می فرمود: وحشتناک ترین روز برای انسان سه موضع و جایگاه است:

روزی که متولد می شود و دنیا را می بیند و روزی که می میرد و آخرت و اهلش را می بیند و روزی که مبعوث می شود و شرایطی را می بیند که هرگز در دنیا ندیده بود.

خداوند بر حضرت یحیی علیه السلام سلام کرده است در این سه موطن، و عیسی بن مریم علیهما السلام هم برای خود سلامتی خواسته نسبت به این سه موضع.(۱)

امیرمؤمنان علی علیه السلام خارج شدن از قبر را سخت تر از مرگ و وارد شدن به قبر و برزخ می داند. در نامه ای که حضرت به اهالی مصر نوشته اند، آمده است:

ص:۳۰۵

۱- ۲۴۱. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۰۴.

«بندگان خدا! بعد از مبعوث شدن سختی هایی است که سخت تر از قبر است. قیامت روزی است که کودک را پیر می کند و انسان را مست و سرگردان و... حتی ملائکه که گناهی ندارند به وحشت می افتند.»(۱)

چگونه سخت نباشد روزی که آسمان ها چون فلز گداخته شود و کوه ها چون پشمِ زده گردد، و هیچ دوست صمیمی از دوست دیگر حال نپرسد. روزی که گناه کار آرزو می کند که ای کاش برای رهایی از عذاب آن روز می توانست پسران خود را فدا کند و نیز همسرش و برادرش را.(۲)

روزی که عده ای از قبرهای خود شتابان برآیند، گویی که به سوی پرچم های افراشته می روند، دیدگانشان فرو افتاده و غبار مذلّت آنان را فرا گرفته است.(۳)

روزی که خداوند، زلزله آن روز را امری هولناک می داند. روزی که هر زن شیر دهنده ای، شیرخوار خود را از ترس رها می کند و هر زن بارداری، بار خود را

۱- ۲۴۲. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۰۳؛ فی کتابٍ کتَبه امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیه إلی أهل مصر مع محمّدبن أبی بکر: یا عباد اللَّه إنّ بعد البعث ما هو أشدّ من القبر، یوم یشیب فیه الصّغیر و یسکر فیه الکبیر و یسقط فیه الجنین و تذهل کلّ مرضعه عمّا أرضعت، یوم عبوس قمطریر، یوم کان شرّه مستطیراً. إنّ فزع ذلک الیوم لیرهّب الملائکه الّذین لا ذنب لهم و ترعد منه السبع الشداد و الجبال الأوتاد و الأرض المهاد، و تنشقّ السّماء فهی یومئذ واهیهتتغیّر فکأنّها ورده کالدّهان و تکون الجبال سراباً مهیلاً بعد ما کانت صمّاً صلاباً، و ینفخ فی الصّور فیفزع من فی السّموات و الأرض إلّا من شاء اللَّه فکیف من عصی بالسّمع والبصر واللّسان والید والرّجل والفرج والبطن إن لم یغفر اللَّه له و یرحمه من ذلک الیوم؟ لانّه یصیر إلی غیره إلی نار قعرها بعید و حرّهاشدید و شرابها صدید و عذابها جدید و مقامعها حدید لا یغیّر عذابها و لا یموت ساکنها، دار لیس فیها رحمه و لا تسمع لأهلها دعوه.

۲- ۲۴۳. سوره معارج / آیه ۸ الی ۱۲.

۳- ۲۴۴. سوره معارج / آیه ۴۴ و ۴۳.

فرو می نهد، مردم را مست می بینی و حال آن که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است.(۱)

روزی که دو ملک بازوی انسان را می گیرند و می گویند: پاسخ پروردگارت را بده.(۲)

فریادرسی دوست، هنگام سختی

در چنین شرایط سختی که انسان نیاز به همدمی دارد، تا او را از خوف و ترس برهاند، محبّت دوستان خدا، دستگیر انسان است. برای چنین شرایطی است که پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: محبّت اهل بیت من در هفت جا به انسان سود می رساند که یکی از آنها «عند القیام من الأجداث» است (وقتی که از قبر خارج می شود).

جابر بن عبداللّه انصاری این بشارت را از پیامبر خداصلی الله علیه وآله شنیده است که خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«یا علی! بشارت بر تو باد، بنده ای که محبّت و مودّت تو را داشته باشد روز قیامت با ما مبعوث خواهد شد.»

«یا عَلیُّ! ما مِنْ عَبْدٍ یُحِبُّکَ وَیَنْتَحِلُ مَوَدَّتَکَ إلاَّ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقیامَهِ مَعَنا. ثُمَّ قَرَأَ الْنَّبِیُّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ هذِهِ الآیَهَ: إنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ.»(۳)

۱- ۲۴۵. سوره حج / آیه ۱ الی ۳.
۲ - ۲۴۶. بحار الانوار: ج ۷ / ۱۰۶ نَّ عَلیَّ بْنَ اَبی طالِبٍ علیه السلام قالَ: لا تُنْشَقُّ الأَرْضُ عَنْ أَحَدٍ یَوْمَ الْقِیامَهِ إلاَّ وَمَلِکانِ آخِذانِ بِضَبْعَهِ یَقُولانِ: أَجِبْ رَبَّ الْعِزَّهِ.
۳- ۲۴۷. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۰۹.

با پای پیاده به دیدار دوست

محبّت و دوستی اهل بیت علیهم السلام او را از خراسان حرکت داده و با پای پیاده به مدینه آمده است تا خدمت امام باقرعلیه السلام برسد. وقتی به محضر امام رسید، پاهای مجروح خود را به محبوب نشان داد و عرض کرد: محبّت شما اهل بیت، مرا به این روز انداخته. امام نیز پاسخ محبّت او را چنین دادند:

«وَ اللَّهِ لَوْ أَحَبَّنا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنا؛(۱)

به خدا قسم، اگر سنگی هم ما را دوست داشته باشد خداوند با ما محشورش می نماید.»

با نشانی از دوست

آری محبّت، انسان را در کنار یار قرار می دهد روزی که همه از یکدیگر فرار کرده و یاوری به چشم نمی خورد. و چه زیبا و دلپذیر است برای کسی که از قبر خارج شود در حالی که دستمالی بر پیشانی دارد که به دست عزیز زهرا حضرت حسین بن علی علیهما السلام بر جراحتش بسته شده، و این پاسخ محبتی است که حرّ نسبت به امامش داشت. درست است که زمانی در مقابل امام حسین علیه السلام با هزار سوار ایستاده بود ولی قلبش در اختیار حسین بود.

ای حرّ هنگام نماز است، تو با سپاهت نماز می خوانی؟ نه، من به شما اقتداء می کنم. سپاهیان من! بیایید همه بر حسین علیه السلام اقتداء کنید. محبّت امام حسین علیه السلام به

۱- ۲۴۸. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۹۵.

او اجازه نمی دهد که زبانش پاسخ حضرت علیه السلام را بدهد هنگامی که فرمود: مادر به عزایت بنشیند. تو حق داری اسم مادر مرا ببری ولی من حق ندارم، زیرا مادر تو زهرا است. آیا این محبّت ها پاسخ ندارد؟

پاسخش محشور شدن در روز قیامت با مدالی است که عزیز زهرا بر پیشانی او بسته است. بعد از سال ها وقتی قبر حرّ آشکار شد خواستند دستمال را از سر او باز کنند، خونی تازه جاری شد. یعنی این زخم با دستمالی که امام حسین علیه السلام بر آن بسته آرام می گیرد و تا قیامت با او می ماند.

ص:۳۰۹

موقف و ایستگاه چهارم

تطایر صحف

ص:۳۱۱

عن الصادق علیه السلام:

مَنْ زَارَ الحُسَینَ علیه السلام یَرْجِعُ إلی أَهْلِهِ وَ ما عَلَیْهِ وِزْرٌ وَ لا خَطِیئَهٌ إلَّا وَ قَدْ مُحِیَتْ مِنْ صَحِیفَتِهِ؛

کسی که به زیارت حسین علیه السلام برود، هنگام بازگشت به سوی خانواده اش تمام گناهان از نامه عملش محو می گردد.

بحار ۱۷۳/۴۵

ص:۳۱۲

به پرواز درآمدن نامه های عمل

مرحله ای دیگر از مواطن قیامت جایی است که نامه های عمل باز شـده و به پرواز درمی آیـد و انسان آنچه انجام داده و از یاد برده است را می بیند. آیا آشنا شدن با گذشته ای که ذرّه ای از آن از قلم نیفتاده هولناك نمی باشد؟

«وَ کُلَّ اِنْسانٍ اَلْزَمْناهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ کِتاباً یَلْقیهُ مَنْشُوراً، اِقْرَأ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیبَاً»؛(۱)

کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم و روز قیامت برای او نامه ای که آن را گشوده می بیند، بیرون می آوریم، نامه ات را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی.»

چه بسا انسان کارهایی انجام داده و از یاد برده است که در آن روز به یاد او می آورند.

«یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعَاً فَیُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا اَحْصاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ»؛(۲)

ص:۳۱۳

۱- ۲۴۹. سوره اسراء / آیه ۱۳ و ۱۴.

۲- ۲۵۰. سوره مجادله / آیه ۵۸.

روزی که خداوند همه آنان را بر می انگیزد و به آنچه کرده اند آگاهشان می گرداند خدا کارهایشان را بر شمرده است و حال آنکه آنها آن را فراموش کرده اند و خدا بر هر چیزی گواه است.»

روزی که هر امتی به زانو در می آید

می بینی روزی را که هر امّتی به سوی کارنامه خود فرا خوانده می شود و به ایشان می گویند:

«وَتَری کُلَّ اُمَّهٍ جاثِیَهً کَلُّ اُمَّهٍ تُدْعی إلی کِتابِهَا الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا کُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.»؛(۱)

آنچه را می کردید امروز پاداش می یابید، این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می گوید ما از آنچه می کردید نسخه برداری می کردیم.»

امام صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود، نامه عمل هر کس به او داده می شود و سپس به او گفته می شود: بخوان.

راوی می گوید: عرض کردم: آیا آنچه در آن نامه عمل است این شخص می شناسد و می فهمد؟ حضرت فرمود: خداوند او را می فهماند و متذکر می کند، بنابراین هیچ لحظه ای بر او وارد نشده، کلمه ای از او صادر نگردیده و یک گام

۱- ۲۵۱. سوره جاثیه / آیه ۲۸ و ۲۹.

برنداشته و هیچ عملی را انجام نداده، مگر اینکه خداوند او را آگاه می کند. به طوری که گویا آن عمل را در همان ساعت به جای آورده است. و می گوید: ای وای بر ما! این چه کتابی است که از ثبت و شمارش هیچ کوچک و بزرگی دریغ ننموده است.(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: خدایا! بیامرز بر من هر سیّئه و گناهی را که انجام داده ام، آنان را که تو، فرشتگان بزرگوارِ نویسنده خود را امر فرمودی آنها را ثبت کنند و آن «کرام کاتبین» را بر حفظ من و اعمال من و بر ثبت آثار من گماشته ای، آنان همه را ثبت کردند.

و نیز عفو کن گناهانی را که به علت نهایت دقّت و خفا از دست آن فرشتگان گذشت و آنها را نتوانستند ثبت کنند ولی تو ثبت کردی، از نظر تو پنهان نشد و تو بر فراز آن فرشتگان مراقب بودی و شاهد بر آنچه از آنان مخفی ماند.(۲)

نگاه کردن در نامه عمل، آن قدر سخت و هولناک است که مولی امیرالمؤمنین علیه السلام در تاریکی شب برای آن گریه می کند و آه می کشد، مبادا گناهی را در آن ببیند که فراموش کرده و خداوند به مأمورین بگوید، بگیرید او را در حالی که فریادرسی نداشته باشد.

ص:۳۱۵

۱- ۲۵۲. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۳۱۵؛ عن أبی عبداللّه علیه السّلام قال: إذا کان یوم القیامه دفُع إلی الانسان کتابه، ثمّ قیل له: اقرء. قلت: فیعرف ما فیه؟ فقال: إنّ اللّه یذکّره، فما من لحظه و لا کلمه و لا نقل قدم و لا شیٔ فعله إلّا ذکره، کأنّه فعله تلک السّاعه، فلذلک قالوا: یا ویلنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره إلّا أحصیها.

۲- ۲۵۳. فرازی از دعای کمیل.

گریه علی علیه السلام برای سختی قیامت

عـده ای در مسـجد رسول خداصـلی الله علیه وآله کنار هم نشسـته انـد و سـخن از مجاهدین بدر می گویند، هر کس فردی را مطرح می کند. ابوالدرداء گفت: من می خواهم از کسـی بگویم که اموالش از همه کمتر بود، ولی ورع و پرهیزکاری و تلاش در عبادتش از همه بیشتر، او کیست؟

او امیرالمؤمنین علی بن ابی طـالب است. آن گـاه خاطره ای نقل کرد: هنگام شب بود، علی به میان نخلسـتان های خرما رفت و از من دور شـد، فکر کردم به منزلش رفت، ولی ناگهان صـدای محزونی به گوشم رسـید، می گفت: خدایا! نکند عمل من در معصـیتت طولانی شود و گناهان من در نامه عملم زیاد گردد. به دنبال صـدا رفتم در حالی که خود را مخفی می کردم، دیـدم ایسـتاد، چند رکعت نماز خواند. سـپس شـروع کرد به دعا و گریه: آه اگر روز قیامت در نامه عملم گناهی را ببینم که فراموش کرده ام، ولی تو آن را به حساب آورده ای، آن گاه بگویی بگیرید او را، کسی که فامیل و قبیله او نمی توانند نجاتش دهند.

آن قـدر گفت و گفت تا دیگر از او صـدایی نشـنیدم، فکر کردم به خواب رفته است. گفتم برای نماز صـبح او را بیدار خواهم کرد. به او نزدیـک شـدم دیـدم، مثـل یـک چـوب روی زمین افتـاده، حرکتش دادم ولی حرکت نکرد، فکر کردم از دنیـا رفته است. زود به طرف منزل علی علیه السلام رفتم، خبر رحلت علی علیه السلام را به همسرش فاطمه علیها السلام دادم و داستان را برایش گفتم.

ص:۳۱۶

دختر پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: علی علیه السلام از خوف خدا بیهوش شده است. آب آوردند و به صورت علی علیه السلام ریختند.

حضرت به هوش آمد، چشمانش را باز کرد، در حالی که من گریه می کردم، فرمود: چرا گریه می کنی؟ گفتم: به خاطر حال شما. فرمود:

«فَکَیْفَ وَلَوْ رَأَیتَنِی وَدُعِیَ بِی إِلَی الْحِساب وَأَیْقَنَ أَهْلُ الْجَرائِمِ بِالْعَذابِ، وَاحْتَوْ شَتْنِی مَلائِکَهُ غِلاظٍ وَزَبانِیَهُ فِظاظٍ، فَوَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیِ الْمَلِکِ الْجَبَّارِ، قَدْ أَسْلَمَنِی الأَحِبَّاءُ وَ رَحِمَنِی أَهْلُ الدُّنْیا؛(۱)

پس چه می کنی اگر مرا ببینی که برای حساب روز قیامت در پیشگاه خداوند خوانده شوم و در مقابل عذاب الهی قرار گیرم... .»

آثار دوستی در نامه عمل

حال در چنین شرایط سختی انسان در نامه عملش نگاه کند، ولی گناهی نبیند و به او بگویند: محبّت و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام گناهان تو را محو کرد.

«قالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله:

حُبُّ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طالِبٍ تَأْکُلُ الْسَّیِّئاتِ کَما تَأْکُلُ النَّارُ الحَطَبَ؛(۲)

محبّت علی علیه السلام گناهان را از بین می برد همان گونه که آتش هیزم را.»

ص:۳۱۷

۱- ۲۵۴. بحار الانوار: ج ۴۱ / ص ۱۱.

۲- ۲۵۵. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۳۶.

ثبت حسنات

چنین شخصی در نامه عمل خود بنگرد و کارهای پسندیده ای را ببیند که او انجام نداده ولی خداوند به خاطر محبّت اهل بیت پیامبرعلیهم السلام در نامه عملش نوشته است.

سدیر صیرفی می گوید: با عده ای در محضر امام صادق علیه السلام بودیم، حضرت رو کرد به من و فرمود: کسی که ولایت ما را پذیرفته باشد، ایستاده و نشسته، و در خواب و در زندگی و بعد از مرگ، در حال عبادت خدا می باشد.

عرض کردم: عبادت در حال ایستاده و نشسته را فهمیدم، ولی عبادت در حال خواب و پس از مرگ را نفهمیدم.

حضرت فرمود: ولیّ ما وقتی می خوابد، هنگام نماز که می شود، دو فرشته ای که در زمین خلق شده اند و به آسمان نرفته اند و ملکوت را ندیده اند، در کنار او به نماز می ایستند تا او بیدار شود، و خداوند ثواب نماز آن دو فرشته را برای او می نویسد که یک رکعت از نماز آنان معادل هزار نماز است.

و وقتی از دنیا رفت، آن دو فرشته بالا می روند و می گویند: پروردگار ما! بنده تو اجلش تمام شد و تو خود بهتر از ما می دانی، به ما اجازه ده تو را در آسمان ها و اطراف زمین عبادت کنیم. به آنها وحی می شود: در آسمان کسی هست که مرا عبادت کند در حالی که من به عبادت او احتیاج ندارم، بلکه او محتاج عبادت است، و در زمین هم هست کسی که عبادت کند، شما دو فرشته بروید به سوی قبر ولیّ من، همان بنده ای که از دنیا رفته. می گویند: پروردگارا! او کیست که به او محبّت می ورزی و این سعادت نصیب او گردیده؟ به آنها وحی می شود: او

کسی است که با محمد و وصیّ اش و ذرّیه آنان میثاق ولایت بسته است. بروید به سوی قبر او، و آنجا تا روز قیامت که او را مبعوث می کنم نماز بخوانید. دو فرشته می آیند و نماز می خوانند.

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول اللّه! پس ولیّ شما در حال خواب و مرگ، بیشتر عبادت می کند از وقتی که بیدار و زنده است؟ حضرت فرمود: ای سدیر! ولیّ ما روز قیامت امان می دهد و خداوند امان او را می پذیرد.(۱)

زیارت سیدالشهداءعلیه السلام و محو گناهان از نامه عمل

برای هر شخصی هنگام گرفتن نامه عملش آنچه می تواند موجب خشنودی او شود، زیارت حسین بن علی علیهما السلام است.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که حسین علیه السلام را زیارت کند، خداوند حوایج او را برآورده می کند و رزقش را تأمین و... گناهان پنجاه ساله او را می بخشد و به سوی خانواده خود برمی گردد، در حالی که تمام گناهان از صحیفه و نامه اعمالش محو شده است. اگر در سفر از دنیا برود ملائکه او را غسل می دهند و دری از بهشت به سوی او باز می شود.(۲)

۱- ۲۵۶. بحار الانوار: ج ۵ / ص ۳۲۷.

۲- ۲۵۷. بحار الانوار: ج ۴۵ / ص ۱۷۳.

موقف و ایستگاه پنجم

محاسبه

ص:۳۲۱

عن النبی صلی الله علیه وآله:

لا یَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ یَوْمَ القِیمَهِ حَتّی یُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: ...وَ عَنْ حُبِّنا أَهْلِ الْبَیْتِ؛

هیچ بنده ای روز قیامت، قدم از قدم بر

نمی دارد مگر اینکه از چهار چیز سؤال

می شود: یکی از آنها دوستی و محبّت

مااهل بیت است.

بحار الانوار ۲۶۱/۷

ص:۳۲۲

حساب أعمال

از مراحل سخت روز قیامت، موقف حساب است که خیلی نزدیک، ولی انسان از آن غافل است.

«اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَهُمْ فِی غَفْلَهٍ مُعْرِضُونَ»(۱)

در مرحله حساب آنچه را انسان در نفس خود مخفی کرده و یا اینکه آشکار بوده مورد محاسبه قرار می گیرد:

«وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ اَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللّهُ».(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: چون روز قیامت فرا رسد در موقف حساب، دو بنده مؤمن را که هر دو از اهل بهشتند نگاه می دارند، که در دنیا یکی فقیر بود و یکی غنی. فقیر می گوید: ای پروردگار من! برای چه من در اینجا متوقف شده ام؟ به عزت تو سوگند که در دنیا به من حکومتی و ولایتی را ندادی تا من در آنجا به عدل رفتار کنم یا به ظلم و ستم، و مالی را به من ندادی تا به واسطه آن حقی را ادا کنم یا منع نمایم. و در دنیا روزیِ من، به قدر کفاف به من می رسید.

۱- ۲۵۸. سوره انبیاء / آیه ۲.

۲- ۲۵۹. سوره بقره / آیه ۲۸۴.

خداوند می گوید: این بنده من راست می گوید،دست از او بردارید تا داخل بهشت شود.

ولی آن مرد غنی در موقف باقی می ماند.... و به اندازه ای معطل می شود که عرق از او جاری می شود که اگر چهل شتر تشنه بیاشامند برایشان کافی باشد و سپس داخل بهشت می شود.

فقیر به او می گوید: علت توقف تو چه بود؟ غنی می گوید: طول حساب، پیوسته از من سؤال می شد از چیزهایی که داشتم و خداوند از من می گذشت و می آمرزید تا جایی که رحمت خدا مرا فراگرفت.

بگو ببینم تو کیستی؟ می گوید: من همان فقیر هستم که در موقف حساب با تو بودم که زودتر به بهشت آمدم ولی نعمت های دنیوی که در دست تو بود، موجب طول حساب تو گردید.(۱)

دقت در حساب، موجب گرفتاری است

اگر در محاسبه دقت شود، همه مردود و گرفتار می شوند. پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«مَنْ نُوقِشَ الْحِسابُ یَوْمَ الْقِیامَهِ عُذِّبَ؛(۲)

هر کس در حساب او روز قیامت دقت کاری شود مورد عذاب واقع می شود.»

۱- ۲۶۰. امالی صدوق: ص ۲۱۶.

۲- ۲۶۱. جامع البیان: ج ۵ / ص ۳۹۹.

حقوق خداوند و حقوق مردم مورد حساب قرار می گیرد؛ از اعضاء بدن چگونه استفاده کردی؟ از چشم و گوش و زبان؟

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت شود، من در دستشویی خانه خود می روم و لکن ما همسایگانی داریم که در نزد آنها زنان و کنیزان آوازه خوان هستند که تغنّی می کنند، آواز می خوانند و با عود می نوازند، و چه بسا من برای آنکه ساز و آواز آنها را گوش کنم می خواهم زیادتر از مقدار معمول در آنجا بنشینم.

حضرت فرمود: این کار را مکن.

آن مرد گفت: به خدا که من به این اراده و نیّت در نزد آن کنیزان آوازه خوان نرفته ام، بلکه فقط آوازی است که به گوش خود می شنوم.

حضرت فرمود: آیا نشنیده ای گفتار خداوند را، آنجا که می گوید:

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْئُولاً»؛(۱)

به درستی که گوش و چشم و دل، یک به یک آنها مورد سؤال قرار می گیرند؟»

مرد گفت: آری، ولی سوگند به خدا که گویا من اصلاً این آیه را از کتاب خدا نشنیده ام، نه از مرد عربی و نه از مرد عجمی، بنابراین من دیگر هرگز دنبال چنین کاری را نمی گیرم و دوباره به جا نمی آورم ان شاء اللّه و از خداوند طلب مغفرت و آمرزیدگی دارم.

۱- ۲۶۲. سوره اسراء / آیه ۳۶.

حضرت فرمود: برخیز و غسل توبه به جای آور و به مقداری که می خواهی نماز بخوان، چون تو بر امر عظیمی وقوف داشتی، چقدر حالت بد و قبیح بود، اگر بر همان حالت می مُردی. حمد خدای تعالی را به جای آور و از او تقاضای توبه و عفو کن از هر امری که خداونـد ناپسـند دارد، چون او ناپسـند نـدارد مگر هر عمـل زشت و قبیحی را، و عمل زشت را برای اهل آن عمل واگذار، چون برای هر کرداری اهلی است.(۱)

سؤال از دوستی و محبّت

قیامت روز سؤال است،روز حساب و کتاب است، از همه چیز پرسش خواهند کرد. لذا پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: در روز قیـامت، بنـده قـدم از قـدم برنمی دارد مگر اینکه از چهـار چیز از او سـؤال می شـود: از بـدنش که آن را در چه چیز کهنه کرده است، از عمرش که آن را در چه چیز به پایان رسانیـده، از مالش که از کجا به دست آورده و در کجا مصـرف نموده، و از محبّت ما اهل بیت علیهم السلام:

«... عَنْ جَسَدِهِ فِیما أَبَلاهُ؟ وَعَنْ عُمْرِهِ فِیما أَفْناهُ؟ وَعَنْ مالِهِ مِمَّا اکْتَسَبَهُ؟ وَفِیما أَنْفَقَهُ؟ وَعَنْ حُبِّنا أَهْلِ الْبَیْتِ.»(۲)

آری مهم ترین چیزی که مورد سؤال قرار می گیرد مسئله محبّت و دوستی

۱- ۲۶۳. تفسیر برهان: ج ۲ / ص ۴۲۱.

۲- ۲۶۴. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۶۱.

اهل بیت علیهم السلام است. عده ای در محضر امام هشتم علیه السلام بودند، حضرت فرمود: نعمت حقیقی در دنیا چیست؟

بعضی از کسانی که حضور داشتند، گفتند: خداوند در قرآن می فرماید:

«ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ»؛(۱)

شما در روز قیامت از نعمت سؤال خواهید شد.»

و این نعمت همان آب خنک و گوارا است. بعضی می گفتند: غذای پاکیزه است، بعضی نعمت را خواب راحت می دانستند.

امام علی بن موسی الرّضاعلیه السلام فرمود: از امام صادق علیه السلام نقل شده که در محضرشان همین گفتار شما مطرح شده است، ولی حضرت ناراحت شد و فرمود: خداوند چیزی را که از روی فضلش به بندگان داده مورد سؤال قرار نمی دهد و لکن نعمت دوستی و ولایت ما اهل بیت است که خداوند مورد سؤال قرار می دهد، بعد از آنکه از توحید و نبوت سؤال نمود. بنده اگر از عهده آن برآید به نعمت همیشگی بهشت راه پیدا می کند.(۲)

آری اگر انسان از همه نعمت های الهی برخوردار باشد ولی قلبش جایگاه رسول و اهل بیت نباشد، روز قیامت جوابی برای سؤال ندارد و راهی به بهشت نخواهد داشت، ولی اگر قلبش با محبّت اولیای الهی بتپد، روز قیامت خداوند نعمت های دیگرش را تفضّلی بر او ارزانی خواهد داشت.

۱- ۲۶۵. سوره تکاثر / آیه ۸.

۲- ۲۶۶. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۷۲.

حساب به دست دوست

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اِذا کانَ یَومُ الْقِیامَهِ وَکَّلَنَا اللَّهُ بِحِساب شِیعَتِنا، فَما کانَ للَّهِ سَئَلْنَا اللَّهَ أَنْ یَهَبَهُ لَنا فَهُوَ لَهُم، وَما کانَ لَنا فَهُوَ لَهُمْ؛(۱)

روز قیامت خداوند ما را برای حساب شیعیانمان قرار می دهد، آنچه مربوط به خداوند است از او می خواهیم که به ما ببخشد و آنچه مربوط به ماست آن هم برای شیعیان ما خواهد بود.»

محبّت و پیروی از اهل بیت علیهم السلام نه تنها حساب را بر انسان آسان می سازد، بلکه لغزش هایی را که احیاناً برای او پیش آمده باشد نیز تبدیل به خوبی ها می نماید.

از امام باقرعلیه السلام سؤال شد: مراد از آیه قرآن که می فرماید: خداوند گناهان ایشان را تبدیل به حسنات می کند، چیست؟

حضرت فرمود: مؤمن گناه کار را در روز قیامت به موقف حساب می آورند و خداوند به تنهایی متکفّل رسیدگی به حساب او می گردد. خداوند گناهان او را به او نشان می دهد و چون او اعتراف و اقرار به گناهان کرد، خداوند - عزّوجلّ - به فرشتگانِ مأمور به نوشتنِ اعمال می گوید: تمام این گناهان را به نیکی مبدّل سازید و آن نیکی را بر مردم ظاهر کنید.

۱- ۲۶۷. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۶۴.

مردم وقتی دیدنـد می گوینـد: این بنـده یک گناه هم ندارد. سـپس خداوند دسـتور می دهد او را به بهشت ببرند. امام باقرعلیه السلام فرمود: البته این در مورد گناه کاران از شیعیان ما می باشد.(۱)

محبّت و دوسـتی و پیروی از خانـدان رسـالت سـرمایه بزرگی است که وقتی بر معصـیت و گنـاه هم وارد شود آن را تبـدیل به حسـنات و نیکی ها می نماید، البته این نکته مورد غفلت نیست که انسانِ شیفته اهل بیت علیهم السلام دست به هر خلافی نمی زند به امید اینکه دوستی اهل بیت علیهم السلام را در دل دارد، زیرا محبّت به او اجازه نمی دهد که در مقابل محبوب، خود را آلوده به معصـیت و گناه نمایـد. انسان در مقابل دوست، پاکیزگی را هـدیه می برد. نه اینکه با دلی آلوده با او مواجه شود. بله گـاهی که انسان دچار غفلت می شود و دوست را فراموش می کنـد آن لحظه فراموشـی، لغزش ها به سـراغش می آیـد و نامه اعمال را با معصیت و گناه، تیره و تار می نماید، ولی محبوب، این لغزش ها را جبران و تبدیل به حسنات می نماید.

دوست بدون حساب به بهشت می رود

عشق و محبّت خـدا و اولیایش ممکن است به مرحله ای برسد که انسان، روز قیامت معطلی حساب را نداشـته باشد و اصـلاً در صف حساب قرار نگیرد، مگر می شود آن انسانِ شیفته علی علیه السلام که حاضر نیست لحظه ای از مولایش جدا شود

۱- ۲۶۸. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۶۲.

و در فراق علی علیه السلام همانند شمع می سوزد و تمام هستی خود را به پای او می ریزد، معطلی برای حساب داشته باشد؟

امیرمؤمنان از پیامبر خداصلی الله علیه وآله سؤال می کند: تفسیر این آیه قرآن چیست: «روزی که متقین را محشور می کنیم»؟ پیامبر خدا پاسخ می دهد: اینان کسانی هستند که سواره می آیند این گروه چون پرهیزکار شدند، محبوب خدا گردیدند، خداوند از اعمال آنان راضی شد و نام آنان را متّقین گذارد.

یا علی! قسم به خدا اینان روز قیامت از قبر خارج می شوند در حالی که چهره آنان مثل برف سفید است، لباس های سفید دربر دارند... ملائکه به استقبال آنها می روند و آنها را به طرف بهشت می برند... خداوند به ملائکه می گوید: دوستان مرا به بهشت ببرید، آنها را با مردم دیگر نگه ندارید، آنان مورد رضایت من هستند و رحمت من بر آنان است.

ملائکه آنان را به بهشت می برند و حلقه درِ بهشت را به صدا در می آورند. صدا به گوش حوریان بهشتی می رسد، به یکدیگر می گویند: دوستان خدا آمدند. حوریان به استقبال می آیند، به دوستان خدا مرحبا می گویند؛ ما چقدر مشتاق شما بودیم! اولیای خدا هم می گویند: ما نیز مشتاق شما بودیم.

امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبر خداصلی الله علیه وآله پرسید: اینان کیستند؟ حضرت فرمود:

«هؤُلاءِ شِیعَتُکَ یا عَلیُّ وَأَنْتَ إِمامُهُمْ؛(۱)

اینان پیروان تو هستند یا علی، و تو امام آنها هستی.»

۱- ۲۶۹. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۷۲.

به محضر امام صادق علیه السلام رسید و در مورد آیه ۲۵ و ۲۶ سوره غاشیه سؤال نمود مراد خداوند چیست؟ که می فرماید:

«إِنَّ اِلَیْنا اِیابَهُم ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنا حِسابَهُمْ»؛(۱)

در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست آن گاه حساب خواستنِ از آنان، به عهده ماست.»

حضرت فرمود: در مورد ماست.

سؤال کرد: تفسیر آن را می خواستم بدانم. حضرت فرمود: روز قیامت حساب شیعیان ما به عهده ماست، آنچه بین آنها و بین خداست، حضرت محمّدصلی الله علیه وآله از خدا طلب بخشش می کند، و آنچه بین ما و بین آنهاست ما آنان را می بخشیم، تا اینکه بدون حساب وارد بهشت می شوند.

بار الها! قلبی پر از مهر محمّد و آلش و اطاعت و پیروی بدون چون و چرا به ما عنایت کن تا روز قیامت مشمول الطاف آنان قرار گیریم و بدون حساب وارد بهشت گردیم.

ص:۳۳۱

۱- ۲۷۰. سوره غاشیه / آیه ۲۵ و ۲۶.

میزان /

موقف و ایستگاه ششم

میزان

ص:۳۳۳

از زیارتنامه امام علی علیه السلام:

اَلسَّلامُ عَلی مِیزانِ الأَعْمالِ؛

سلام بر امیرمؤمنان علی که میزان اعمال است.

بحار الانوار ۲۸۷/۱۰۰

ص:۳۳۴

ترازوی عمل

یکی از ایستگاه های هولناک در قیامت، ایستگاهی است که در آن اعمال انسان با میزان و ترازوی اعمال سنجیده می شود.

در آنجا مشخص می شود که اعمال انسان وزنی دارد یا اینکه توخالی و سبک است. چه بسا ممکن است، انسان در طول زندگی برای خیلی از چیزها وزنی قائل بوده، ولی در ملاک وزین بودن و سنگین بودن آنها دچار اشتباه شده باشد.

آنچه انسان را در یک زندگی سعادتمند قرار می دهد، سنگین بودن چیزهایی است که در ترازوی اعمال کشیده می شود و آنچه انسان را به یک زندگی آتشین سوق می دهد، سبک بودن اعمال اوست. قرآن کریم حالات انسان را در قیامت این گونه بیان می کند:

«روزی که کوه ها مانند پشم زده شده رنگین شود و انسان ها چون پروانه ها پراکنده گردند و بی هدف به این سو و آن سو روند، هر کسی که سنجیده هایش سنگین برآید پس وی در زندگی خوشی خواهد بود و امّا هر کس که سنجیده هایش سبک برآید پس جایش آتشی سوزنده خواهد بود.»(۱)

---

۱ - ۲۷۱. سوره قارعه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم - الْقارِعَهُ مَاالقارِعَهُ - وَ ما أَدْریکَ مَاالقارِعَهُ - یَومَ یَکُونُ النَّاسُ کَالفَراشِ المَبْثُوثِ - وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ - فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ - فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رَاضِیَهٍ - وَ اَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ - فَاُمُّهُ هاوِیَهٌ - وَ ما اَدریکَ ماهِیَهْ - نارٌ حامِیهٌ».

معنای میزان چیست

آیا به راستی در قیامت هم ترازوهایی همانند ترازوهای دنیا وجود دارد که اعمال انسان با آنها کشیده و وزن می شود؟

اگر در کلمه میزان کمی دقت کنیم مسئله روشن خواهد شد؛ میزان به آن چیزی گفته می شود که وسیله سنجش است، البته هر چیزی با وسیله خاصی سنجیده می شود. میزان و ترازوی هر چیزی هم متناسب با آن است؛ مثلاً مقدار مصرف کیلو وات برق، کنتور است؛ وسیله سنجش حرارت بدن، درجه؛ و همچنین سنجش فشار خون و درجه حرارت هوا و... اشیاء مخصوص آنهاست.

حال اگر بخواهیم مقدار محبّت را بسنجیم که این فرد چقدر محبّت دارد، میزان و ترازوی مخصوص خود را می طلبد. اگر بخواهیم مقدار خضوع و خشوع انسانی را در مقابل پروردگار به دست آوریم، میزان معینی دارد و همچنین شجاعت و بقیه صفات انسانی. آری مقدار اضافه یا کم شدن وزن بدن انسان میزانی دارد، ولی اضافه و یا کم شدن شخصیت و کمالات میزان دیگری را می طلبد.

از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: مراد از این آیه قرآن چیست؟ که می فرماید: ترازوهای قسط و عدل را روز قیامت قرار می دهیم.(۱)

ص:۳۳۶

۱- ۲۷۲. سوره انبیاء / آیه ۴۷ ؛ «وَ نَضَعُ المَوازِینَ القِسْطَ لِیَومِ القِیمَهِ».

حضرت فرمود:

«هُمُ الاَنْبِیاءُ وَالاَوصِیاءُ؛(۱)

مراد از ترازوهای قسط و عدل، پیامبران و اوصیای آنها هستند.»

علی علیه السلام میزان اعمال

انسان های کامل که انبیاء و اوصیاء می باشند، وسیله ای هستند برای اینکه انسان ها سنجیده شوند و سبک و سنگینی آنان روشن و آشکار شود.

در زیارت امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلی مِیزانِ الْأَعْمالِ؛(۲)

سلام بر مولا و آقایی که میزان اعمال هستند.»

قدر و قیمت و مقدار خوبی ها و بدی ها با «میزان اعمال» که امیرمؤمنان است سنجیده می شود. مگر نه این است که آن حضرت در همین دنیا هم، وسیله سنجش بودند و مردم کودکان خود را در مسیر عبور آن بزرگوار قرار می دادند و از آنان سؤال می نمودند که آیا این آقا را دوست داری؟ اگر پاسخ مثبت می داد، می فهمیدند او حلال زاده است و اگر پاسخ منفی می داد در حلال زاده بودن او شک می کردند.

۱- ۲۷۳. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۴۹.

۲- ۲۷۴. بحار الانوار: ج ۱۰۰ / ص ۲۷۸.

هر گاه طلا را بر سـنگ محک بزننـد، بدون شک اندازه عیار و غشّ آن روشن می شود. در انسان نیز غش و طلای ناب درهم آمیخته و امام علی علیه السلام در میان ما چون سنگ محک است که عیار وجود ما را مشخص می کند.

از روایـات زیادی اسـتفاده می شود که اعمال انسان بـدون داشـتن محبّت اهل بیت علیهم السـلام دارای ارزش نبوده و آنچه به اعمال انسان وزن می دهد و آن را گرانبها می کند، ولایت و محبّت آنان می باشد.

سنگینی دوستی و محبّت در میزان

از پیامبر خداصـلی الله علیه وآله نقل شـده که در روز قیامت عده ای از انسان ها ترازوی اعمال آنها پر است از گناهان، به آنها گفته می شود: این گناهان شـماست، پس خوبی ها و حسـنات شما کجاست؟ پاسخ می دهند: ما کار خوبی سراغ نداریم. ولی از طرف خداوند ندا می آید: اگر شما سراغ ندارید، من سراغ دارم.

آن گـاه صـحیفه کـوچکی در کفه خـوبی هـا قرار می گیرد و بر تمـام آن سیّئات و گناهـان غلبه می کنـد که مقـایسه بین آن گناهان و آن حسنه و خوبی به فاصله بیش از ما بین زمین و آسمان است.

سپس به یکی از آنها گفته می شود: دست پدر و مادر و برادران و خواهران و فامیل و آشنایان خود را بگیر و به بهشت ببر.

اهـل محشـر وقتی این صـحنه را می بیننـد، می گوینـد: پروردگـارا! مـا گناهان اینان را دیـدیم و فهمیـدیم، امّا خوبی های آنان چیست؟ خداونـد می فرمایـد: یکی از اینها بدهکاری داشت نسـبت به برادرش، هنگام پرداخت بدهکاری اش گفت: من تو را دوست دارم چون تو علی بن ابی طالب را دوست داری.

دیگری پاسخ داد: من به خاطر اینکه تو علی علیه السـلام را دوست داری از طلب خود صرف نظر می کنم و هرچه می خواهی از اموال من بردار.

خداوند به خاطر آن (محبّتی که پایه این گونه رفتار است) گناهان هر دوی آنان را بخشید و آن را در میزان عمل آنها قرار داد و بهشت را بر آنان و پدر و مادرشان واجب کرد.

سپس حضـرت فرمود: تعداد کسانی که به خاطر دشـمنی با علی علیه السلام به آتش می روند، بیشتر از سنگ ریزه هایی است که کنار جمرات ریخته شده، پس بپرهیز که از دشمنان امیرمؤمنان علیه السلام باشی.(۱)

ارتباط و پیوند با اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السلام که یکی از راه های آن صلوات بر پیامبر و اهل بیت اوست، سنگین ترین چیزی است که در میزان اعمال انسان قرار می گیرد. از امام معصوم علیه السـلام نقل شـده که فرمود: سـنگین ترین چیزی که در میزان اعمال در روز قیامت قرار می گیرد، صلوات بر پیامبر و اهل بیت اوست.(۲)

ص:۳۳۹

۱- ۲۷۵. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۴۸.

۲- ۲۷۶. بحار الانوار: ج ۹۴ / ص ۴۹.

ولایت و دوستی، آرام بخش دل ها در کنار میزان

محبّت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می تواند در مواقع هولناك دستگیر انسان باشد. یکی از آن مواقع هنگامی است که انسان در مقابل میزان اعمال که پیامبر و اهل بیت هستند قرار می گیرد، آن لحظه ای که پیامبر خداصلی الله علیه وآله در حق دوستانش دعا می کند.

آن لحظات سختی که فاطمه علیها السلام دختر گرامی پیامبرصلی الله علیه وآله از پدر سؤال کرد: قیامت چگونه است؟ پیامبر فرمود: همه به خود مشغولند و احدی به احدی نگاه نمی کند، نه پدری به فرزند و نه فرزندی به پدر... .

عرض کرد: پدر! روز قیامت شما را کجا ملاقات کنم؟ حضرت فرمود: در کنار میزان مرا ببین، در حالی که من می گویم: پروردگارا سنگین کن میزان آن کسی را که شهادت به توحید تو داده است.

رَبِّ أَرْجِحْ مَنْ شَهِدَ أَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ.(۱)

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ یَکُونَ اَمِنَاً فِی هذِهِ المَواطِنَ فَلیَتَوالِ عَلیًّا بَعْدِی وَلْیَتَمَسَّکْ بِالحَبْلِ المَتِینِ وَهُوَ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طالِبٍ وَعِتْرَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ؛(۲)

هر که دوست دارد در این موارد سخت، در امان و امنیت باشد، پس بعد از من ولایت علی را بپذیرد و به حبل متین که همانا امیرمؤمنان علیه السلام است چنگ زند و بعد از او عترتش را بپذیرد.»

ص:۳۴۰

۱- ۲۷۷. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۱۰.

۲- ۲۷۸. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۶۲.

پل صراط /

موقف و ایستگاه هفتم

پل صراط

ص:۳۴۱

عن النبی صلی الله علیه وآله:

جَوازُ الصِّراطِ

حُبُّ عَلِیٍّ بْنِ اَبِی طالِبٍ؛

گذرنامه پل صراط،

دوستی ومحبّت علی علیه السلام است.

مناقب آل ابی طالب ۷/۲

ص:۳۴۲

گذشتن از صراط

برای رسیدن به یک زندگی سعادتمندِ همیشگی، از مسیری باید گذشت که یا روی جهنم است و یا داخل آن و به قول معروف پلی است که باید از آن عبور کرد. همان گونه که دنیا پلی است(۱) برای رسیدن به آخرت که همه باید از آن عبور نمایند، عبور و گذشتن از این پل کار آسانی نیست، همان گونه که عبور کردن از دنیا و رسیدن به آخرت مشکلات زیادی دارد.

چه بسا انسان هایی که در دنیا دچار لغزش هایی می شوند که زندگی آنها را دچار مشکل می کند نمی توانند به صورت صحیح در زندگی حرکت نمایند و چه بسا زندگی آنان به سرانجامی نیک ختم نشود و در همان اثنا در منجلاب بدبختی سقوط نمایند.

گذشتن از دنیا برای بعضی کاری دشوار است، گذشتن از مال، رفاه، ریاست، تجارت و... به هر قیمتی شده آن را حفظ می کنند ولو حقوق دیگران ضایع شود، آبروی دیگران بریزد، جان دیگران به خطر بیفتد.

۱- ۲۷۹. بحار الانوار: ج ۱۴ / ص ۳۱۹؛ قال المسیح علیه السلام للحواریین: انّما الدّنیا قنطره فاعبروها و لا تعمروها.

برعکس عده ای از پل دنیا که به سوی آخرت است، سریع می گذرند و به آسانی برای رسیدن به زندگی سعادتمندانه، از مال دنیا صرف نظر کرده، حقوق دیگران را محترم می شمارند و حتی دیگران را بر خود مقدم می دارند. ریاست برای آنان در صورتی که بر پایه عدالت نباشد ارزشی ندارد، دنیای آلوده به حقوق دیگران، مانند مرداری در نظر آنان متعفّن می باشد، در آخرت نیز این گونه افراد به راحتی از صراط می گذرند.

افراد گوناگون در پل صراط

«عَن الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: النَّاسُ يَمُرُّونَ عَلَى الصِّراطِ طَبَقاتٍ، وَالصِّراطُ أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَاَحَدُّ مِنَ السَّيْفِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ الْبَرْقِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَبْواً وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مَشْياً وَمِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مُتَعَلِّقاً قَدْ تَأْخُذُ النَّارُ شَيْئاً وَتَتْرُكُ شَيْئاً؛(۱)

صراطی که از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر است، مردم برای عبور از آن، گروههای مختلفند، گروهی مثل برق و گروهی همانند دویدن اسب و بعضی همانند افراد پیاده عبور می کنند و بعضی به رو در افتاده و چهار دست و پا خود را به صراط گرفته و چسبانیده که نیفتند، ولی آتش مقداری از آنان را فرا می گیرد و مقداری از بدنشان را وا می گذارد.»

۱- ۲۸۰. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۴.

به راستی در چنین شرایط سختی چه چیزی می تواند انسان را امیدوار کند؟ اگر حقیقت صراط روشن شود آنچه مایه امیدواری است معلوم خواهد گشت.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: صراط چیست؟ حضرت پاسخ دادند: صراط همان راه به سوی معرفت خداوند است و صراط دو گونه است: یکی صراط در دنیا و دیگری صراط در آخرت.

اما صراط دنیا همان امامی است که اطاعت از او واجب است، کسی که امام را بشناسد و از هدایت او بهره مند شود از صراطی که پلی است بر روی جهنم، می گذرد. ولی کسی که در دنیا امام را نشناسد، قدم های او بر صراط آخرت می لرزد و در جهنم سقوط می کند.(۱)

ازاین روایت نتیجه می گیریم که اگر در دنیا کسی امام را بشناسد، گذر کردن از صراط بر او آسان می شود.

دعای دوست در کنار صراط

لذا از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که من در کنار صراط دعا می کنم و می گویم: پروردگارا شیعیانم را و محبّین و یاران و کسانی را که در دنیا ولایت مرا پذیرفتند سالم بدار.(۲)

۱- ۲۸۱. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۶.

۲- ۲۸۲. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۹؛ عن علی علیه السلام قال: فلا أزال واقفاً علی الصّراط أدعو و أقول: ربّ سلّم شیعتی و محبّی و انصاری و من تولّانی فی دار الدنیا.

کسانی که در دنیا دوستی اهل بیت عصمت را بر دوستی دنیا ترجیح دادند. در آخرت به راحتی می توانند از صراط عبور کنند و پیامبر خدا و صدیقه کبری و امیرمؤمنان علی و فرزندان معصومشان علیهم السلام دست آنها را می گیرند. اگر عبور از هر صراطی گذرنامه ای می خواهد، جواز و گذرنامه عبور از صراط آخرت، محبّت علی بن ابی طالب است؛

«قال النّبیّ صلی الله علیه وآله:

لِكُلِّ شَيْ ءٍ جَوازٌ وَجَوازُ الصِّراطِ حُبُّ عَلیٍّ بْنِ اَبِی طالِبٍ.»(۱)

پیامبر خدا فرمود: خداوند امر می کند و من و علی بر صراط می نشینیم و به ما گفته می شود: وارد بهشت کنید هر کس به من ایمان آورده و شما را دوست داشته است، و وارد جهنم کنید هر کس به من کفر ورزیده و با شما دشمنی نموده است.(۲)

آری محبّت اهل بیت راه گشای انسان در عبور از صراط است و هر مقدار دلدادگی به آنان بیشتر باشد، ثبات قدم در صراط بیشتر خواهد بود.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله: أَثْبَتُكُمْ قَدَمَاً عَلَى الصِّراطِ أَشَدُّكُمْ حُبَّاً لِأَهْلِ بَيْتِی.»(۳)

گذرنامه در دست امیرمؤمنان

روز قیامت جواز عبور از صراط با دست امیرمؤمنان علی علیه السلام به دوستانش داده می شود، نه تنها دوستان، بلکه دوستان دوستان.

۱- ۲۸۳. مناقب آل أبی طالب: ج ۲ / ص ۷.

۲- ۲۸۴. مناقب آل أبی طالب: ج ۲ / ص ۸.

۳- ۲۸۵. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۹.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: علاوه بر دوستی ما اهل بیت، دوستان ما را نیز دوست بدارید. زید بن حارثه و فرزندش اُسامه را دوست بدارید زیرا دوستی آنان به شما سود می رساند. سؤال کردند: چگونه سود می رساند؟

حضرت فرمود: زید و اسامه روز قیامت جمعیت زیادی را به محضر علی می آورند و می گویند: اینان به خاطر محبّت رسول خدا و محبّت شما ما را دوست می داشتند. علی علیه السلام جواز عبور از صراط را برای آنها می نویسد: با سلامت از صراط بگذرید و وارد بهشت شوید. آنان به سلامت عبور می کنند و وارد بهشت می شوند.

حضرت فرمود: این منحصر به اینان نیست، بلکه هر کس از امّت محمّدصلی الله علیه وآله هم بخواهد به بهشت برود باید با جوازی باشد که از علی علیه السلام دریافت می کند. پس اگر می خواهید سالم از صراط بگذرید و وارد بهشت شوید بعد از دوستی و محبّت محمّد و آل او، دوستان حضرت را دوست بدارید و اگر می خواهید پیامبر خدا و علی علیه السلام جایگاه با عظمتی نزد خدا برای شما قرار دهند، پیروان آنان را دوست بدارید و سعی کنید حوایج مؤمنین را برآورده کنید.

به درستی که خداوند وقتی شما شیعیان و دوستان ما را به بهشت ببرد. منادی ندا می دهد: بندگان من! با رحمت من وارد بهشت شوید. پس بهشت را به نسبت محبّتی که به شیعیان محمّد و علی علیهما السلام داشتید تقسیم کنید، هر کدام محبّت بیشتری داشته و بیشتر حوایج مؤمنین را برآورده، از درجه بالاتری در بهشت برخوردار می شود به طوری که گاهی فاصله بعضی از این درجات به پانصد سال می رسد.(۱)

۱- ۲۸۶. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۵۷؛ قال رسول اللّه صلی الله علیه وآله:أحبّوا موالینا مع حبّکم لِآلنا، هذا زید بن حارثه و ابنه اُسامه بن زید من خواصّ موالینا فأحبّو هُما،فو الّذی بعث محمّداً بالحقّ نبیّاًلینفعکم حبّهما، قالوا:کیف ینفعنا حبّهما؟ قال: انّهما یأتیان یوم القیامه علیّاً صلوات اللّه علیه بخلق کثیر اَکثر من ربیعه و مضر بعدد کلّ واحد منهم فیقولان: یا أخا رسول اللّه هؤلاء أحبّونا بحبّ محمّد رسول اللّه و بحبّک، فیکتب علیّ علیه السلام : جوزوا علی الصّراط سالمین و ادخلوا الجنان، فیعبرون علیه و یردّون الجنّه سالمین، ذلک أنّ أحداً لا یدخل الجنّه من سائر اُمّه محمّدصلی الله علیه وآله الّا بجواز من علیّ علیه السلام، فان أردتم الجواز علی الصّراط سالمین و دخول الجنان غانمین فاحبّوا بعد حبّ محمّد و آله موالیه ثمّ إن أردتم أن یعظّم محمّد و علیّ علیهما السلام عند اللّه منازلکم فأحبّوا شیعه محمّد و علیّ و جدّوا فی قضاء حوائج المؤمنین،فان اللّه تعالی إذا أدخلکم معاشر شیعتنا و محبّینا الجنان نادی منادیه فی تلک الجنان: یا عبادی قد دخلتم الجنّه برحمتی فتقاسموها علی قدر حبّکم لشیعه محمّد و علیّ و قضاء حقوق إخوانکم المؤمنین فأیّهم کان أشدّ للشیعه حبّاً و لحقوق إخوانهم المؤمنین أشدّ قضاءً کانت درجاته فی الجنان أعلی حتّی فیهم من یکون أرفع من الآخر بمسیره خمسمائه سنه ترابیع قصور و جنان.

عبور فاطمه علیها السلام از پل صراط

چنـگ زدن به محبّت پیامبرصـلی الله علیه وآله و دخترش فاطمه زهراعلیها السـلام و فرزنـدانش و دوسـتان آنها روزی به انسان نتیجه می دهد که می خواهد از صـراط بگذرد، تمام قدم ها می لغزد و نجات دهنده ای وجود ندارد، همه انسان ها مضـطرب، ولی ناگهان خطاب می رسد: ای مردم! چشم ها را ببندید تا فاطمه علیها السـلام از صراط عبور کند. همه چشم ها را می بندند مگر پیامبر خدا و علی و حسن و حسـین و فرزندان پاکیزه حضـرت و اولاد ایشان علیهم السلام. وقتی وارد بهشت می شود یک طرف چادر حضرت بر صراط است و طرف دیگر به دست حضرت.

منادی نـدا می کنـد: ای کسانی که به فاطمه محبّت داریـد خود را به ریشه های چادر حضـرت آویزان کنید دوسـتدار و محبّی باقی نمی ماند مگر اینکه خود را به آن چنگ می زند و هزاران هزار نفر به این وسیله از آتش جهنّم نجات پیدا می کنند.

«یَا ایُّهَا الْمُحِبَّونَ لِفاطِمَهَ!تَعَلَّقُوا بِأَهْـدَابِ مَرَطِ فَاطِمَهَ سَـیِّدَهِ نِساءِ العالَمِینَ فَلا یَبْقی مُحِبٌّ لِفاطِمَهَ إِلاَّ تَعَلَّقَ بِهَدْبَهٍ مِنْ أَهْدَابِ مَرَطِها حَتَّی یَتَعَلَّقَ بِها

ص:۳۴۸

اَکْثَرُ مِنْ أَلْفِ فِئامْ وَأَلْفِ فِئام. قَالُوا: وَکَمْ فِئامُ وَاحِدٌ؟ قَالَ: أَلْفُ أَلْفُ یَنْجُونَ بِها مِنَ النّارِ.»(۱)

بـار الهـا! ما را در دنیا بر صـراط محبّت اهل بیت اسـتوار بـدار و هر چه بیشتر بر محبّت آنان بیفزای و بر صـراط قـدم های ما را ملرزان و اهل بیت عصـمت و طهارت را یاری کننـده ما قرار بـده و اگر گامی بر معصـیت تو لغزش پیدا کرده، گام دیگر را بر محبّت ثابت بدار،(۲) تا از صراط عبور کرده و به بهشت همیشگی در کنار اولیایت قرار گیریم.

ص:۳۴۹

۱- ۲۸۷. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۸.

۲- ۲۸۸. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۹؛ قال النّبیّ صلی الله علیه وآله لعلّی علیه السلام: ما ثبت حبّک فی قلب امرىٍ مؤمن فزلّت به قدم علی الصّراط الّا ثبتت له قدم حتّی أدخله اللّه بحبّک الجنّه.

فصل نهم دوستان در بهشت

دوستان در بهشت

ص:۳۵۱

عن علی علیه السلام:

إِنَّ أَطْيَبَ شَىْ ءٍ فِى الْجَنَّهِ وَ أَلَذَّهُ

حُبُّ اللَّهِ وَ الحُبُّ فِى اللَّهِ؛

پاکیزه ترین و لذت بخش ترین نعمت های بهشتی

دوستی و محبّت خدا و دوستی در راه خدا است.

بحار الانوار ۲۵۱/۶۹

ص:۳۵۲

ورود به بهشت

ورود دوستان خدا و رسول واهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به بهشت، مسئله ای انکارناپذیر است. حذیفه می گوید: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم، می فرمود:

«ما مِنْ عَبْدٍ وَلا أَمَهٍ وَفِی قَلْبِهِ مِثْقالُ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ حُبِّ عَلِیٍ علیه السلام اِلَّا أَدْخَلَهُ الْجَنَّهَ؛(۱)

مردی و یا زنی که بمیرد و به اندازه یک مثقال از محبّت علی علیه السلام در قلب او باشد خداوند او را به بهشت می برد.»

پاکیزگی برای ورود به بهشت

کسی که دلش را در اختیار خدا و رسول و اهل بیتش قرار داد، جایگاهی جز بهشت ندارد. محبّت، انسان را به محبوب می رساند و محبوب انسان وقتی جایگاهش بهشت بود، او نیز به بهشت راه می یابد. بله ممکن است لغزش هایی در زندگی برای انسان باشد و مرتکب خطاهایی گردیده، لکن این لغزش ها و خطاها مادامی که محبّت و دوستی را از بین نبرده باشد، مانعی برای رسیدن و ورود به بهشت نخواهد شد.

۱- ۲۸۹. کشف الغمّه: ج ۲ / ص ۲۴.

آلودگی هایی که در انسان بر اثر گناه پیدا می شود به وسیله عواملی از بین می رود که بعضی از آنها به اختیار ماست و بعضی دیگر بـدون اختیـار؛ مثلاًـ توبه یک امر اختیاری است و از روایات اهل بیت اسـتفاده می شود که محبّت، انسان را وادار به توبه می کند و با توبه از دنیا می رود.

علاوه بر آن عوامل دیگری که پاک کننـده انسان است ولی اختیاری نمی باشد در زندگی پیش می آید: گرفتاری ها، سـختی ها، مرض ها، مشـکلات اقتصادی، تصادف ها و... از اموری هسـتند که وقتی برای دوسـتان خـدا و رسول و اهل بیت پیش آید موجب طهـارت و پـاکیزگی آنان از آلودگی های گناه می شود و اگر آلودگی ها در حـدّی باشـد که با این عوامل هم مرتفع نشود، روز قیامت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از انسان شفاعت کرده و دوستان خود را به بهشت می برند.

روزی یکی از بـدخواهان امـام صـادق علیه السـلام وارد مجلس آن حضـرت شـد، بـا خـود گفت: به خـدا قسم، او را در مورد شیعیانش ناراحت خواهم کرد. سـپس نزدیک امام صادق علیه السـلام شد و گفت: ای اباعبداللَّه! به من نگاه کن. آن حضـرت اهمیّتی نـداد، او بـاز گفت و گفت، تا اینکه حضـرت فرمود: هان بگو! روی من به سوی توست، چه می گویی؟ و می دانم که هرگز حرف نیکی نخواهی زد.

او نیز این مسأله را مطرح کرد که شـیعیان آن حضـرت عصاره کشـمش می نوشـند. حضـرت فرمود: مانعی ندارد چون پدرم از جابر بن عبداللَّه نقل کرده است که اصحاب رسول خدا نیز این را می نوشیده اند.

ص:۳۵۴

آن مرد گفت که مرادش مُسکر است نه عصاره کشمش و این بار حضرت فرمود: پیروان ما پاک تر از آن هستند که شیطان در درونشان رخنه کند و چنانچه یکی از دورماندگان شیعه ما این کار را انجام دهد پروردگاری مهربان و پیامبری شفاعت کننده و عَطوف و مولایی رفیق برای خود در کنار حوض خواهد یافت در حالی که تو و دوستانت در برهوت گرفتار خواهید شد.

آن مرد از پاسخ فرو ماند. این بار اندکی سکوت کرد و سپس گفت: مرادم مسکر نبود، منظورم شراب بود. امام صادق علیه السلام که لجاجت و کینه توزی او را دید، به خشم آمد و فرمود: خداوند زبانت را بگیرد تو را چه می شود که امروز این چنین ما را درباره پیروانمان آزار می دهی؟

پدرم از جدم و او از علی علیه السلام و او از پیامبر خداصلی الله علیه وآله و او از جبرئیل خبر داده است که خداوند فرمود: ای محمد! من بهشت را بر تمام پیامبران منع می کنم تا تو و علی و پیروانتان داخل شوید، مگر کسی که گناه کبیره ای مرتکب شده باشد که من او را به بلایی مالی یا جانی یا ترس از سلطان گرفتار می کنم تا ملائکه او را با روح و ریحان ملاقات کنند و من هم از او خشمگین نباشم و این بلا، خطای او را جبران می کند.»

حال بگو بدانم آیا نزد دوستان و یاران تو چیزی همانند اینها هست؟ حال دوباره ملامت کن، یا بگذار و برو.(1)

ص:۳۵۵

۱- ۲۹۰. بحار الانوار: ج ۶۸ / ص ۱۴۴.

امید به گامی بر محبّت دوست

آری اگر قـدمی بر گنـاه بلغزد قـدمی دیگر بر محبّت، انسـان را به مقصـد می رسانـد. جـابر بن عبـداللَّه انصاری به عطیه کوفی گفت: ای عطیه! از محبوبم رسول خدا شنیدم که می فرمود: هر که مردمی را دوست بدارد با آنان محشور خواهد شد و هر که کردار مردمی را دوست داشته باشد شریک کردارشان خواهد بود، دوستدار آل محمدعلیهم السلام را تا هنگامی که دوستشان می دارد دوست بدار و دشـمن آل محمد را تا هنگامی که دشـمنشان می دارد دشـمن بدار، گرچه بسیار روزه دار و شب زنده دار باشـد. با دوسـتدار آل محمـد مهربانی و نرمی کن، زیرا اگر بر اثر گناهان بسـیارش، یک گام او بلغزد، بر اثر محبتشان گام دیگرش استوار می ماند. در حقیقت بازگشت دوستدارشان به بهشت است و بازگشت دشمنشان به دوزخ.(۱)

کیفیت ورود دوستان به قیامت

روز قیامت همه را به نام خود و نام مادرشان می خواننـد، ولی دوسـتان اهل بیت را با نام خود و نام پـدرشان صـدا می زنند. از رسول خداصـلی الله علیه وآله شنیدم که حضرت فرمود: ای علی! آیا به تو بشارت ندهم؟! حضرت عرضه داشت: بلی یا رسول اللَّه، پدر و مادرم به فدای شما!

ص:۳۵۶

۱- ۲۹۱. بحار الانوار: ج ۱۰۱ / ص ۱۹۶.

پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: من و تو و فاطمه و حسن و حسین از یک طینت خلق شده ایم و شیعیان و دوستان ما از زیادی آن طینت آفریده شدند، زمانی که قیامت شود، مردم با نام خود و مادرانشان خوانده می شوند ولی ما و شیعیان و دوستانمان با نام خود و پدرانمان.

«فَإِذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَهِ دُعِيَ النَّاسُ بِأَسْمائِهِمْ وَأَسْماءِ أُمَّهاتِهِمْ ماخَلا ـ نَحْنُ وَشيعَتُنا وَمُحِبِّينا، فَإِنَّهُم يُدْعَوْنَ بِأسْمائِهِمْ وَأسْماءِ آبائِهِمْ.»(۱)

نورافشانی دوستان خدا در قیامت

امام صادق علیه السلام فرمود: کسانی که برای خدا دوستی کردند، روز قیامت بر منبرهایی از نور قرار می گیرند آن چنان چهره های آنان نورانی است که همه چیز را روشن می کند و به این نور در قیامت شناخته می شوند، پس گفته می شود: اینان برای خدا دوستی کردند.

«إِنَّ الْمُتَحابِّيْنَ فِي اللَّهِ يَومَ الْقِيامَهِ عَلى مَنابِرَ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضاءَ نُورُ وُجُوهِهِمْ وَنُورُ أَجْسادِهِمْ وَنُورُ مَنابِرِهِمْ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى يُعْرَفُوا بِهِ، فَيُقالُ: هؤُلاءِ الْمُتَحابُّونَ فِي اللَّهِ.»(۲)

به راستی انسان ها این نورانیت را چگونه و از کجا کسب نموده اند، آیا جز این است که این نور از راه محبّت و دوستی و از ناحیه محبوب به آنها رسیده است.

ص:۳۵۷

۱- ۲۹۲. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۴۱.

۲- ۲۹۳. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۹۵.

اهل بیت علیهم السلام روشنی بخش قیامت

در ظلمات قیامت که فریاد همه بلند می شود و از خدا می خواهند تاریکی را از آنان بردارد، گروهی می آیند آن چنان نورافشانی می کنند که صحرای قیامت را روشن می نمایند.

اهل محشر می گویند: اینان انبیاء الهی هستند؟ خداوند ندا می کند: نه، انبیا نیستند. می گویند: پس ملائکه هستند؟ ندا می آید: نه، ملائکه نیستند. می گویند: پس شیعیان هستند؟ ندا می آید: نه. می گویند: پس چه کسانی هستند؟ به آنها می گویند: از خودشان بپرسید. وقتی از ایشان می پرسند، پاسخ می دهند: ما علویون هستیم، ما ذرّیه محمد رسول خدا هستیم، ما اولاد علی ولیّ خدا هستیم، ما اهل کرامت الهی هستیم، ما در امنیت و اطمینان هستیم.

از طرف خداوند به آنها ندا می رسد: نسبت به دوستان و شیعیان خود شفاعت کنید. و آنان شفاعت می کنند و شفاعتشان پذیرفته می شود.(۱)

دوستان علی علیه السلام کجایند؟

روز قیامت منادی ندا می کند: دوستان علی علیه السلام کجا هستند؟ گروهی به پا می خیزند، به آنها گفته می شود: شما کیستید؟ می گویند: ما دوستان خالص علی علیه السلام هستیم.

۱- ۲۹۴. بحار الانوار: ج ۷/ ص ۱۰۰.

آیا غیر از علی علیه السلام را هم دوست داشتید؟ می گویند: نه. به آنها گفته می شود: بروید با همسرانتان در بهشت باشید.

«یُنـادِی مُنـادٍ یَوْمَ الْقِیـامَهِ: أَیْنَ المُحِبُّونَ لِعَلِیٍّ؟ فَیَقُومُونَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ، فَیُقـالُ لَهُمْ: مَنْ أَنْتُمْ؟ قـالُوا: نَحْنُ الْمُحِبُّونَ لِعَلیٍ علیه السلام الْخالِصُونَ لَهُ حُبّاً، فَیُقالُ: فَتُشْرِکُونَ فِی حُبِّهِ أَحَداً مِنَ النّاسِ؟ فَیَقُولُونَ: لا، فَیُقالُ لَهُمْ: أُدْخُلُوا الْجَنَّهَ أَنْتُم وَأَزْواجُکُم تُحْبَرُونَ.»(۱)

دشمنان به فدای دوستان

پیامبر اکرم با علی علیه السلام از کسانی سخن می گوید که به خاطر محبّت علی علیه السلام به بهشت می روند. منادی ندا می کند: دوستان علی علیه السلام کجا هستند؟ جمعیتی برمی خیزند که از صالحین هستند. به آنها گفته می شود: دست هر کس را می خواهید بگیرید و به بهشت ببرید. هر کدام هزاران هزار نفر را به بهشت می برند.

منادی می گوید: پس بقیه دوستان علی علیه السلام کجا هستند؟ گروهی همانند گروه اوّل که از صالحین نیستند، برمی خیزند، به آنها گفته می شود: هر چه می خواهید از خدا تمنا کنید. هرکه هرچه تمنا می کند به او صد هزار برابر آن را می دهند.

پس منادی ندا می کند: بقیه دوستان علی علیه السلام کجایند؟ گروهی برمی خیزند که معصیت کار هستند و به خود ظلم نموده اند، دشمنان علی علیه السلام را صدا می زنند،

۱- ۲۹۵. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۰۱.

جمعیت زیادی می آیند، هر هزار نفری از دشمنان را فدای یکی از دوستان معصیت کار علی علیه السلام می کنند تا دوستان به بهشت بروند.

«ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله: هذَا الأَفْضَلُ الأَكْرَمُ، مُحِبُّهُ مُحِبُّ اللَّهِ وَمُحِبُّ رَسُولِهِ وَمُبْغِضُهُ مُبْغِضُ اللَّهِ وَمُبْغِضُ رَسُولِهِ.»(۱)

از این راه خداوند دوستان علی علیه السلام را نجات می دهد.

تشریفات ورود دوستان خدا به بهشت

کسانی که خداوند از آنها راضی است و آنها را دوست می دارد به طور عادی وارد بهشت نمی شوند، با تشریفات خاصی به سوی بهشت قدم برمی دارندو با چهره های سفید و لباس های سفید، کفش هایی که از لؤلؤ است و می درخشد، جمعیت زیادی از ملائکه آنان را همراهی می کنند به در بزرگ بهشت می رسند، از چشمه کنار بهشت می نوشند، پاکیزه می شوند و در چشمه دیگر شستشو می کنند.

این چشمه چشمه حیات است، به حیات ابدی می رسند. انسان های پاکیزه همراه ملائکه، خداوند خطاب می کند: ملائکه من! اولیاء و دوستان مرا به بهشت ببرید. آنها را به بهشت می برند، ملائکه حلقه در بهشت را می زنند، صدای حلقه به حور العین می رسد، به یکدیگر می گویند: دوستان خدا آمدند، در بهشت باز می شود، به آنان مرحبا می گویند و اظهار شوق می کنند.

علی علیه السلام پرسید: یا رسول اللَّه! اینان چه کسانی هستند؟

۱- ۲۹۶. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۲۱۰.

پیامبر خداصلی الله علیه وآله فرمود:

«هَؤُلاءِ شِیعَتُکَ یا عَلیُّ وَأَنْتَ إِمامُهُمْ؛(۱)

اینان شیعیان تو هستند یا علی، و تو امام ایشان هستی.»

وارد شدن شیعیان حسین بن علی علیهما السلام در بهشت بر رسول خدا صلی الله علیه وآله

این سخن حضرت حسین بن علی علیهما السلام است که فرمود: کسی که ما را دوست بدارد ما با او بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد می شویم، همانند دو انگشت که کنار هم هستند.

«عَنِ الحُسَینِ بْنِ عَلِیّ علیهما السلام قالَ: مَنْ اَحَبَّنا لِلَّهِ وَرَدنا نَحْنُ وَهُوَ عَلی نَبِیِّناصلی الله علیه وآله هکَذا (وضمّ اصبعیه) وَمَنْ اَحَبَّنا لِلدُّنْیا فَاِنَّ الدُّنْیا لَتَسَعُ البِرَّ وَالفاجِرَ.»(۲)

غلام و همجواری رسول خداصلی الله علیه وآله در بهشت

سال ها در کنار امام صادق علیه السلام خدمت گزاری می کرد، هر وقت حضرت از مرکب پیاده می شد، مرکب را نگه می داشت تا حضرت برگردند.

روزی حضرت به مسجد رفتند، گروهی از خراسان برای دیدار امام صادق علیه السلام آمده بودند، یکی از آنان وقتی نگاهش به غلام افتاد، به او گفت: آیا می توانی از

۱- ۲۹۷. بحار الانوار: ج ۷ / ص ۱۷۲.

۲- ۲۹۸. بحارالانوار: ج ۸۴ / ص ۲۷.

حضرت تقاضا کنی که از این به بعد من به جای تو خدمت گزار باشم و در مقابل، من تمام ثروتم را به تو می دهم.

گفت: بروم از آقا سؤال کنم، نزد حضرت آمد و مسأله را مطرح کرد: آقا من سال ها خدمت گزار شما بودم، اگر بخواهید خیری به من برسد شما اجازه می دهید. حضرت فرمود: ما به تو می دهیم، نیازی به دیگران نیست. سپس داستان آن مرد را نقل کرد، حضرت فرمود: اگر نمی خواهی نزد ما باشی مانعی ندارد، برو و آن مرد جای تو باشد.

غلام به راه افتاد که برود، حضرت او را صدا زدند: مدتی به ما خدمت کردی، در مقابل خیر تو را می خواهیم، زمانی که قیامت شود رسول خداصلی الله علیه وآله به نور خدا بسته است و امیرمؤمنان علیه السلام به نور رسول خداصلی الله علیه وآله و امامان معصوم به امیرمؤمنان بستگی دارند و شیعیان ما به ما وابسته اند، هر جا ما وارد و داخل شویم آنان نیز وارد می شوند.

غلام وقتی این سخنان را شنید که نتیجه دوستی با امام معصوم کنار حضرت بودن در روز قیامت است، عرض کرد: من در خدمت شما هستم و آخرت را فدای دنیا نمی کنم. بیرون آمد، شخص خراسانی وقتی او را دید به او گفت: حال تو عوض شده و تغییر کرده، جریان را برای او نقل کرد: آیا همجواری رسول خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را با دنیا عوض کنم؟!(۱)

۱- ۲۹۹. بحار الانوار: ج ۵۰ / ص ۸۷.

با تاجی از بهشت

دوستی و محبّت اهـل بیت عصـمت و طهـارت ممکن است آن چنـان تـأثیری در وجود انسـان بگـذارد که زنـدگی را همرنگ زندگی آنان و قابلیت بهشت رفتن بدون حساب و همجواری با آنان را نصیب انسان نماید.

پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه وآله فرمود: کسـی که امامان از اهل بیت من را دوست بـدارد، به خیر دنیا و آخرت رسـیده است و احـدی نباید به بهشت رفتنِ آنان تردید کند، زیرا دوستی اهل بیت من، ده خصـلت در دنیا و ده خصـلت در آخرت، را به دنبـال دارد. امـا در آخرت، پرونـده ای برای آنـان باز نمی شود، میزانی نصب نمی گردد، نامه اعمال به دست راست آنان و آزادی از آتش برای آنـان نوشـته شـده، بـا چهره ای سـفید و لبـاس هـای بهشتی، صـد نفر از اهل بیت خود را شـفاعت نموده، خداوند با رحمتش آنان را مورد نظر قرار داده و تاجی از بهشت به آنان داده شده و بدون حساب وارد بهشت می شوند.(۱)

دوستان حضرت فاطمه علیها السلام در قیامت

آری دل دادن به دوسـتان خدا آثاری پایدار به دنبال دارد، روزی که همه یکدیگر را فراموش می کنند، اولیاء خدا دوستانشان را فراموش نمی کنند و تنها به بهشت نمی روند.

۱- ۳۰۰. بحار الانوار: ج ۲۷ / ص ۱۶۳.

روزی که بـا تشـریفات زیـاد و با عظمت خاصـی که برای ما قابل تصور نیست، دختر رسول خـدا فاطمه زهراعلیها السـلام را به بهشـت می برنـد، وقـتی به در بهشت می رسـد، برمی گردد. خداونـد می فرمایـد: دختـر حـبیب مـا! چرا برگشـتی؟ می گویـد: پروردگـارا دوست دارم در چنین روزی قـدر و منزلت من معلوم شود. خداونـد خطاب می کنـد: دختر حبیب من! برگرد، نگاه کن هرکس دوستدار ومحبّ توست یا دوستدار ذرّیه تو، دستش را بگیر و وارد بهشت نما.

امـام بـاقرعلیه السـلام فرمود: به خـدا قسم، یا جابر! همان گونه که پرنـده دانه های خوب را برمی دارد و جـدا می کنـد، فاطمه علیها السلام دوستان و شیعیان خود را جدا می کند، دوستان و شیعیان فاطمه هم به در بهشت می رسند، برمی گردند.

خداونـد می فرمایـد: چرا برگشتید؟ می گویند: می خواهیم قدر و منزلت ما معلوم گردد. خداوند خطاب می کند: دوسـتان من برگردید و نگاه کنید، هر کس شما را به خاطر فاطمه علیها السلام دوست داشته است، هرکس به خاطر محبّت و دوستی فاطمه علیها السلام به شما غذا داده و لباسی پوشانده و یا سیراب نموده، دستش را بگیرید و به بهشت ببرید.(۱)

انتقام از دشمنان امام حسین علیه السلام

آری بـا دوسـتان چنین می کنـد، امـا بـا دشـمنان چطور؟ وقـتی منبری از نور برای دختر پیامبرصـلی الله علیه وآله می گذارنـد، ملائکه اطراف منبر را گرفته، حوا و آسیه در کنار حضرت جبرئیل می آیند. فاطمه درخواست خود را مطرح کن!

۱- ۳۰۱. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۵۱.

دختر پیامبر می گوید: پروردگارا! حسن و حسین را به من نشان ده. به او نشان داده می شود در حالی که رگ های خون آلود حسین علیه السلام به چشم می خورد. دختر پیامبرصلی الله علیه وآله می گوید: پروردگارا! حق مرا از کسانی که به من ظلم کردند، بگیر.خداوند غضب می کند، جهنم غضب می کند، ملائکه غضب می کنند و فوجی از آتش می آید و قاتلین حسین و فرزندانش علیهم السلام را می گیرد و به قعر جهنم می برد.(۱)

نتیجه دوستی و محبّت برگزیدگان خدا، بهشت همیشگی در کنار بهترین خلق خدا، پیامبر رؤوف و مهربان است.

«إِنَّ النَّبِیَ صلی الله علیه وآله قَالَ وَقَدْ نَظَرَ إِلَی الحَسَنِ وَالحُسَینِ علیهما السلام: مَنْ أَحَبَّ هذَیْنِ وَأَباهُما وَأُمَّهُما کَانَ مَعِی فِی دَرَجَتِی یَومَ القِیامَهِ؛(۲)

پیامبرصلی الله علیه وآله در حالی که به حسن و حسین علیهما السلام نگاه می کردند فرمود: کسی که این دو و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت با من و در رتبه من خواهد بود.

حمد و سپاس برای دوستی و محبّت

آیا لذّتی در بهشت بالاتر از همجواری با پیامبر خدا و لذّت محبّت وجود دارد.

«قَالَ أَمیرالْمُؤمِنِیْنَ علیه السلام: إِنَّ أَطْیَبَ شَی ءٍ فِی الْجَنَّهِ وَأَلَذَّهُ حُبُّ اللَّهِ وَالحُبُّ فِی اللَّهِ وَالْحَمْدُ للَّهِ، قَالَ اللَّه عَزَّوَجَلَّ: «وَآخِرُ دَعْویهُمْ أَنِ الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ

۱- ۳۰۲. بحار الانوار: ج ۸ / ص ۶۳.

۲- ۳۰۳. بحار الانوار: ج ۴۳ / ص ۳۰۶.

العالَمِینَ» وَذلِکَ أَنَّهُم عایَنُوا ما فِی الْجَنَّهِ مِنَ النَّعِیْمِ هاجَتِ الْمَحَبَّهُ فِی قُلُوبِهِمْ فَیُنادُونَ عِنْدَ ذلِکَ أَنِ الْحَمدُ للَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.»(۱)

امیرمؤمنان علی علیه السلام که غرق در محبّت خداست، فرمود:

پـاکیزه ترین و لذیـذترین اشـیاء در بهشت، دوسـتی خـدا و دوستی برای خـداست، اهـل بهشت وقتی نعمت هـای بهشتی را می بینند، محبّت قلوب آنها را می گیرد، فریاد می زنند: حمد و سپاس برای خدا که پروردگار عالمیان است. خداوندا! تو را سپاس می گوییم بر محبتی که از خود و دوسـتانت در قلوب مـا قرار دادی تـا روز قیـامت در بهشت نعیمت، افتخـار همجواری پیـامبر خداصلی الله علیه وآله نصیب ما گردد.

ص:۳۶۶

۱- ۳۰۴. بحار الانوار: ج ۹۰ / ص ۲۵۱.

کتابنامه

۱- آیت بصیرت، چاپ قدس.

۲- ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، الشیخ محمّد السماوی، مکتبه البصیرتی.

۳- ارشاد مفید، ابو عبداللّه محمد بن محمد بن نعمان، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث قم.

۴- اقبال الاعمال، رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس مکتب الاعلام الاسلامی.

۵- أمالی شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، مؤسسه البعثه.

۶- أمالی شیخ مفید، ابو عبداللّه محمد بن محمد بن نعمان (الشیخ المفید)، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه قم.

۷- أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر البلاذری، مؤسسه الاعلمی بیروت.

۸- بحارالانوار، محمد باقر المجلسی، دارالکتب الاسلامیّه.

۹- برگی از دفتر آفتاب، گذری بر زندگی نامه فقیه عارف آیت اللّه العظمی بهجت.

۱۰- ترجمه کتاب کشف المهجه لثمره المحبه، سید بن طاوس، المطبعه الحیدریه فی النجف.

۱۱- تفسیر صافی، ملامحسن فیض کاشانی، مکتبه الصدر، تهران.

۱۲- تفسیر برهان، محدث بحرانی.

۱۳- الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، مؤسسه الامام مهدی علیه السلام، قم المقدسه.

۱۴- خلاصه عبقات الانوار، السید حامد النقوی الحسینی، مؤسسه البعثه، قم.

۱۵- دیوان سید حمیری.

۱۶- ذوب النضار فی شرح الثار، ابن نماحلّی مؤسسه النشرالاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.

۱۷- روح مجرد، یادنامه حاج سید هاشم موسوی حداد، انتشارات حکمت.

۱۸- سفینه البحار، المحدث القمی.

۱۹- سیرتنا و سنتنا، علامه امینی.

ص:۳۶۷

۲۰- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، منشورات مکتبه آیه اللّٰه المرعشی النجفی.

۲۱- صحیفه سجادیه.

۲۲- الفضائل، شاذان بن جبرئیل، المکتبه الحیدریه فی النجف.

۲۳- الغدیر، علامه امینی.

۲۴- کافی، ابوجعفر محمدبن یعقوب الکلینی الرازی، دارالکتب الاسلامیه.

۲۵- کامل الزیارات، ابوالقاسم جعفربن محمدبن قولویه القمی، مؤسسه نشر الفقاهه.

۲۶- الکنی والالقاب، المحدث القمی، انتشارات بیدار.

۲۷- کشف الغمه فی معرفه الائمه، مرحوم اربلی.

۲۸- کالم ابن اثیر، معزالدین ابن اثیر، بیروت.

۲۹- کیمیای محبت، محمدی ری شهری.

۳۰- المحاسن، احمد بن محمد بن خالدالبرقی، دارالکتب الاسلامیه.

۳۱- مرآه العقول، محمد باقر المجلسی، دارالکتب الاسلامیه.

۳۲- مستدرک الوسائل، المحقق النوری الطبرسی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاءالتراث.

۳۳- معادشناسی، علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی، انتشارات حکمت.

۳۴- منتهی الآمال، المحدث القمی.

۳۵- مناقب آل ابی طالب، ابوجعفر رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب السروی المازندارنی.

۳۶- مقتل خوارزمی، خطیب خوارزمی، قم.

۳۷- معجم البلدان، شهاب الدین ابی عبداللّٰه یاقوت بن عبداللّٰه الحموی، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۳۸- من لایحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، جامعه المدرسین.

۳۹- میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری.

۴۰- نهج البلاغه، الامام علی علیه السلام.

۴۱- نجم الثاقب، حاج میرزا حسین نوری، انتشارات مسجد مقدس جمکران.

۴۲- وسائل الشیعه، الحرّ العاملی، داراحیاء التراث العربی.

۴۳- هدایه الکبری، الحسین بن حمدان الخصیبی، مؤسسه البلاغ، بیروت.

ص:۳۶۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹